[illegible] و آن [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] و آن [illegible]

[illegible] و آن [illegible]

[illegible] و ذکر [illegible] و آن [illegible] نوع [illegible]

[illegible] و ذکر [illegible] و آن [illegible]

[illegible] جیوانات [illegible] اعضا [illegible]

جیوانات [illegible]

[illegible] و ذکر نوع انسان و [illegible]

[illegible] الصورة و [illegible]

و ذکر تشریح [illegible] انسان و تفصیل [illegible] و تفصیل قوا [illegible]

[illegible] و آن [illegible] و تشریح اعضا [illegible]

ذکر قوی [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ما البدن و ما یلیها [illegible] والاذن و الانف و [illegible] والفم

والاسنان و اللسان و الحنك و [illegible] اللحیه و الحاجب و [illegible]

و ما یتعلق من العنق و الصدر و الثدی و الید و الکتف و [illegible] و الظهر و [illegible]

و [illegible] در معرفت کواکب والاطلاع علی الکسب والمعرفة [illegible] مقاله [illegible] اسکندر الملوک [illegible]

[illegible] و تعبیر [illegible] [illegible] خیال [illegible] و ما قطر [illegible]

[illegible] [illegible] معرفة الطوالع والغیب [illegible] والکسب والارادة [illegible]

[illegible] و المعرفة والقیاسه والرد المطلب [illegible] فی [illegible]

سیم در ذکر [illegible] اما [illegible] و جوامع [illegible] و آوردن [illegible] چهارم [illegible] شرح [illegible]

کرده [illegible] معین شده [illegible] فصل دوم در ذکر [illegible] [illegible]

سیم در [illegible] [illegible] چهارم در احوال که در [illegible] در تحقیق

ارض و [illegible] که حال [illegible] [illegible] در [illegible] حصول کمال [illegible]

[illegible] والحرکة فی الاقوام [illegible] [illegible] در [illegible] صفت [illegible]

و [illegible] و [illegible] فصل [illegible] در [illegible] [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] انواع جهان و [illegible] [illegible] در شرح احوال ایران [illegible]

[illegible] و عنصری [illegible] و [illegible] در شرح تقسیم و طول و عرض و حد [illegible]

[illegible] در [illegible] بلاد ایران [illegible] و [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در شرح [illegible] عراق عجم [illegible] در [illegible] [illegible]

در صفت [illegible] و [illegible] [illegible] شروان [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

در بیان کشور خوزستان [illegible] در شأن [illegible]

در بیان [illegible] [illegible] در [illegible] ولایات کرمان و مکران [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] بلوچستان [illegible] و تحقیق [illegible]

[illegible] در ذکر [illegible] بلاد خراسان [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] ترکستان [illegible] در [illegible]

در [illegible] معرفت و جبال [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] در کتب [illegible] [illegible] در [illegible] جبال [illegible]

و در ذکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در ذکر [illegible] ایران زمین [illegible] و در ذکر [illegible] ایران [illegible]

اما کلام در این [illegible] [illegible] ولایات آن [illegible] [illegible]

که در دیگر ولایات [illegible] ربع مسکون [illegible] [illegible] ایران زمین [illegible] در [illegible]

[illegible] وقت [illegible] معمور است و [illegible] و در ذکر [illegible]

[illegible] و [illegible] عناصر و [illegible] آثار العلویه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] علما [illegible] متاخرین [illegible] [illegible]

[illegible] محقق [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] و [illegible] و [illegible] زیر [illegible] آب و انبار [illegible] و [illegible] سبب [illegible] آیات و [illegible]

و [illegible] و آرام و [illegible] و هر چه از این [illegible] در [illegible] و عبارت توان آورد [illegible]

[illegible] چگونگی دانش [illegible] یقین

در بیان حقیقت

چون [illegible] بر [illegible] و [illegible] آنچه [illegible] و [illegible] معرفت آفریده

او [illegible] خواست [illegible] و [illegible] و [illegible]

و مخلوقات را [illegible] که توان کرد [illegible] آنچه [illegible] توان کرد [illegible]

و شرح آن [illegible] شروع و [illegible]

[illegible] نا کردن [illegible] آنچه [illegible] که توان [illegible] و حقیقت [illegible] پیدا

[illegible] آن [illegible] کرده [illegible] عرش و کرسی و ملائکه

و [illegible]

آن [illegible]

[illegible] افلاک و [illegible] و [illegible] نجوم و [illegible] و [illegible]

بروق و [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] و انهار [illegible] و [illegible] نباتات و [illegible]

[illegible] ظاهری و باطنی [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] صانع [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible]

و شکل آن قره رسته لعب و عجیب صورت بست و مبدا ابتدا آفرینش اجسام عالم را پرداخت
آن دیگری آنکه اجسام و دیگر مرکبات از اسباب عالم یافت و آن را بر زبر که بیشتر جسم ما نگر
از منبع سیاه بالا فرین بود و مرجع هوا و آتش افلاک هست و از کرم دوم که آتش تر و خشک
دارد و آن بالاتر خشم دوم آنکه از سیاه البلاد از عنصر آتش امرجب هوا و آن مرکب
معدن و نبات و حیوانات و انسان از عناصر مرکب شد و آنکه گفتند دو افلاک عناصر را شکل
دو بر وارد و مدار بر محیط او است و زمین در وسط فلک فلک الافلاک محیط است
و افلاک آسمان و فلک سیاره و ثوابت میان آن هر یک از اجرام زمین و مدار فلک
و ثوابت و سیارات هر یک فلکی بالاتر و زیر و فلک مرکز از همه گرد و عالم
که از همه گران و فلک و افلاک کواکب و نجوم هست چنانکه عالم را بار سیده
از جرم بالا بر سیاره و نجوم
در اندر و محیط شان گیرا در و ثوابت و سیاره هست و از این هفت سیاره اند بار گشاده تر
و در فلک ... هفت سیاره گرد گرد
و از سیارات آفتاب و ماه را نیز بنوشت آفتاب را نیز اعظم و پادشاه کواکب و
و آن ماه را ... و ماه را نیز صغیر گویند سایشان نجم سعد اکبر و اصغر
و پنج سیاره دیگر در ... فلک هر یک از ... آفتاب و ماه
فلک هر یک ... هر یک ... میچرخند و
عنصر و شکل ... ثوابت ... و بعضی ثوابت را ... مشهور و
ضعف ... علم ... کواکب از ... دیگر ...

آمده و در حق ایشان [illegible] گفته‌اند و ضیاء [illegible] الشمس [illegible] و حکمای [illegible]

از نظر [illegible] نیست [illegible] و نسبت [illegible] الا الشمس والقمر و بعضی [illegible] بسیار دور [illegible]

[illegible] که [illegible] نیست [illegible] که [illegible] نور [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] از [illegible] آفتاب است و آن [illegible]

[illegible] و [illegible] بس [illegible] و [illegible] که [illegible]

ایشان [illegible] آنچه [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] [illegible] زمین

[illegible] که [illegible] ایشان [illegible] شکل [illegible]

[illegible] جرم [illegible] و آن [illegible] جرم [illegible]

و [illegible] جرم زمین است [illegible]

جرم زمین [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] جرم [illegible]

[illegible] و آن [illegible] قسم [illegible] زمین [illegible]

جرم [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] الغرض اتفاق [illegible]

و ثوابت [illegible] و [illegible] ترتیب [illegible] است [illegible]

[illegible] آفتاب اقتباس [illegible] کواکب [illegible] ثوابت [illegible] اما اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] نظر [illegible] و اگر [illegible] در [illegible]

و [illegible] که [illegible] آفتاب [illegible] البته [illegible] و [illegible]

محیط ارض است [illegible] ثلث و از ان بهم شبث بر طبق سه هزار و سیصد و بیست و [illegible]

و اجزای حکماء چند سیصد ساله و جرمی شمس برو ما با ... و بزرگی او سی و [illegible]

و مکایع وی ... سیصد و ... فرسنگ و شصت و [illegible] ابو ریحان بقول بطلیموس ... قطر

و دو ... فرسخ ... ثلث ... گفته ... جلیلی ... شید ... و ... قطر [illegible]

کلی و ... ابو ریحان بقول ... یبس ... ... و ... فرسنگ بود و [illegible]

و ... فلک قمر ... و ... فرسنگ ... بیست و [illegible]

و چون حرکت ... باشد [illegible] ... فرسنگ بود و ... هزار و بیست و هشت

و زیر ... یکی شب ... سیر ... میکند ... دور ... و ... مسافت ... رسید

... ... و سیصد ... ان ... فرسخ ... تا قمر ... یکی در ... دقیقه ... [illegible]

... ان ... از ... مسیر ... هر ... قمر ... و ... [illegible] ... فرسنگ

... از ... فرسخ ... و ... هر ... شب ... مسیر ... سیحون ... [illegible]

و اچون ... ... هر ... این ... قمر ... مسافت ... خواهد ... هر ... فرسخ ... و [illegible]

... و ... فرسخ ... مسافت ... هر ... چه ... [illegible]

و ... ... هزار ... سی ... فلک قمر ... و ... بین ... [illegible]

و ... و ... سی ... ... نجوم ... گفته اند ... فرسنگ و [illegible]

... و ... فرسخ ... فلک ... زحل ... ... و ... و ... [illegible]

... ... قطر ... بقول ابو ریحان ... فرسنگ ... صد و ... فرسنگ ... بود ... قطر

... ... فرسنگ ... چهار صد و پنجاه و شش ... فرسنگ ... [illegible]

شصت و نه هزار و چهارصد و نود و هفت فرسنگ شمرده‌اند و بحسب این ابعاد دور فلک

چهارصد و سی و شش هزار و سیصد و سی و هشت فرسنگ شده مر قطر آن فلک را و اما

سیصد و سی هزار و شصت و ... یک هزار و چهارصد و هشت و قطر شمس

این دو مرتبه ... دو هزار و بیست و سه فرسنگ بود مر قطر آن ... و از افلاک

سیاره هیچ یک از آن اندک حرکت‌تر نیست و قطر آن فلک ... صد

چهار هزار و دویست و ... فرسنگ است مر قطر آن ... باشد ... قطر آن

آنکه بپارسی ... و بزرگی ستارگان ... و بعربی ...

ستاره ... شمس ... قطر ... ششصد و ...

... دو هزار و نود و ... فرسنگ ...

صد و ... سه هزار و ششصد و پنجاه و هفت فرسنگ ...

... صد و پنجاه و چهار هزار و چهارصد ...

مر قطر ... و چون ... آفتاب ... دو و ...

کسری نهاده ... سه هزار و صد و نود و هشت فرسنگ ... قطر

... و سطری آن فلک ... هزار و هشتاد و ... صد و ...

دو فرسنگ مر قطر ... باشد ... و از افلاک

... آنرا بپارسی آفتاب و مهر و

خور و شید و بعربی شمس ... و بهندی ...

... قطر ... یازده هزار و ... صد و ... فرسنگ

بود و عرض [illegible] چهل هزار و پانصد و هشت [illegible] فرسنگ و نیم و بعد اقصی فلک زهره

[illegible] هزار و دویست و پنجاه و چهار هزار و ششصد و سی [illegible] فرسنگ گیرد

و عرض [illegible] و تجسیم [illegible] دو [illegible] [illegible] هزار و

ششصد و هشتاد و شش هزار و ششصد و [illegible] فرسنگ بود و عرض [illegible] و چون

آفتاب [illegible] هزار و [illegible] پنجاه و [illegible] و هشت [illegible] و پنجاه

از زمین [illegible] بیست و یک هزار و پانصد و نود و پنج فرسنگ باشد و عرض [illegible]

[illegible] و یک [illegible] و [illegible] آدمی [illegible]

فرسنگی [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] بود

[illegible] و چهار [illegible] فرسنگ بود و [illegible] آن فلک [illegible] هزار و پانصد و [illegible]

هزار و [illegible] و [illegible] فرسنگ [illegible] عرض [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] ابو ریحان [illegible] یک هزار و پانصد و پنجاه و دو فرسنگ

[illegible] و عرض [illegible] هزار و [illegible] فرسنگ [illegible] عرض [illegible]

[illegible] هزار و ششصد و [illegible] و سه هزار و سیصد و شصت [illegible]

بود و عرض [illegible] و [illegible] دو [illegible] [illegible] هزار [illegible]

و ششصد و چهل و یک هزار و [illegible] و بیست و شش فرسنگ [illegible] و چون

[illegible] فرسنگ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و سه هزار و [illegible] و [illegible] فرسنگ بود و عرض [illegible] و [illegible]

سیم ... از آن به حرکت تربیت ... فلک ... و پنج کوکب از آن بزرگتر ...

آن فلک ... هفت ... هزار هزار و دویست و ... شش هزار و سیصد

هشتاد و ... فرسنگ بود و مقدار ... [illegible] ... باشد ... بقول ...

... با مشرق ... فارس ... و چهل ... و در ... گویند ... بزرگی ...

... و هندوی ... نصف قطر ... بقول ...

... هزار و ... هشتصد و هشتاد و یک فرسنگ ... عشری ... [illegible]

و چهار فرسنگ ... و بعد ... هزار ... [illegible]

هزار و ... صد و چهل ... فرسنگ ... [illegible] ... و ...

... هزار هزار و سیصد و پنجاه و ... هزار و ... [illegible]

باشد ... و چون ... مشتری ... [illegible]

از زمین ... آن فلک ... هفت ... هزار هزار و ... صد

نود و ... هزار و ... صد و نود و ... فرسنگ است ... باشد

... آخر ... [illegible] ... و معمول ... [illegible]

... [illegible] ... بقول ... هزار و ... صد

... و ... و ... سیصد ... [illegible]

و ... و بعد ... هزار هزار و ... [illegible]

هزار و دویست و چهل و یک فرسنگ ... [illegible]

و دور ... باشد ... صد و دوازده ... هزار و ... [illegible]

نود و هفت و [illegible] در عرض [illegible] و چون [illegible] بحسب [illegible] دو دقیقه

[illegible] از این تاریخ [illegible] و هزار و سیصد و بیست و دو و [illegible]

در عرض [illegible] و [illegible] [illegible] و هزار و [illegible] و چهار [illegible]

[illegible] و هفتصد و شصت [illegible] در عرض [illegible] باشد [illegible]

و دیگر روایت [illegible] [illegible] و شصت [illegible] تاریخ [illegible]

یکهزار و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] اول [illegible] به اتفاق [illegible]

در [illegible] و دیگر [illegible] [illegible]

از [illegible] از قول ابوالحسین [illegible] صور الکواکب [illegible]

و [illegible] کواکب [illegible] شرح [illegible] [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] [illegible]

حال [illegible] [illegible]

[illegible] کواکب [illegible] و بعضی [illegible]

از کواکب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] و چهار [illegible] [illegible]

[illegible] کواکب [illegible]

عقیده مشهور [illegible] و بودی از رشکی خوانده اند و درین تاریخ جهت [illegible] و منجمان

مشهور کردی ممالک [illegible] و امیر المؤمنین علی [illegible] علیه السلام و [illegible]

گفته اند [illegible] الا [illegible] الا [illegible] انگه [illegible]

مشروع [illegible] که [illegible] الشمس [illegible]

[illegible] که [illegible] کواکب [illegible] را

[illegible] و چون که [illegible] ثوابت [illegible] فلک البروج

نسبت [illegible] کواکب [illegible] شود و [illegible]

بر خلاف [illegible] کرده [illegible] که [illegible]

[illegible] الا [illegible] و [illegible]

شود و [illegible] و [illegible] و [illegible] می شود و

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] و بعد کواکب ثابته از زمین [illegible]

هزار [illegible] و دو هزار [illegible] فرسنگ باشد و مرد عقل

و اگر چه نسبت [illegible] کواکب [illegible] زمین از قول [illegible] از [illegible]

[illegible] اما چون [illegible] کواکب [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] کواکب [illegible]

آن فلک را [illegible] فلک [illegible] کواکب ثابت [illegible] نوشته اند که [illegible]

و بر بالای فلک هشتم که [illegible] فلک [illegible] فلک [illegible] کرده [illegible]

که حرکت ذاتی ندارد شب‌ها و هر حرکت فلک اعظم حرکت می‌کند و تا فلک قمر منتهی شود

و آن دایره را منطقه البروج گویند و آن قطعه به دوازده برج منقسم و اسامی بروج را

در این شعر [illegible] در دو بیت گفته شد شعر چو [illegible] مشرق برآورد [illegible]

حمل و ثور و جوزا و سرطان [illegible] چو از حمل و ثور و جوزا و سرطان [illegible]

میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت [illegible] منصوب [illegible]

و [illegible] شصت [illegible] هر [illegible] شصت [illegible] [illegible]

و [illegible] فرسنگ [illegible] فلک البروج بقول [illegible]

[illegible] صد و نود و [illegible] فرسنگ و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] هزار [illegible] و [illegible] هزار

فرسنگ [illegible] [illegible] شصت و [illegible]

پانصد و ده [illegible] و هشتاد و پنج [illegible] سه هزار [illegible] شصت [illegible] و صد و [illegible]

و [illegible] هفت هزار و ششصد [illegible] چهارصد و پنجاه و نه هزار [illegible]

هشت فرسنگ و [illegible] دو هزار و دویست و نود و پنج فرسنگ [illegible]

صد [illegible] ششصد [illegible] فرسنگ و هشتصد [illegible] فرسنگ [illegible] چنانکه ذکر رفته [illegible]

هزار و دویست و شصت و دو هزار فرسنگ [illegible] [illegible] و بعضی [illegible]

بقول [illegible] نمی‌توان کرد و [illegible] و [illegible] ششصد [illegible]

دو فرسنگ و [illegible] یازده [illegible] هزار [illegible] صد و پنجاه و پنج [illegible]

و ششصد فرسنگ و [illegible] دوازده برج را [illegible] البروج باشد

صد و چهل و [illegible] هزار هزار و هفتصد و هفت هزار و دویست فرسنگ باشد و مرفوعش

باشد و این حساب بعد کواکب ثوابت از زمین که پیشتر یاد کردیم موافقست

و لاشک فلک بروج ازین خط منطقة البروج بدو قسم منقسم شود یکی را نصف شمالی و دیگری را

نصف جنوبی خوانند و نجوم ثوابت را ارسطاطالیس حکیم و بعضی دیگر گویند که ادریس پیغمبر

بر چهل و هشت شکل توهم کرده اند و هر یکی را بنامی موسوم گردانیده تا معرفت کواکب آنجا

گردد و صورت اشکال و اعداد ستارگان و اقدار و اطوال و عروض و محل آن کواکب

بروج در کتب نجومی مسطور است و آنچه از کتب اکنون معتبر میدارند و بران عمل میکنند

[illegible] حکیم ابرخس است که در سنه [illegible] احدی و ستمائه بخت النصری موافق سنه [illegible]

و مایه اسکندری کرده و از آن زمان تا اکنون که این کتاب تالیف میکنیم [illegible] الف

احدی و خمسون و ستمائه اسکندریست [illegible] حکیم مانالاوس که بعد از آن بدویست

و چهل و چهار سال در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بخت النصری موافق سنه [illegible]

عشر و اربعمائه اسکندری ساخته و کتاب حکیم بطلیموس که بعد از زیج حکیم مانالاوس بچهل

و یک سال و بعد از زیج حکیم ابرخس بدویست و هشتاد و پنج سال در سنه [illegible] و ثمانون

و ثمانمائه بخت النصری موافق [illegible] احدی و خمسون و اربعمائه اسکندری بزمان شاپور

ذوالاکتاف پرداخته و اگرچه بنا آن هم بر قول حکما تقدم نهاده و در آن فن داد هنر

از کتب زمان اسلام [illegible] در عهد هارون الرشید خلیفه کرده

[illegible] که بعد از مجسطی بششصد و هشتاد و یک سال در عقب الف و ثلثین مایه اسکندری

موافق سنه [illegible] خمس مائتین هجری و سکه [illegible] تسع و ثمانین و مائه یزدجردی

حکیم محمد بن جابر البتانی باتفاق حکمای عالم [illegible] بطریقی صحیح در عالم [illegible] بنیاد

ساخته اند [illegible] که بعد از آن [illegible] سال

که [illegible] بعد چهل و چهار [illegible] در سنه [illegible] الف و ست و عشرون [illegible]

[illegible] سنه [illegible] سبع و خمسون [illegible] هجری [illegible] یزدجردی و حکیم

عبد الرحمن بن عمر معروف بالصوفی حسب امر عضد الدوله دیلمی [illegible]

[illegible] بغداد که بعد از آن در سنه الف و ست و عشرون و [illegible] اسکندری [illegible]

[illegible] که بعد از رصد [illegible] الکوکب بشصت و پنج سال در سنه [illegible] الف و احدی [illegible]

[illegible] اسکندری مطابق سنه [illegible] احدی و عشرون و اربعمایه هجری [illegible] ثمان [illegible]

[illegible] یزدجردی و حکیم ابو ریحان محمد بن احمد البیرونی خوارزمی حسب فرمان [illegible] محمود غزنوی [illegible]

که بعد از آن بصد و [illegible] الف و [illegible] و اربعون و [illegible] اسکندری [illegible]

سنه [illegible] سبع و عشرون و خمسمایه هجری [illegible] احدی و خمسمایه یزدجردی و حکیم [illegible]

سالار باتفاق حکیم اوحد الدین انوری و [illegible] عبد الرحمن خازنی زیج [illegible] که بعد از آن

بصد و [illegible] سال در سنه [illegible] الف و ثمان و سبعون و اربعمایه اسکندری [illegible]

سنه [illegible] و خمسون و خمسمایه هجری و سنه [illegible] تسع و عشرون و خمسمایه یزدجردی و حکیم

[illegible] الدین ابو الحسین علی بن عبد الکریم الباکوئی [illegible] که پس از آن بصد و چهار سال

در سنه [illegible] الف و ست و سبعون و خمسمایه اسکندری مطابق سنه [illegible] ثلاث و ستون

و ستمایه هجری [illegible] ثلاث و ثمانون و ستمایه یزدجردی [illegible] و حکماء المتاخرین خواجه

نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی بفرمان هلاکوخان و [illegible] باتفاق موید الدین

عرضی و قطب الدین مراغی و فخر الدین اخلاطی و نجم الدین دبیران [illegible] کرده و در آن زیجها

[illegible] و جمال الدین [illegible] زیج [illegible] که محی الدین مغربی نیز با هم در آن زمان [illegible]

[illegible] زیج [illegible] بوده [illegible] کتب [illegible] در آن [illegible]

[illegible] این [illegible] زیادة [illegible] از آنچه [illegible]

[illegible] اعمال [illegible] و اقدار [illegible] اطوال [illegible] کواکب ثوابت [illegible]

[illegible] اعمال [illegible] که [illegible]

صور و [illegible] کواکب ثوابت [illegible] درج [illegible] زیجها [illegible] آمده

[illegible] کتب [illegible] علم نجوم [illegible] کواکب آن بقول شیخ ابو ریحان بیرونی

الصغیرة [illegible] بقول ابو الحسن [illegible] الصغیرة [illegible] فی [illegible] الاول [illegible] فی

[illegible] فی [illegible] الرابع [illegible] فی [illegible] بقول

ابو ریحان [illegible]

و بقول ابو الحسین [illegible] فی [illegible] بقول ابو ریحان [illegible] الصغیرة و بقول ابو الحسین

فی الاول فی الثانی فی الثالث فی الرابع فی الخامس فی السادس

فی [illegible] بقول ابو ریحان [illegible] الصغیرة و بقول ابو الحسین

في الاول في الثاني في الثالث في الرابع

في الخامس في السادس [illegible] اثنا عشر شكلا بقول ابو ريحان

سوى الصغيرة وبقول ابو الحسين مع الصغيرة ٢٤٩ في الاول في الثاني

في الثالث في الرابع في الخامس في السادس في [illegible] في الاول

في الثاني في الثالث في الخامس في السادس في حواليهم بقول ابو ريحان

سوى الصغيرة وبقول ابو الحسين معه ١٥ في

الثالث في الرابع في الخامس في السادس [illegible]

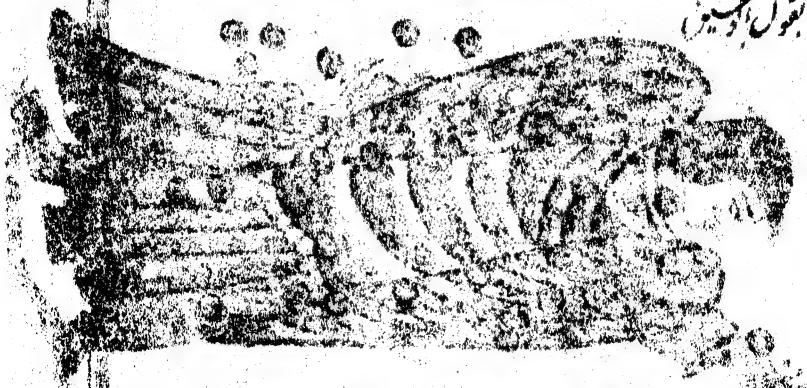

اول ثالث رابع خامس سادس

اول ثالث رابع سایره

سادس خامس سادس

خامس سادس میزان چون ماشا

ترازو است اما شکل مردی که دارنده ترازو بود بران افزودند

بقول ابوریحان نیز بقول ابوالحسین

ثانی ثالث رابع خامس سادس [illegible] ثانی

ثالث رابع خامس ابوریحان از قدر دوم گرفته است الکوکبین

از قدر سیم گرفته است [illegible] ثالث رابع خامس سادس

[illegible] عقرب چون نامش کژدم است بقول ابوریحان

ابوالحسین [illegible]

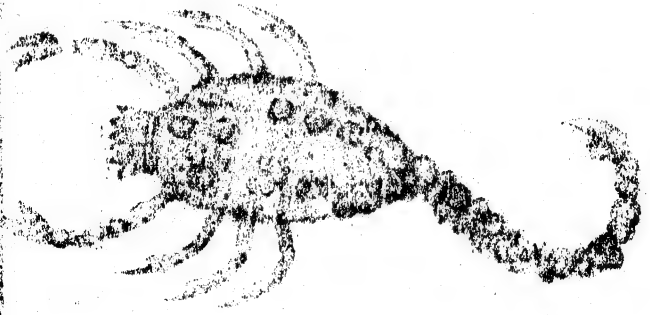

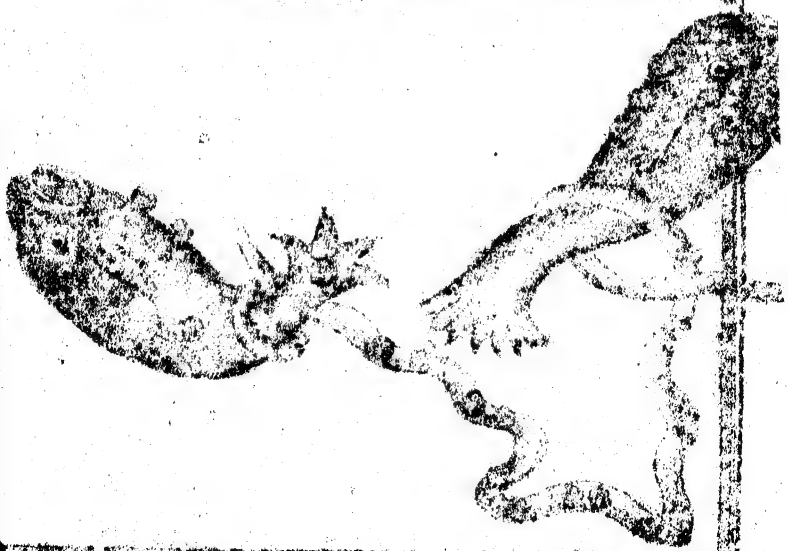

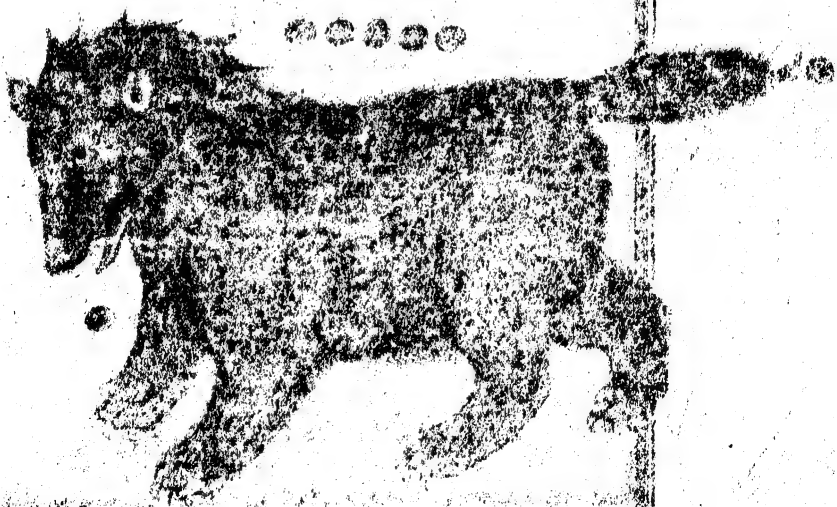

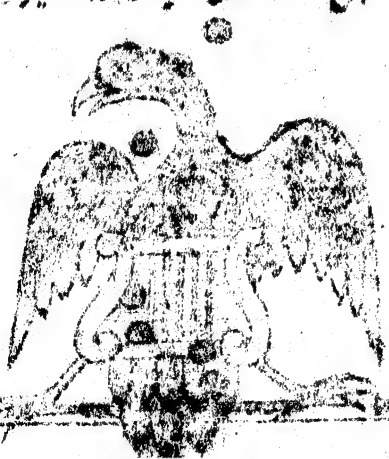

اول ثالث رابع خامس اکلیل شمالی آنرا فکه نیز خوانند

و عوام کاسه سلیمان گویند مانند تابعیت بر دست اسحاقی علی بر کتیبه و کوکبش در میزان

عقرب و در نحس صورت اند بقول ابو ریحان بقول ابو الحسین

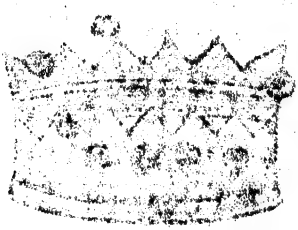

ثانی رابع خامس سادس [illegible] اسحاقی علی بر کتیبه مانند مردی

زانو زده و کوکبش در میزان و عقرب و قوس اند بقول ابو ریحان [illegible]

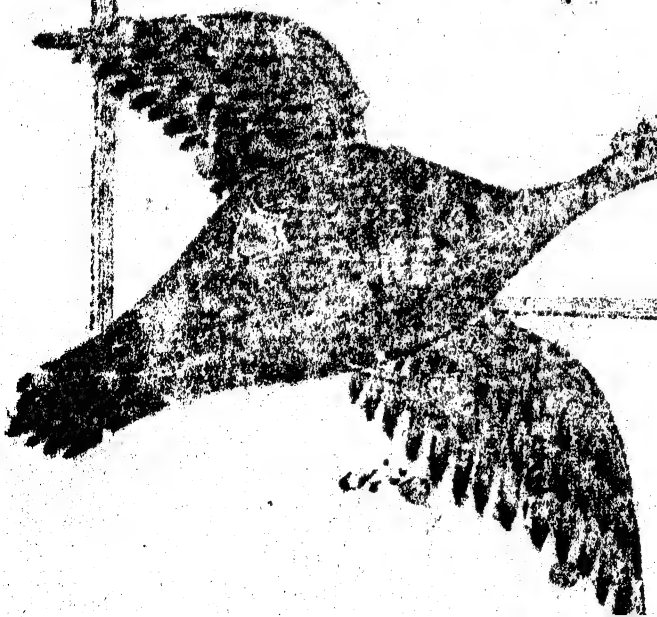

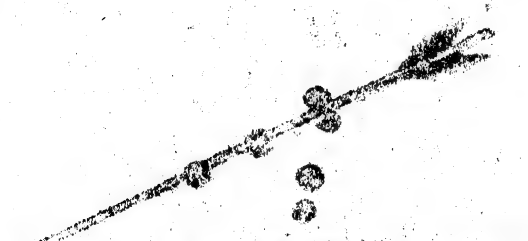

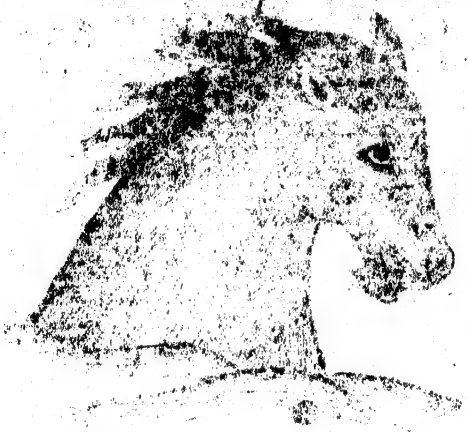

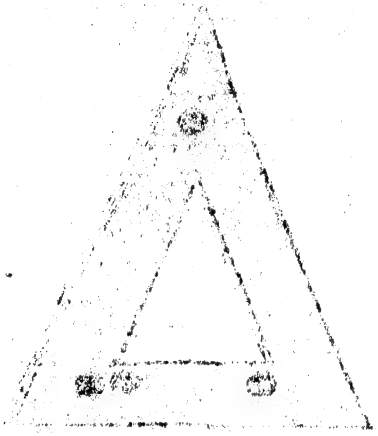

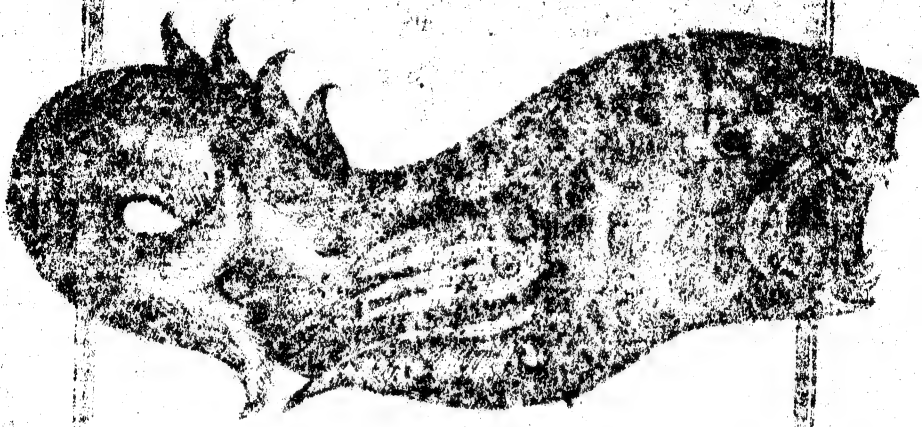

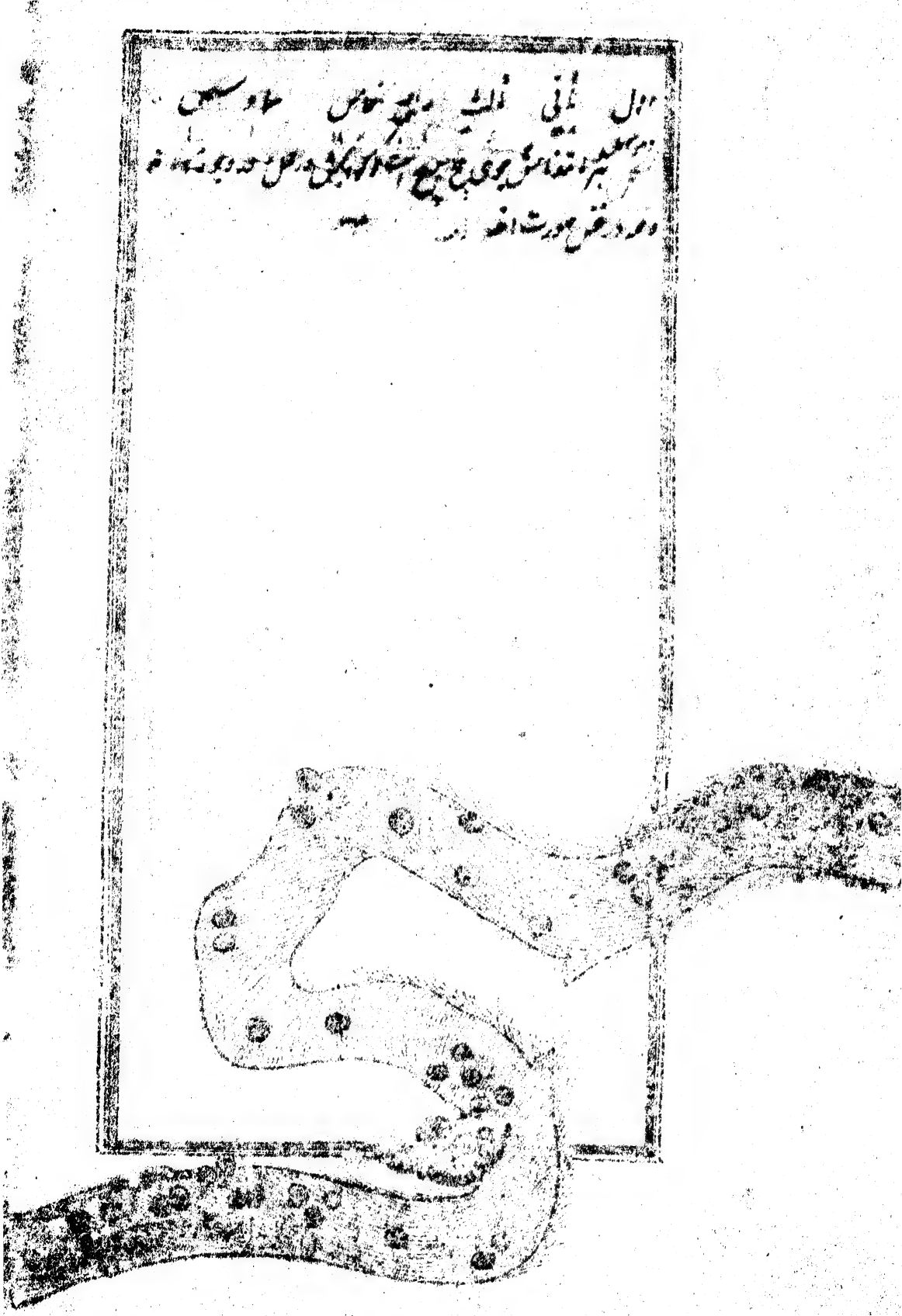

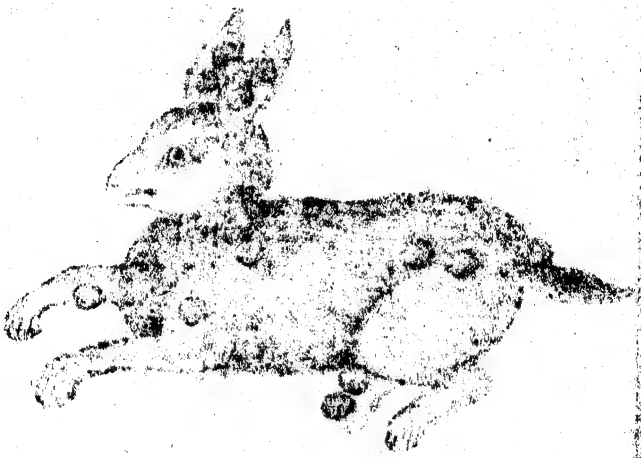

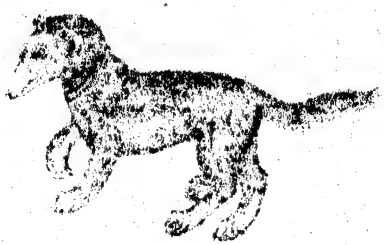

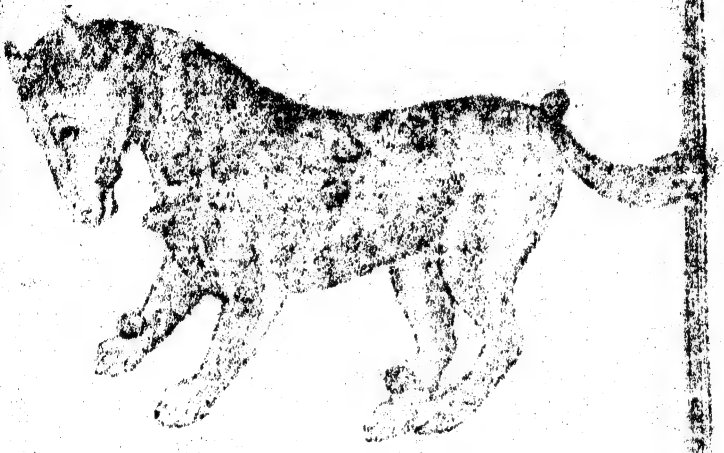

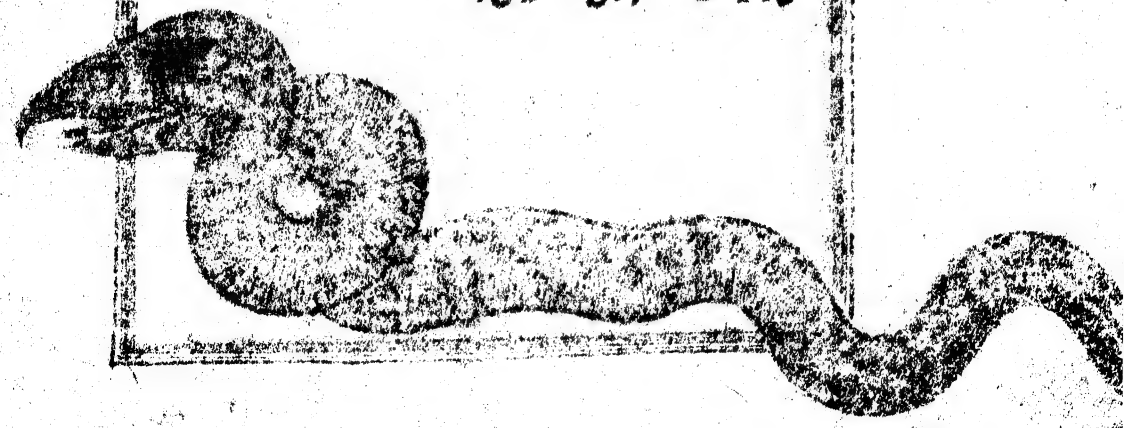

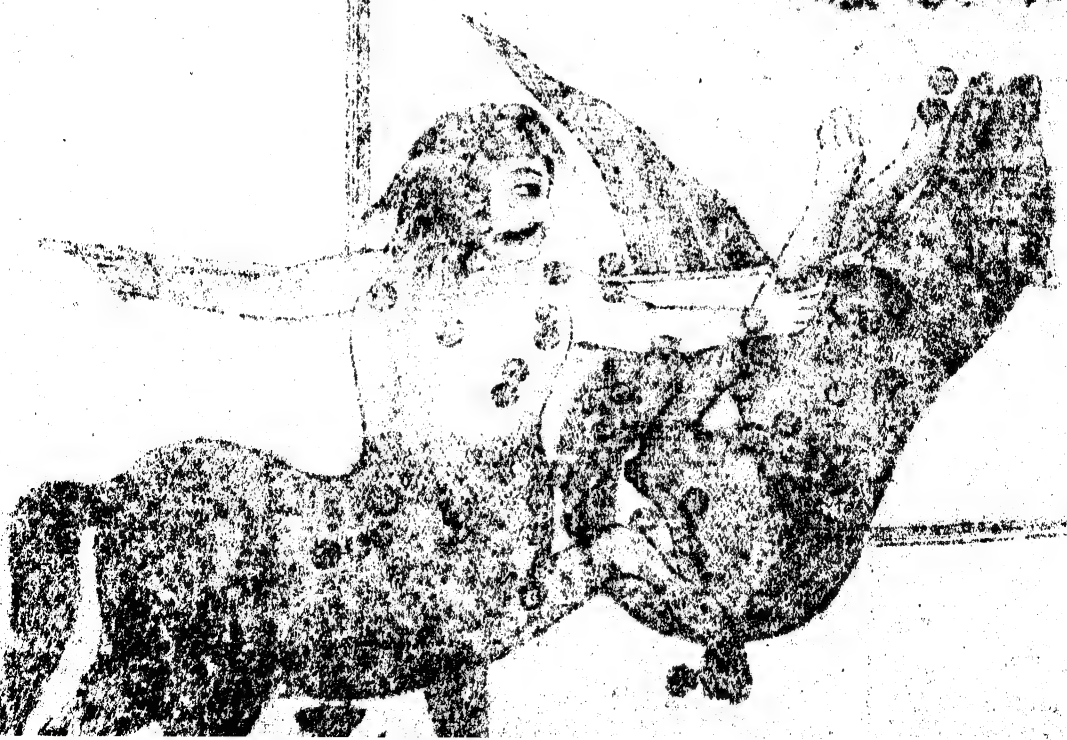

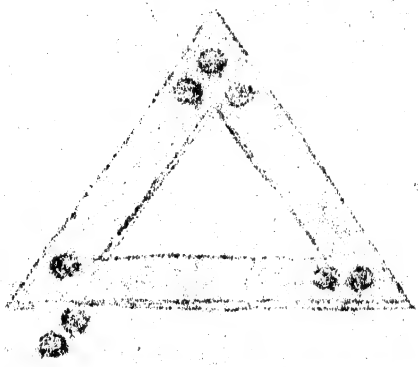

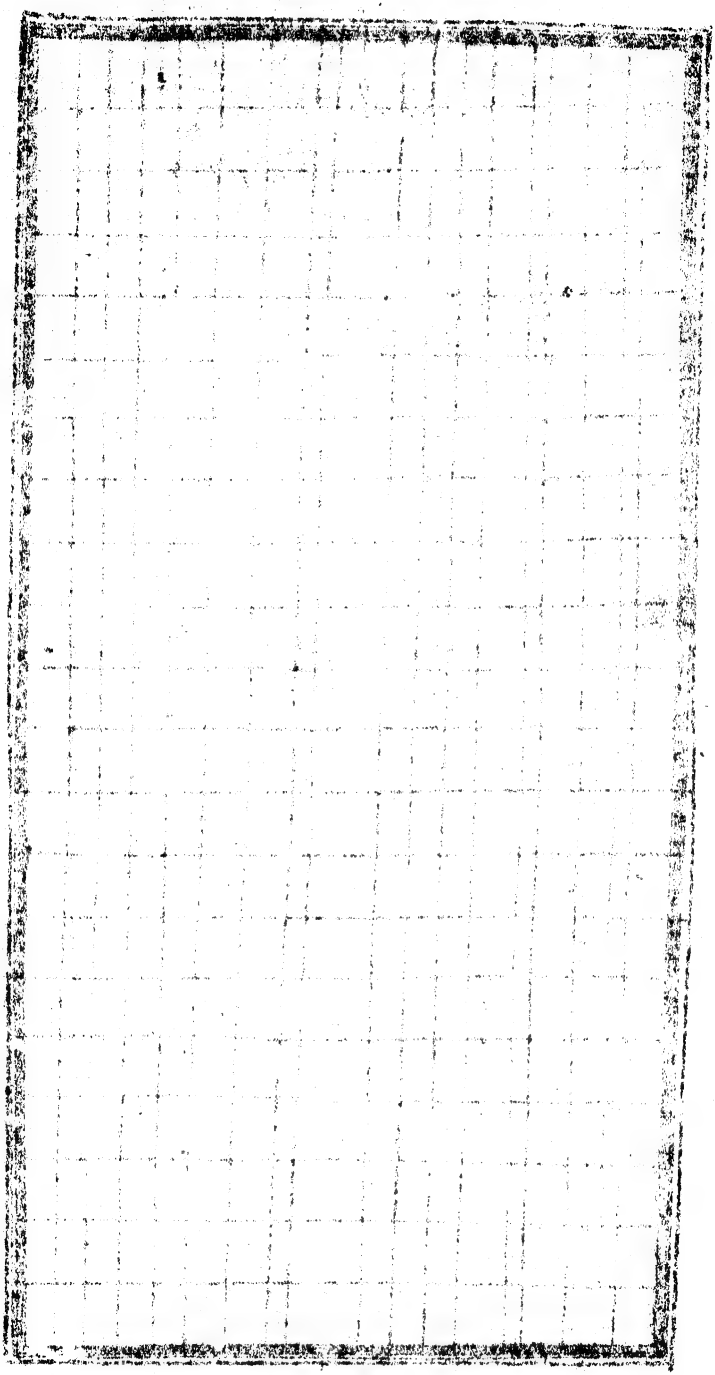

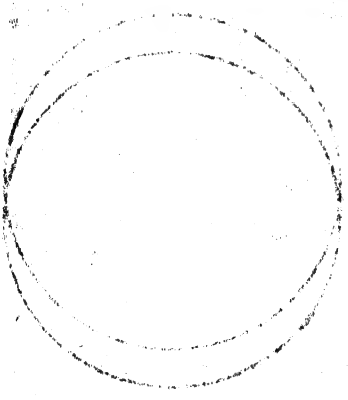

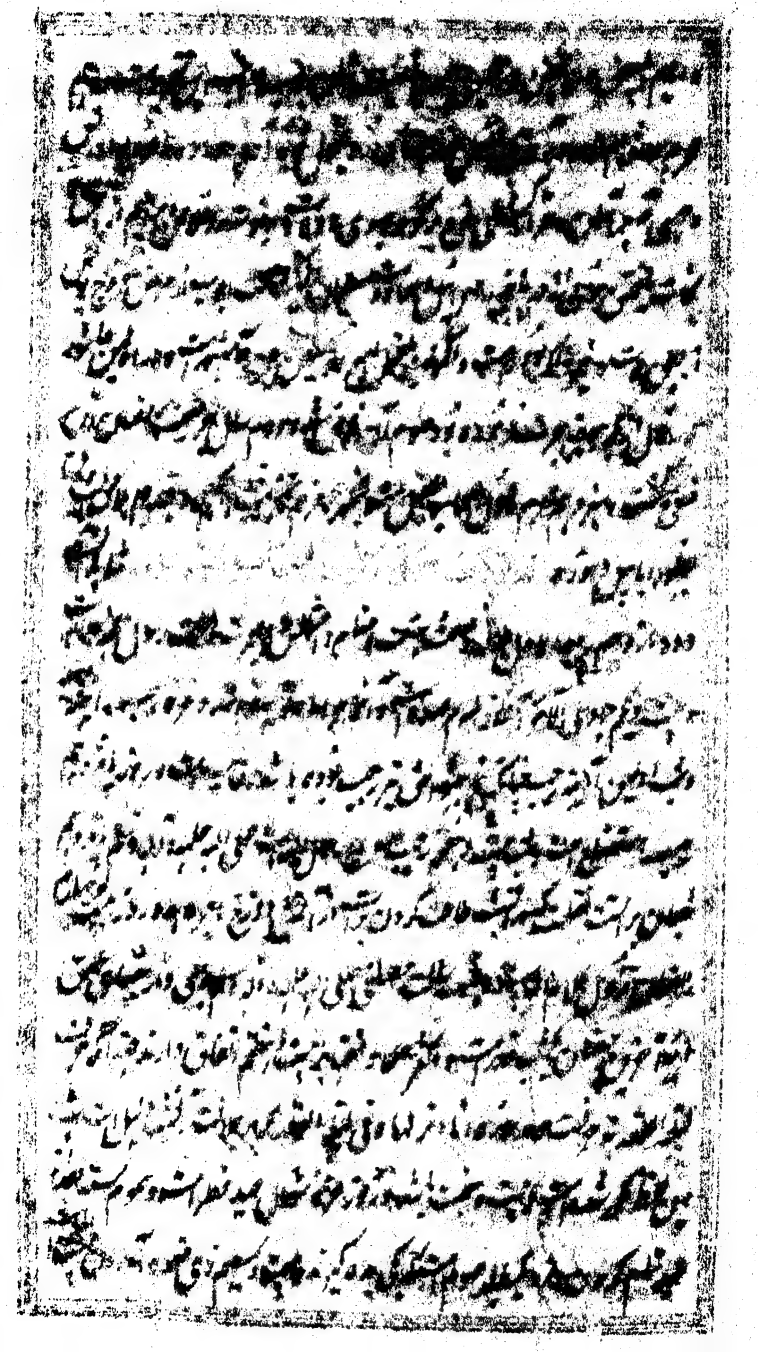

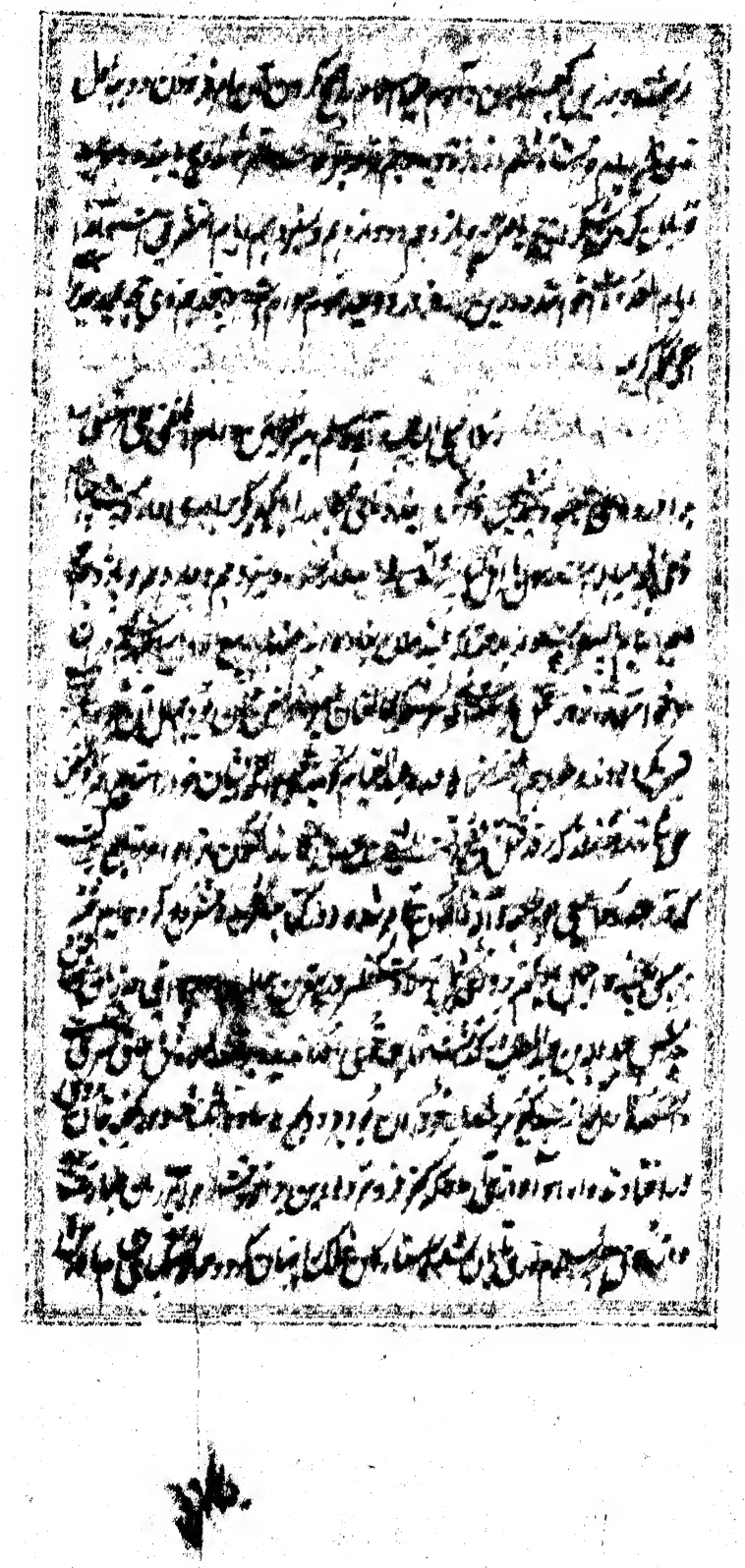

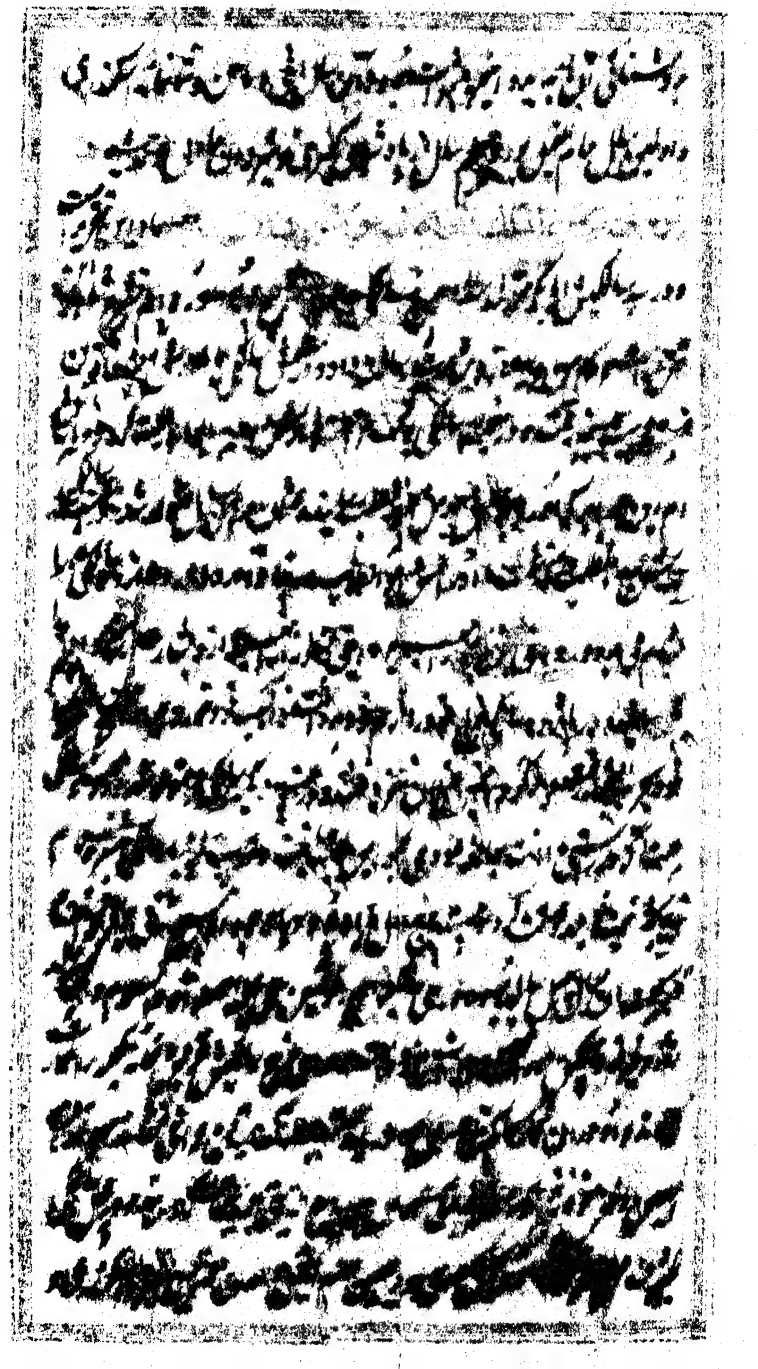

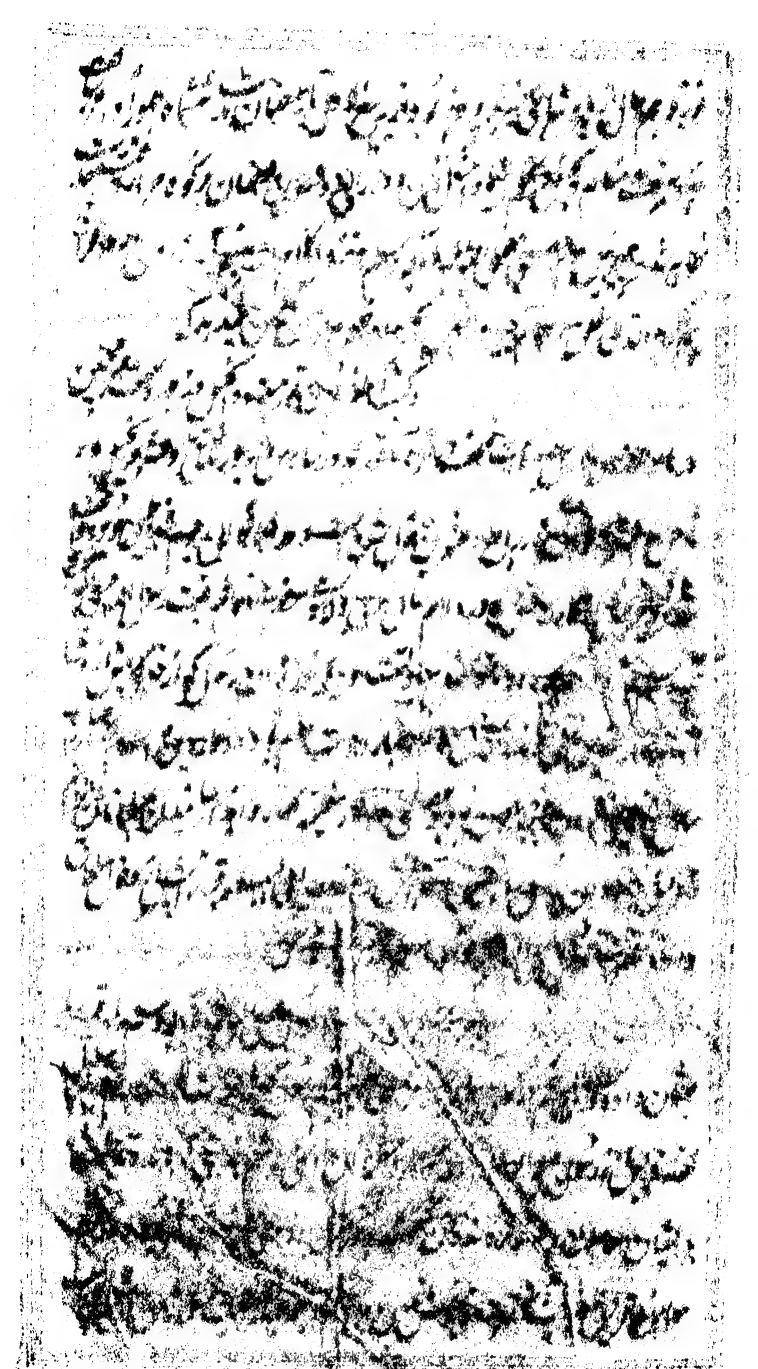

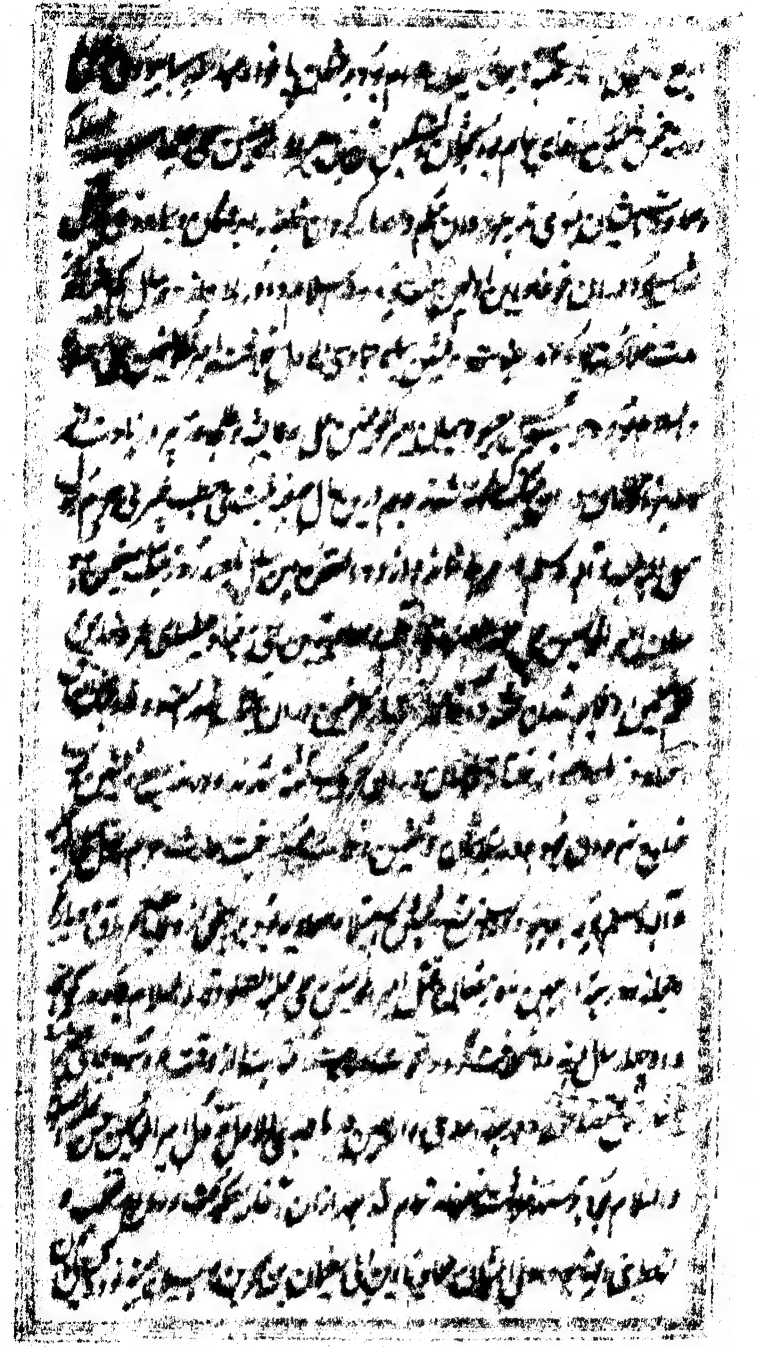

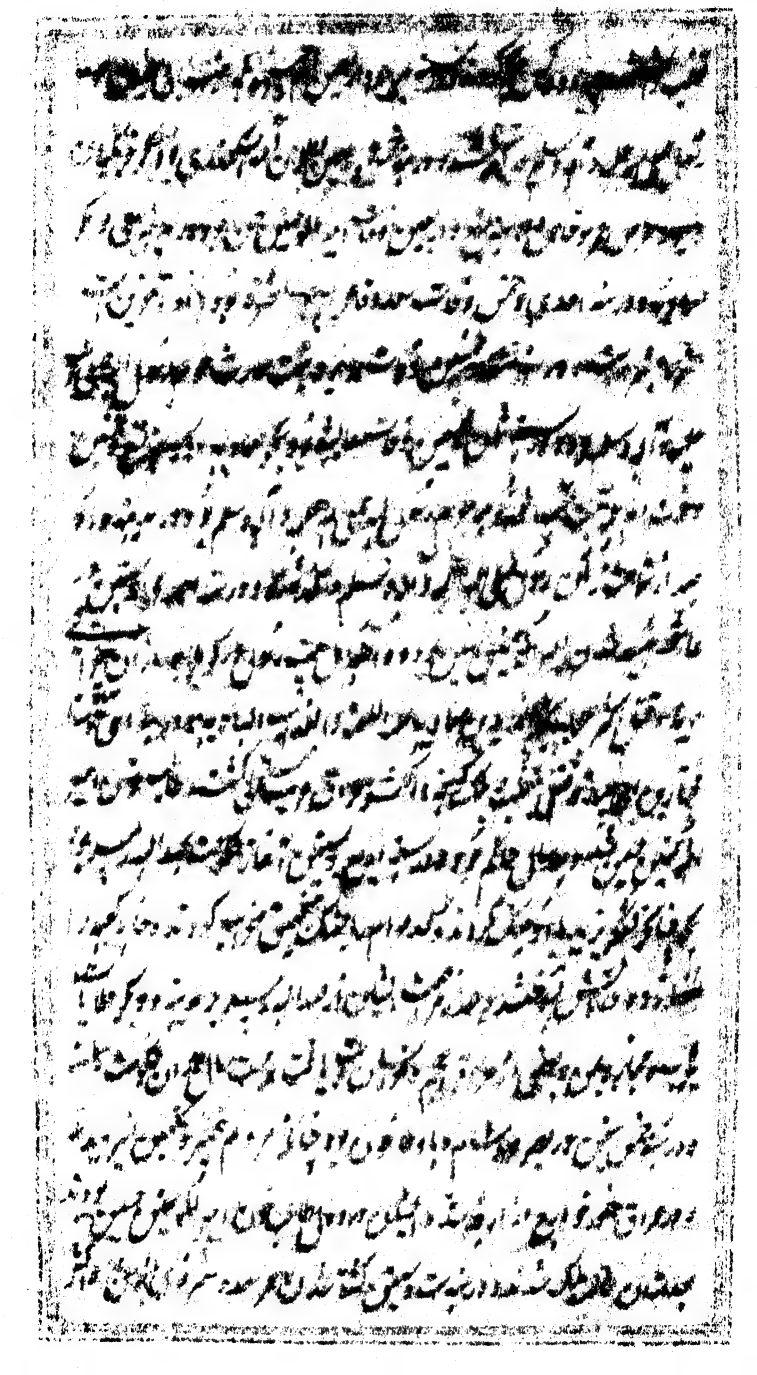

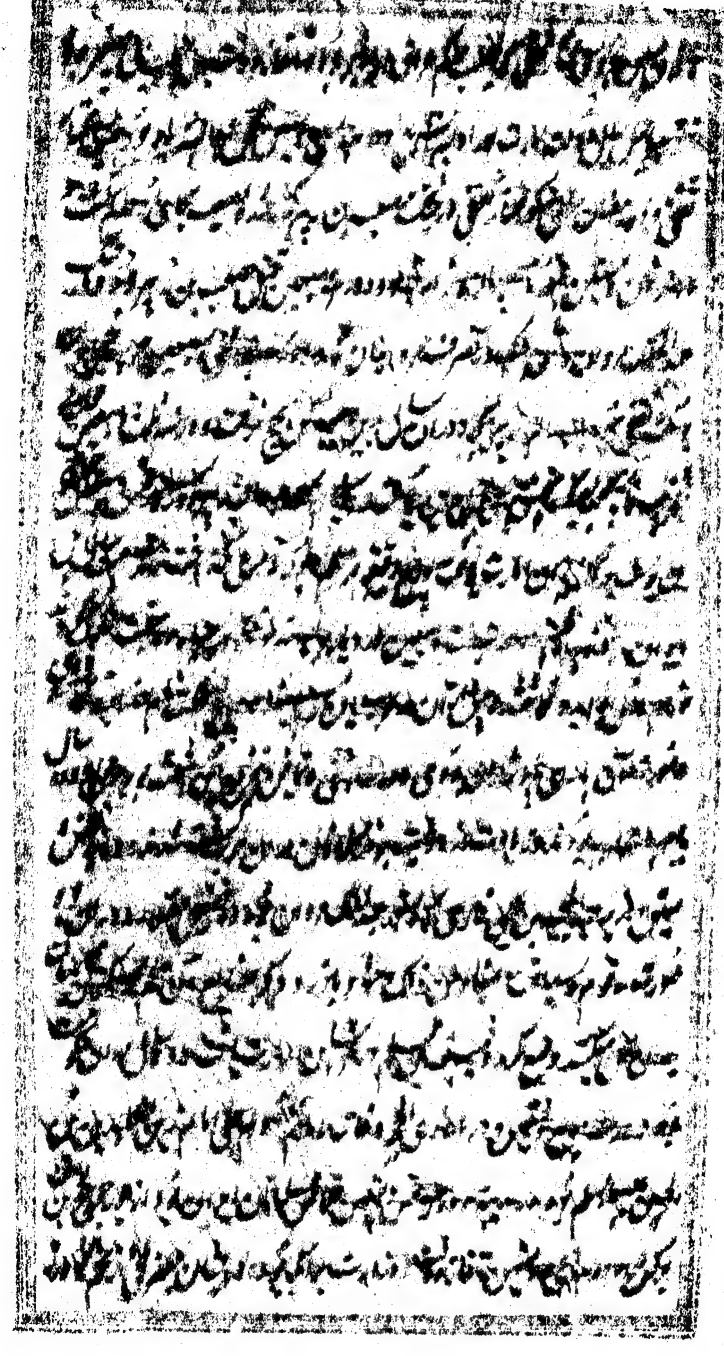

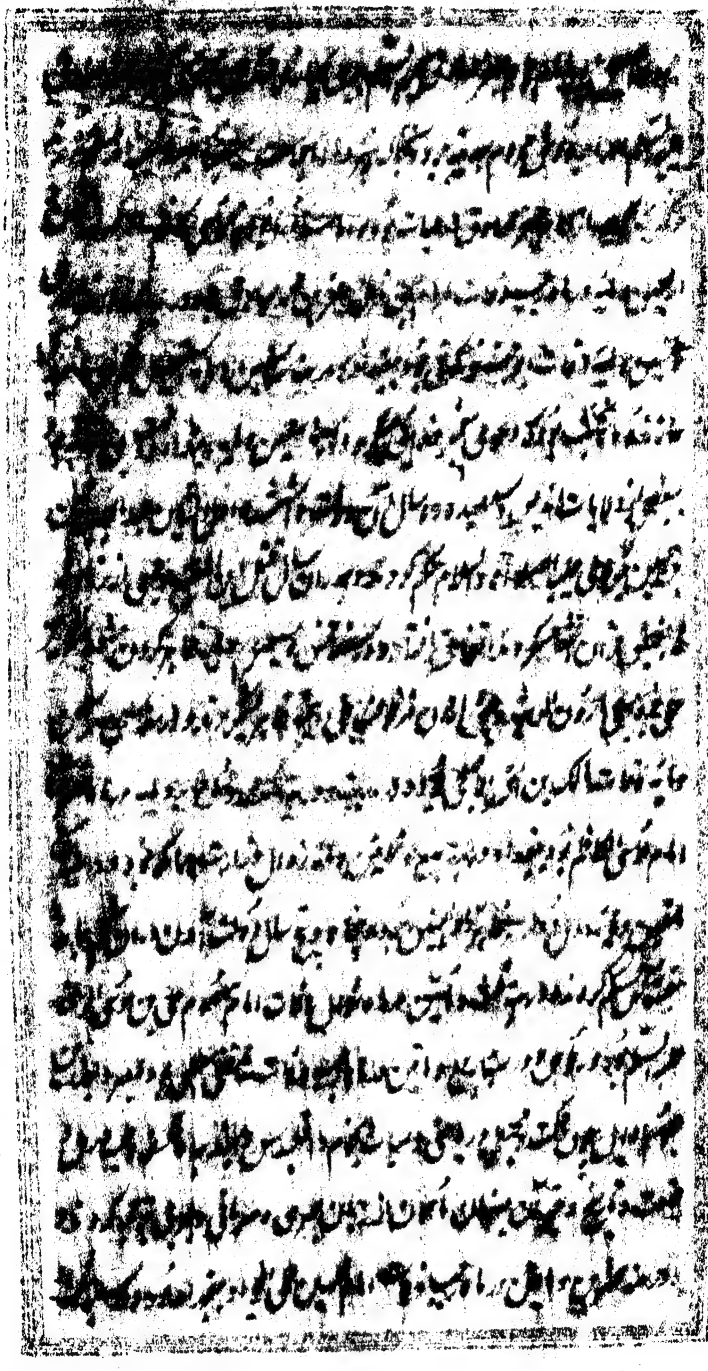

و بر همه ... مصدوق ... و دولت ... شدند و ... و در شهور ...

... و ... در ... بنا ... و ... در ...

... بر ... و ... ولایت ... مصر و غرب ...

... بر ... و ... شدند ...

... و ... حضرت

و اما بیت و شهرت ... المهدی ... عبید الله ... ابی محمد

... بن ... ابی احمد بن ... محمد بن اسماعیل بن [امام] جعفر الصادق و

در ... سنه ست و تسعین و مائتین ... عبید الله ... محمد

... ابن ... و ... در ...

... و ... مصر ... و ...

... دولت ... با ...

... و ... ابن ... و ...

... دولت ... بن ... و ...

... و ... سال ...

... و ... المهدی ... و ...

... و ... شدند ... و ... و ...

... و ... و ... و ... و ...

... شده ... و ...

[illegible]

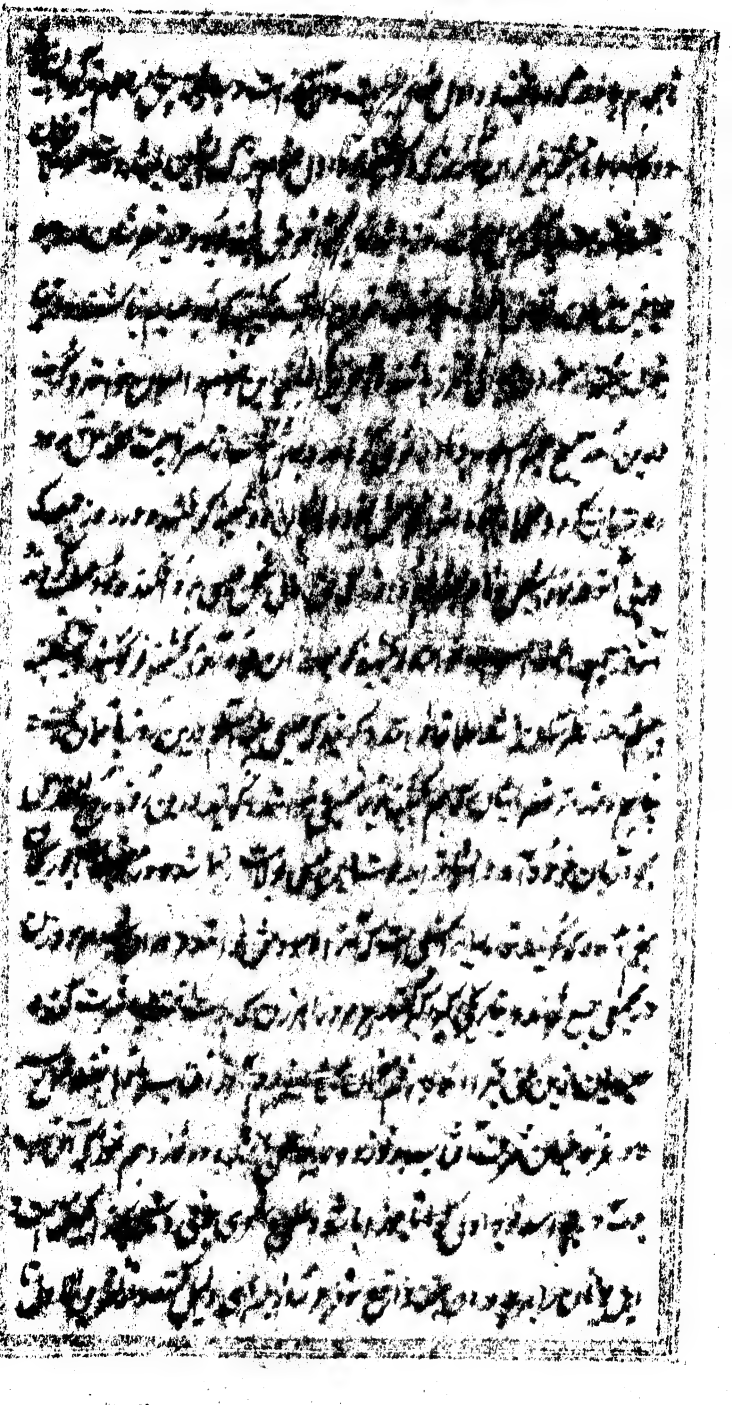

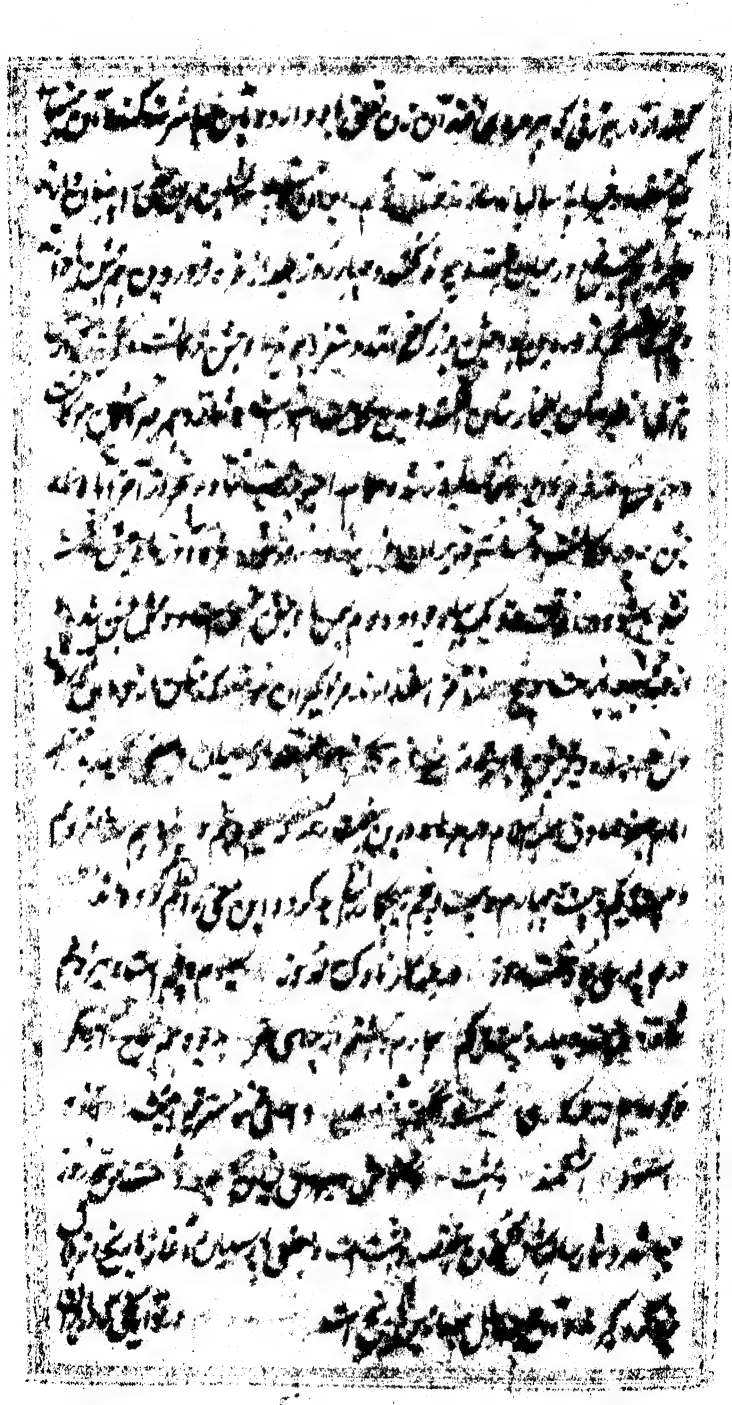

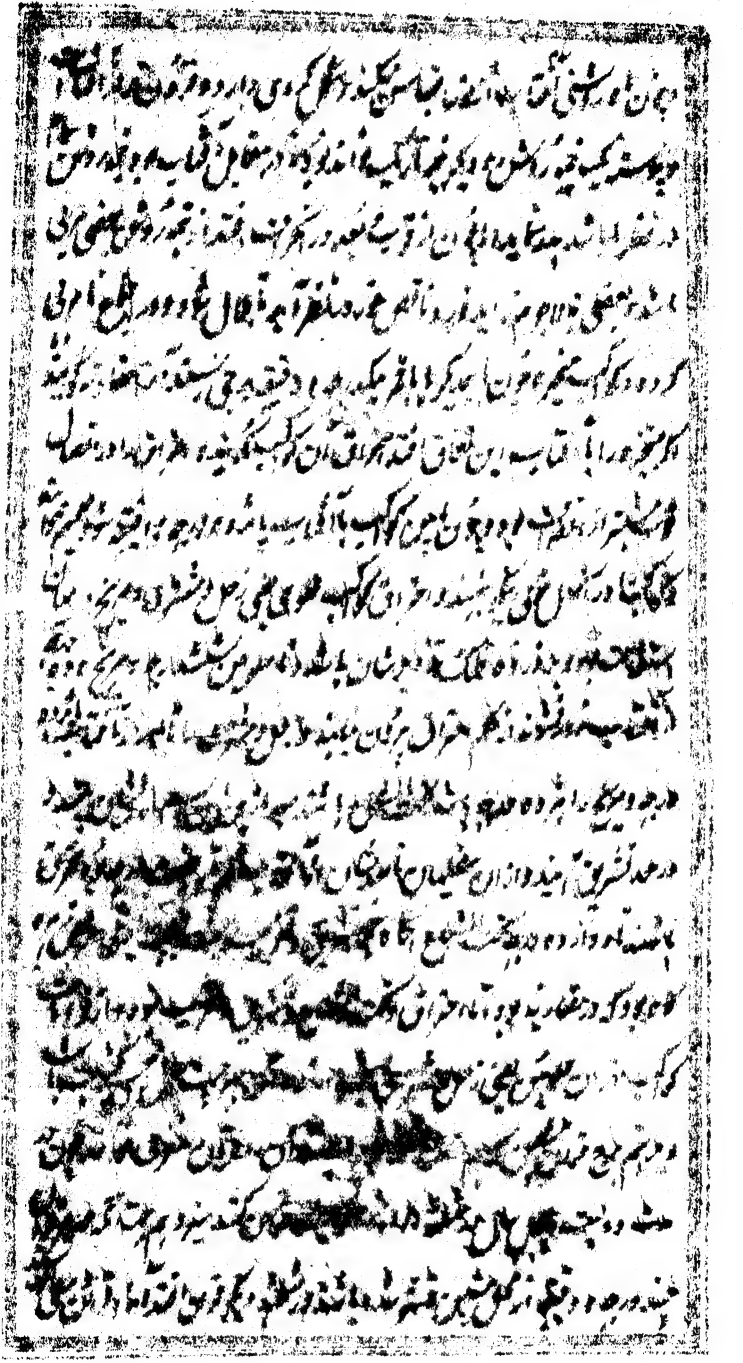

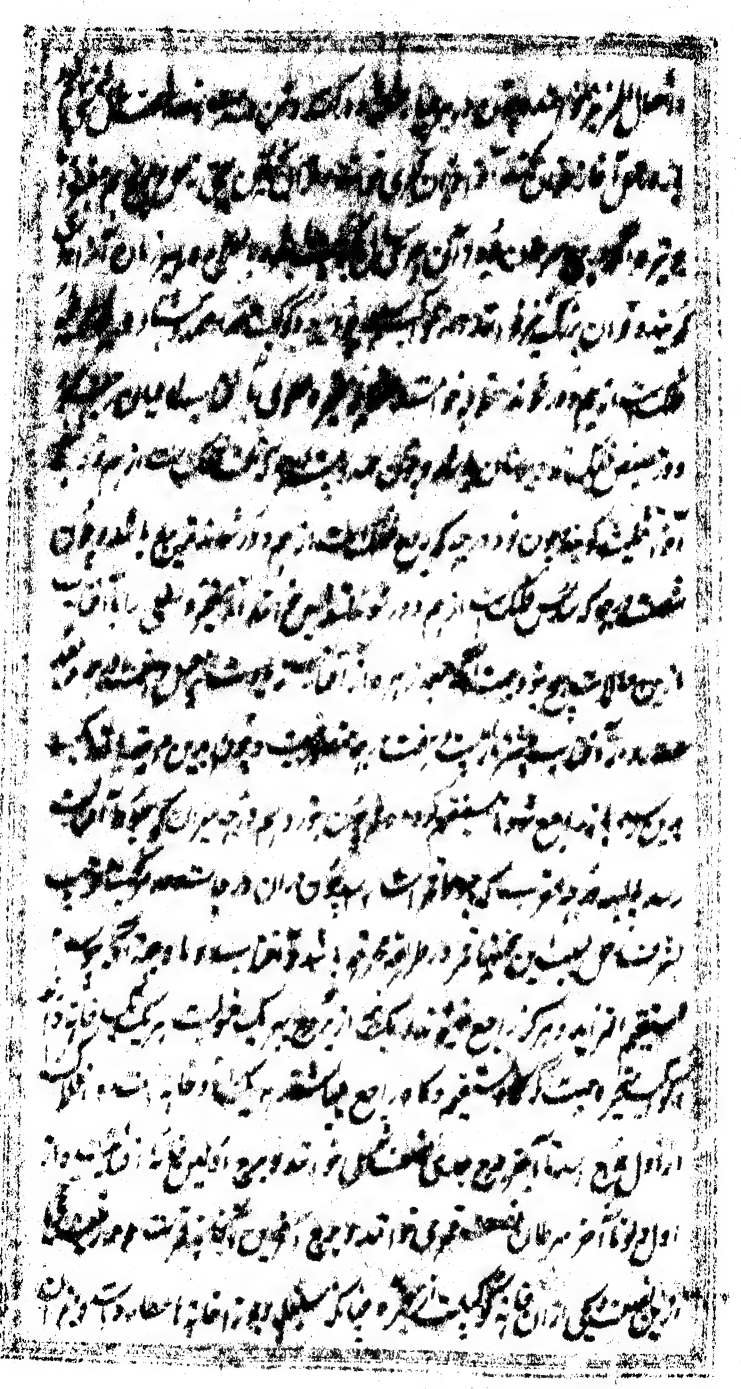

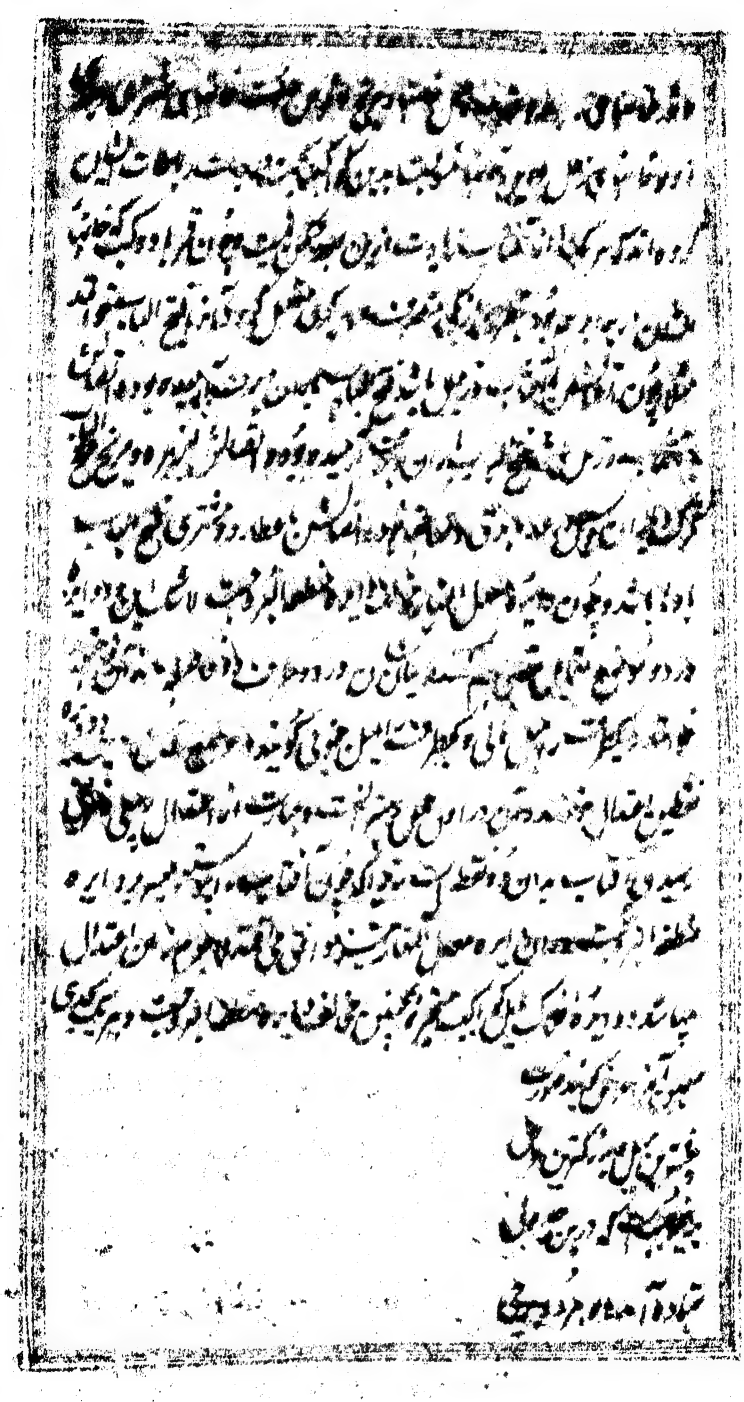

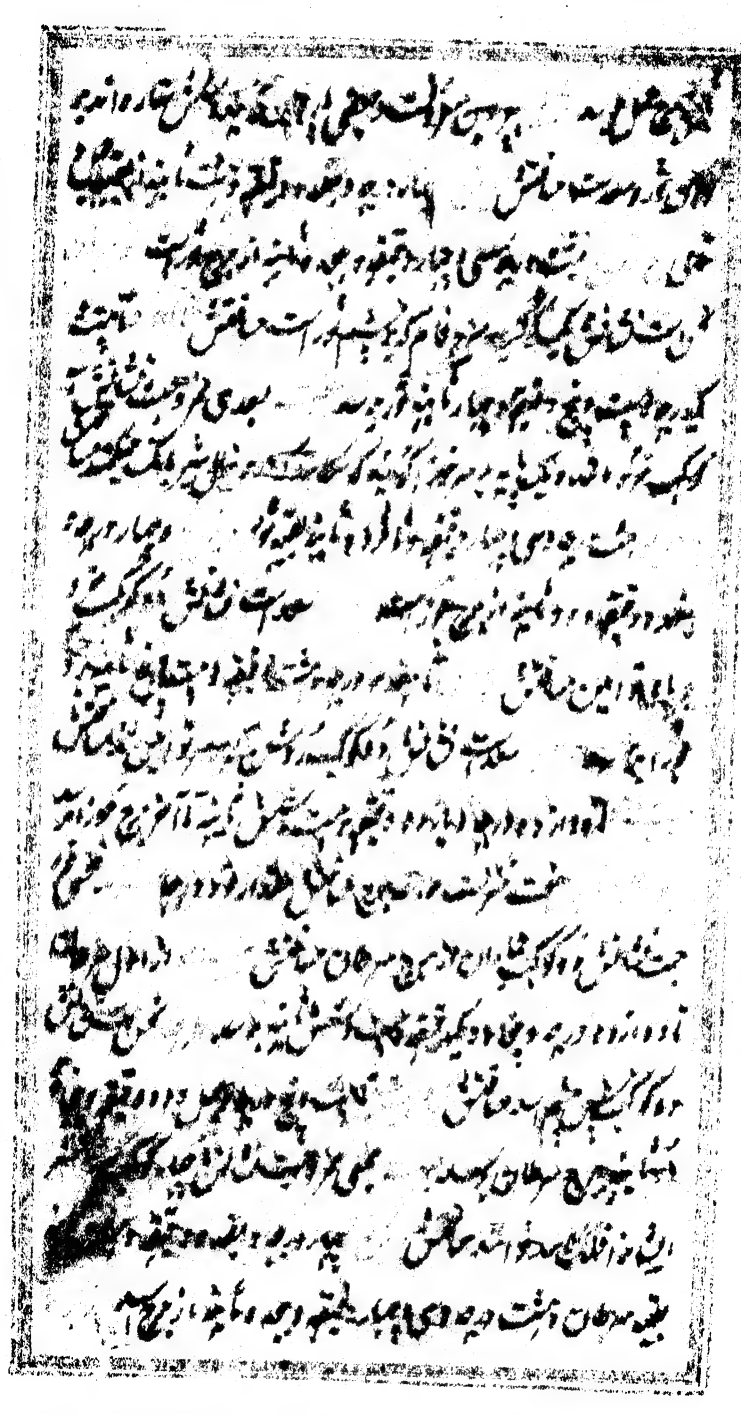

در باب [illegible] و بقول [illegible] مصری [illegible] مصری که [illegible]

[illegible] که در [illegible] جدول ثبت افتاده است [illegible]

آفتاب را [illegible] مریخ [illegible] نصیب [illegible]

و بجدول [illegible]

[illegible]

[illegible] مریخ [illegible]

کوکبی [illegible] که در جدول ثبت است

محیط زمین بتقریب [illegible] هزار [illegible] فرسنگ باشد که بیست [illegible] میل [illegible] و ارتفاع [illegible]

ارتفاع [illegible] کوهی [illegible] تا [illegible] چون [illegible] سطح [illegible] فرسنگ [illegible] میل [illegible]

و بجهت مساحت سطح [illegible] باشد [illegible] هزار [illegible] فرسنگ [illegible] هزار و [illegible]

بقول ابوریحان [illegible] هزار و [illegible] صد [illegible] فرسنگ [illegible] هزار [illegible]

و بقول ابوریحان [illegible] که دایره که [illegible] محیط [illegible] و قطرش [illegible]

[illegible] و [illegible] شده [illegible]

سطح کره [illegible] هزار [illegible] فرسنگ [illegible] میل [illegible] و این کتاب [illegible]

و بدانکه بقول ابوریحان [illegible] و نقصان [illegible] مساحت [illegible] اگر زمین [illegible] فرسنگ

[illegible] از آن ربع مسکون [illegible] معمور [illegible] آب [illegible]

[illegible] آب و مسکون [illegible] فصل

زمین [illegible] بر [illegible] خط استوا [illegible] طول [illegible] زمین [illegible]

[illegible] مشرق و مغرب [illegible]

[illegible] که بقول بطلمیوس [illegible] هزار [illegible] بقول ابوریحان [illegible] هزار و چهارصد [illegible]

[illegible] ربع [illegible] زمین باشد [illegible] ربع مسکون [illegible] و آن ربع زمین

[illegible] الارض [illegible]

[illegible]

و این مساحت [illegible] که بقول بطلمیوس [illegible] هزار [illegible] و بیست و پنجاه [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] هزار فرسنگ [illegible] بقول ابوریحان [illegible] صد [illegible] فرسنگ [illegible] اگر [illegible] اقالیم

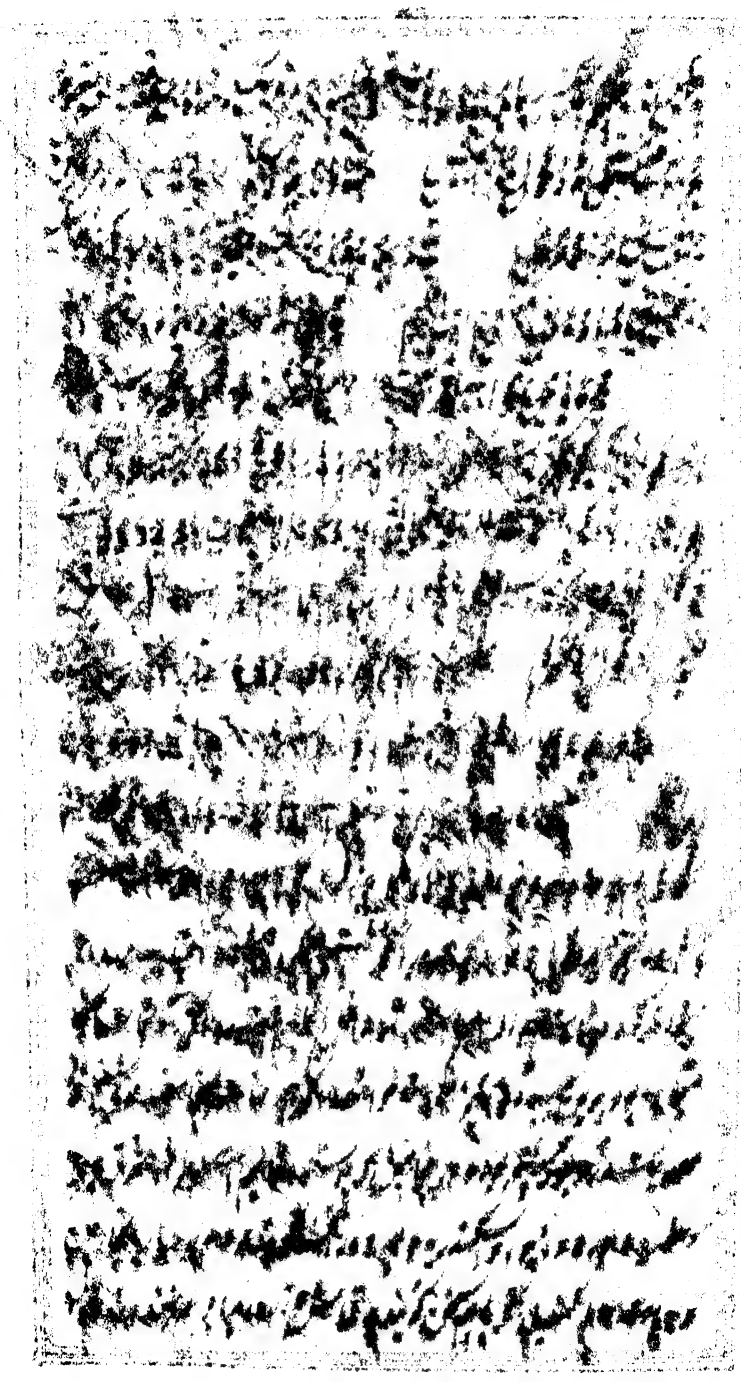

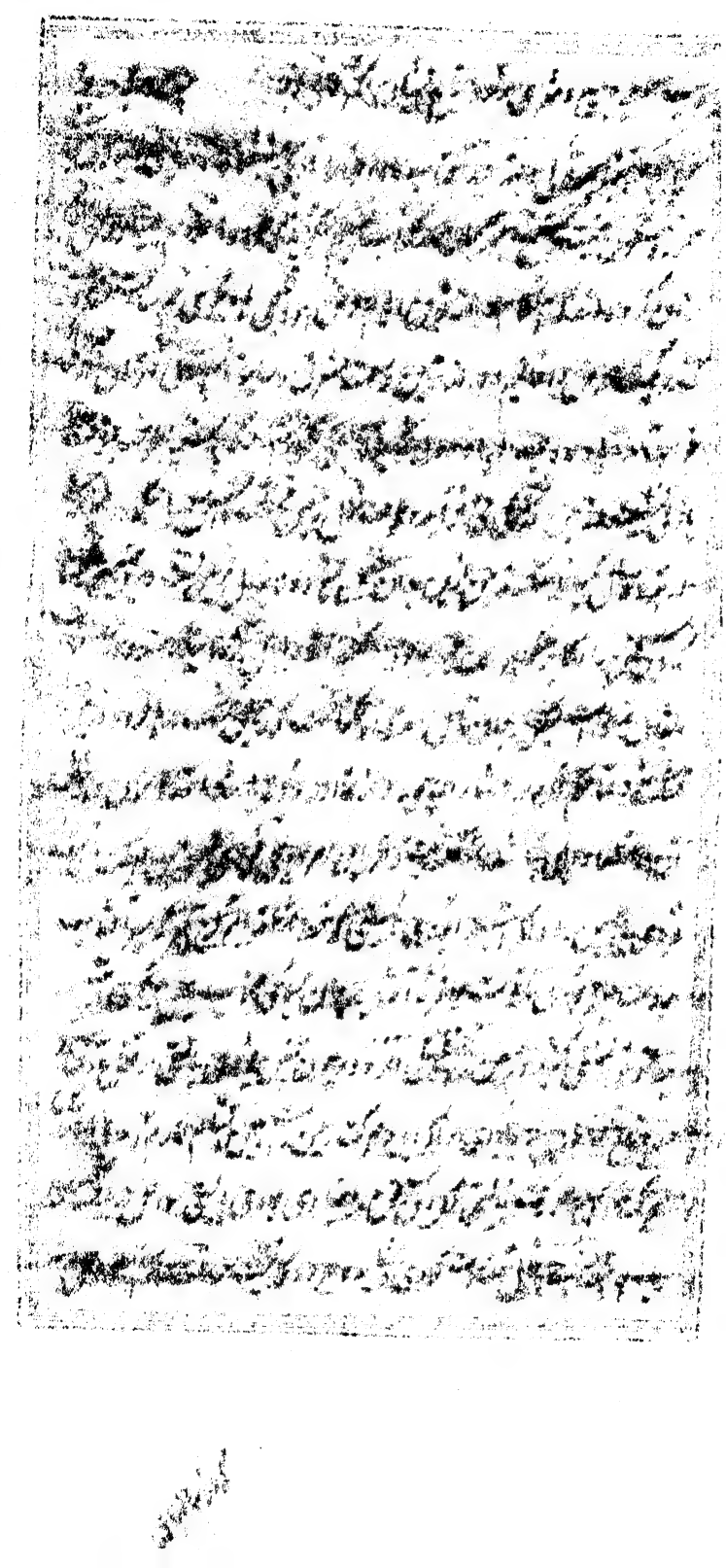

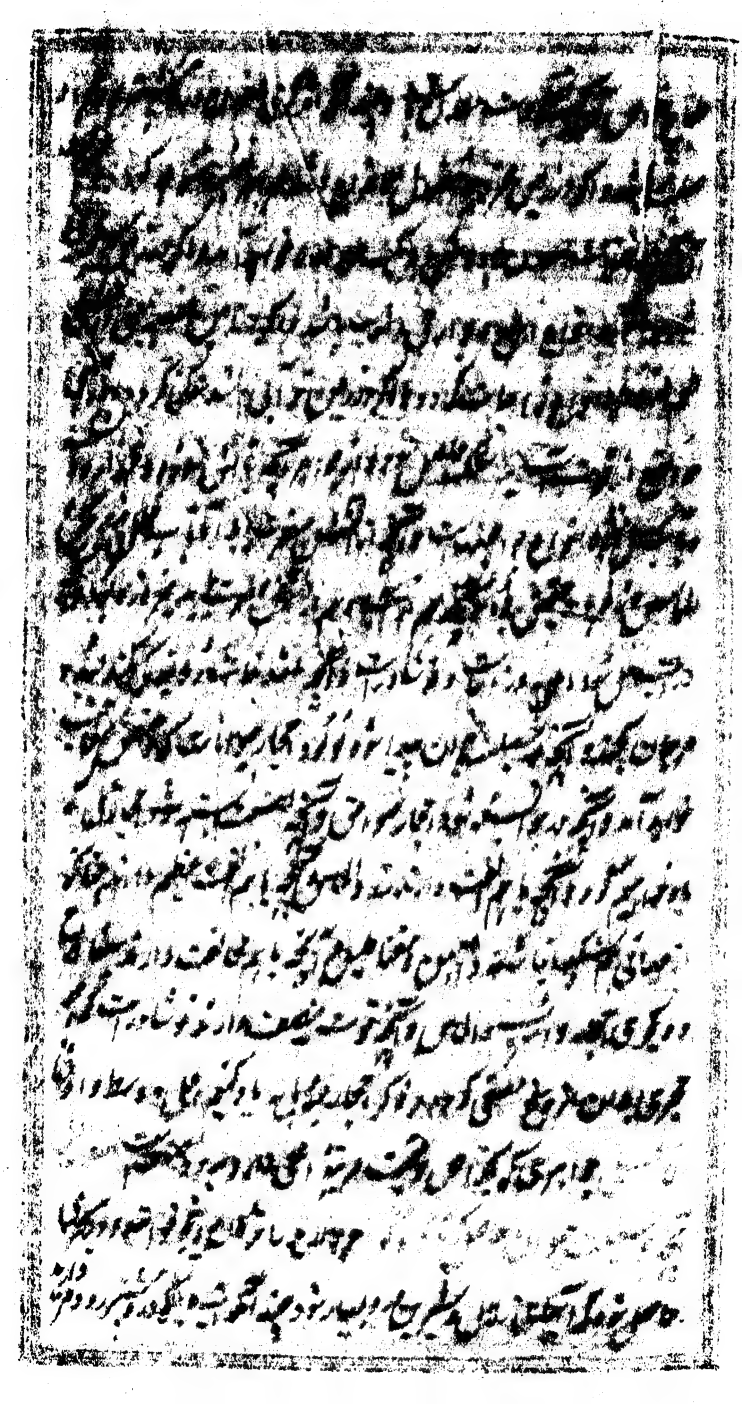

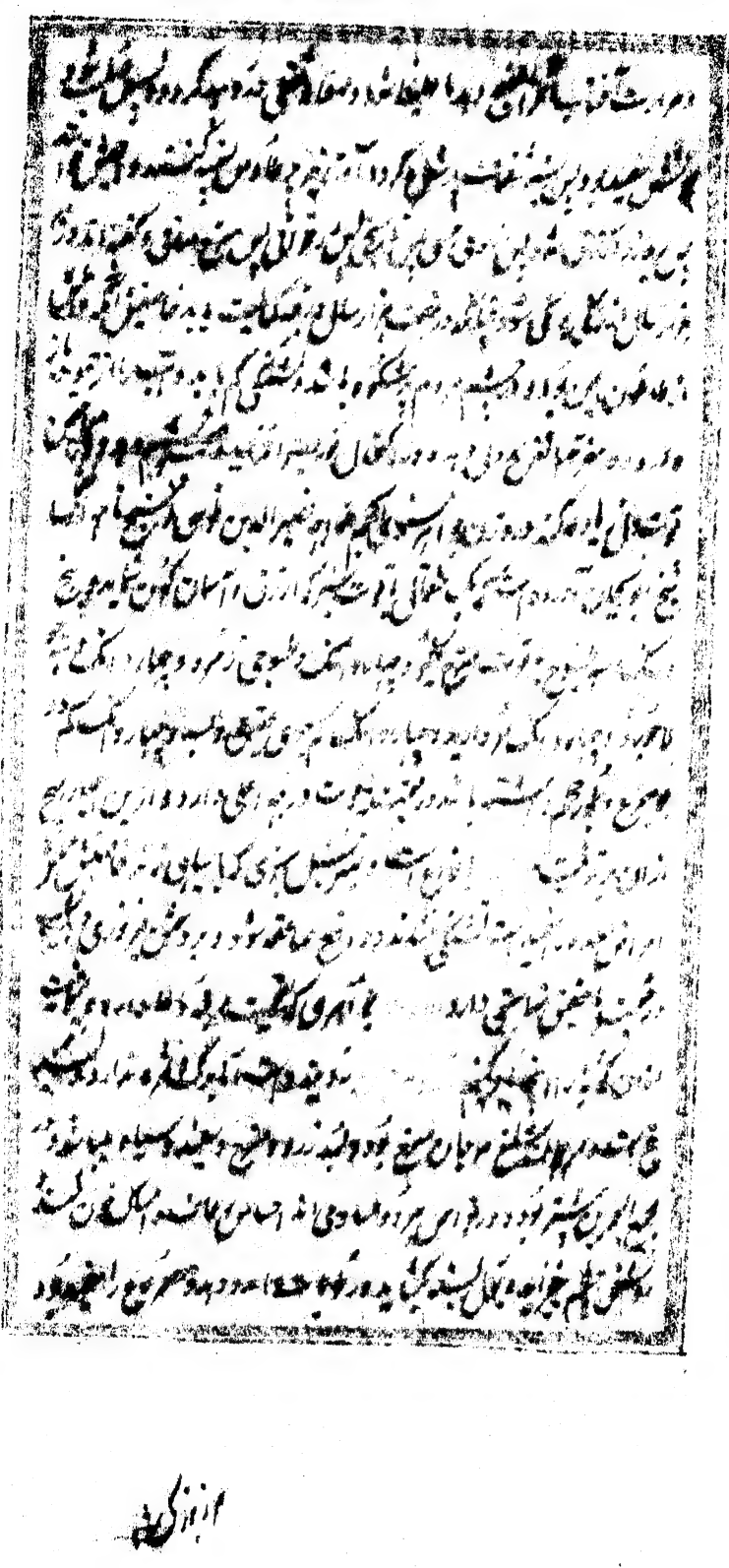

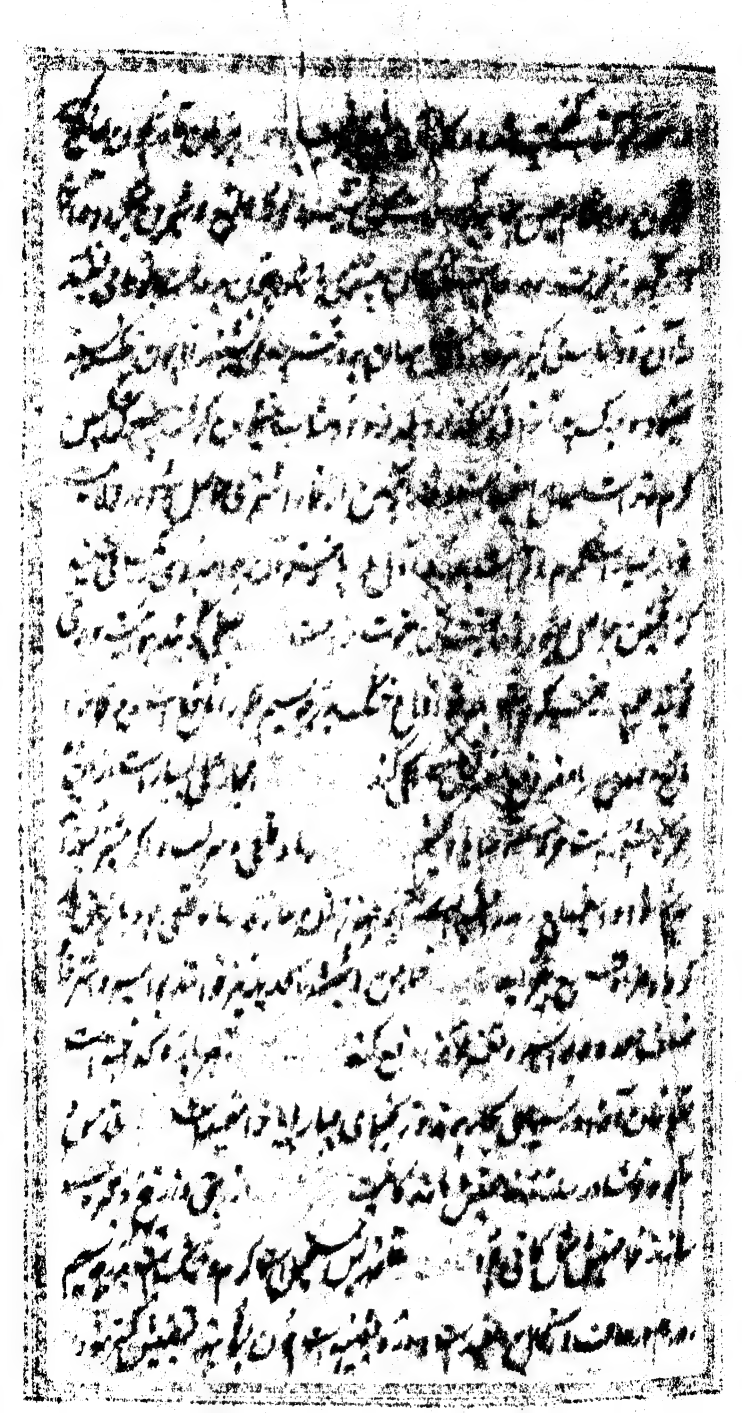

و از این نوعی دیگر است که قوبا خوانند و آن کرم خشک بود چه جسم قالع [illegible]
[illegible] مانند روغن [illegible] بیرون باید کشیدن نافع بود و [illegible] در اول [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بود و [illegible] [illegible] کرم [illegible] بود و دفع [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] کرم [illegible] بیرون [illegible] [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] موافق بود و دفع [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرم
[illegible] و خشک [illegible] [illegible] ثمره [illegible] کرم و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ثمره [illegible] و چند نوع [illegible] [illegible]
[illegible] کرم [illegible] ثمره [illegible] [illegible]
[illegible] سفید و سیاه شود و اگر [illegible] با خون [illegible]
کرم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قطره چند از آن [illegible] [illegible] و دفع [illegible]
[illegible] در [illegible] دفع [illegible] ثمره [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

یا شادانه و سه با [illegible] بجوشانند و [illegible] نوشته [illegible] گویند

[illegible] و [illegible] پس [illegible] خشک کرده [illegible] کرده [illegible]

[illegible] را نافع بود و [illegible] و [illegible] اگر [illegible] را در میان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] گرم است در درجه [illegible]

[illegible] کند و چون [illegible] نافع [illegible] شود و [illegible] که پیغمبر صلی

علیه و آله و سلم مویز [illegible] بود

[illegible]

[illegible] مویز [illegible] و [illegible] را نافع بود [illegible] روح

[illegible] خوانده [illegible] و قوت باه و [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible]

حاصل [illegible] و [illegible] پاک [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و مرکب [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] و [illegible]

حضرت رسول [illegible] خوانده [illegible] و در [illegible] بوده

[illegible] سرد و خشک است در درجه [illegible] و [illegible]

تشنگی و [illegible] و [illegible] را [illegible] سرد و خشک است در درجه [illegible]

[illegible] و [illegible] گرم و [illegible]

[illegible] و [illegible] سرد و خشک است در درجه دوم

و نوع او بسیار و جنس بهتری باشد انواع بسیار دارد مشهور ترش و شیرین و فرح و تفریح [illegible]

تفریح دهند و قوت معده و دفع صفرا ساکن گرداند و کهنه او نیز نفع آورد

[illegible] در جوانی و در سال [illegible] نفع کند مزه او ترش و خوش باشد [illegible] و اگر [illegible]

و نفع [illegible] نفع کنند مزه او خوش دارد [illegible] و بسیار [illegible]

در درجه اول تر و تازه گرداند و سفید [illegible] و مزاج معتدل شود و روشنی چشم [illegible]

گرداند و [illegible] درجه دوم [illegible] نفع کند [illegible]

[illegible] نفع کند [illegible] ترش [illegible] و [illegible] معده و [illegible]

[illegible] دیر هضم گردد [illegible] و [illegible]

[illegible] قوت [illegible] تمر [illegible]

در درجه اول [illegible] و [illegible]

[illegible] در درجه دوم [illegible] و [illegible] میوه [illegible]

در [illegible] از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که رسول علیه السلام

است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اظهار زرد آلو

وقت بار است و سبب خوشی [illegible] معرش از این معنی است برگش بغرغره [illegible] شیره

تازه اش تب آرد و عفنش دفع بواسیر کند و بادها را زایل کند [illegible] معروف است و گرم و تر [illegible]

اول در هند میباشد درختش از قامت آدمی [illegible] و کثرت [illegible] دارد و برگش [illegible]

و نهالش هر یک [illegible] ثمر [illegible] شیره اش [illegible] خوشه [illegible] از ثمر [illegible]

مغز باشد طعمش [illegible] چربی [illegible] و سوخته او [illegible]

باه [illegible] و کثرت [illegible] جوز هندیست بعضی [illegible] جهت آنکه

در [illegible] آن [illegible] درختش مانند [illegible] است و شیره اش [illegible] بدرجه دوم [illegible]

تازه و [illegible] درون پاک کند [illegible] و سوخته اش [illegible] آرد و درختش [illegible]

[illegible] و درد پشت [illegible] را دفع کند [illegible] معروف است بعضی فارسیان آنرا نارنگ [illegible]

ظهیر الدین فاریابی [illegible] باریک و زرد باد [illegible]

[illegible] بوی خوش [illegible] اگر [illegible] تا رنج کند [illegible]

[illegible] تا رنج [illegible] بوی [illegible] خوش کرداند [illegible] سیر [illegible] و بویش [illegible]

[illegible] و تقویت دماغ کند [illegible] حالت رنج دهد و روغنش [illegible] کند [illegible]

درخت [illegible] شجره مبارکه است [illegible] اسلام [illegible] و با آدمی [illegible] مانند است

[illegible] و [illegible] و بوی [illegible] مانند و شکل [illegible] بموی [illegible]

ده درختها دو ماده و یک نر باشد نخل آتش نر ماده و بر هر یک عاشق شوند و این گیاه از جنس درخت خرما

نخل است و مانند آدمی بسیار است و همچون آدمی از او ... و در ... که گفته اند ... از جنس آدمی

و چون نخل ... سر درخت را ... عمر طویل ... از بقیه گل آدم علیه السلام ... و حضرت نبوی صلی الله

علیه و آله و سلم و مصداق این قول است

و از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند

و قال علیه السلام [illegible]

و قال علیه السلام [illegible]

و قال علی علیه السلام [illegible]

و درخت خرما بعد از چهل سال ثمر دهد و هر چند که آدمی بعد از چهل سال

رسد به حد ... و نخل را با حجره بهشتی بود و ... نخل ... ر موسی علیه

بر هر نخل ... اگر بسیار ... درو ... نخل برهنه ... و ... ثمر ... بیت شود و چون ... در شب

پیوند ... ساخته ... و ... که ... کنند و ... بهم ... ثمره آن ... است

... و ... لذیذترین میوه ها ... و ... بسیار ... و ... زیاد ... و ... تمر

... و ... کند و طبع را ... دارد و معده را تقویت ... و ... پاک کرده

و ... خوردن ... سفید تر است ... دندان ... و ...

... گرم و خشک است بدرجه دویم تقویت معده و ...

... گشته ... کاهل کردن ... سفید ... و نخل ... گرم ...

و از وی انواع چیزها حاصل شود چون ... خرما و ... و لیف و سرکه و غیر آن ...

نوعی بود از گل [illegible] و درشت [illegible] سرخی و بستانی [illegible]

بست [illegible] و جامع [illegible] سرخی [illegible]

و ثمره [illegible] و طعم [illegible] و شکل [illegible]

و بعضی [illegible] گوید [illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible] چون [illegible]

رنگ سرخ [illegible] و سفید [illegible]

[illegible] می توان [illegible] خشک شود و

[illegible] وقت [illegible]

طبع [illegible] خشک در دوم [illegible]

[illegible] گرم و خشک [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] مفید بود [illegible]

خواص [illegible]

خورند [illegible] و خشک [illegible]

اما چون [illegible] ثمره است [illegible] ثمره شود [illegible]

ثمره [illegible] باشد [illegible] و گرم و خشک در درجه دوم و در یمن [illegible] بعضی گویند از

[illegible] است [illegible] ثمره [illegible]

[illegible] مفید است [illegible] ثمره [illegible]

... مسهلات ... [illegible] ... و از این جهت ... مشهور شده و ...

... [illegible] ... معروف ... آن ... [illegible] ... است ...

... [illegible] ... و از ... گرم و خشک است ... [illegible] ...

... [illegible] ... نفع ... عرق ... [illegible] ...

... [illegible] ... اگر چه ... [illegible] ...

... [illegible] ... بر ... [illegible] ...

... [illegible] ... آن ... [illegible] ...

... [illegible] ... گرم ... [illegible] ...

... [illegible] ... معروف ... [illegible] ...

... درخت ... [illegible] ... گرم و خشک ... [illegible] ...

... [illegible] ... معروف ... [illegible] ... درخت ... [illegible] ...

گرداند و معده را قوت دهد ... [illegible] ... در جبال فارس و ارمن

میباشد گرم است ... دل و خفقان ... [illegible] ...

... را التیام کند ... [illegible] ... دفع کند و غلط طبعی را براند و لطف کردن ... [illegible] ...

عنکبوت ... درخت گز ... و شکوفه آتش ... [illegible] ...

... در دوم قوت دل ... و صفرا را بنشاند و تفریح خاطر دهد ... [illegible] ...

درخت بزرگی کوهیست در جبال ... قطران از او گیرند و آن صمغیست که در آن درخت

میباشد و بعضی گفته‌اند که قطران روغن درخت شیرزین است گرم و خشک است در درجه اول

چون گوشت مرده را از ریش بیرون آرد و [illegible] و بخار [illegible] مرهم کشد و بیرون آورد و گل

با پیه و روغن گل [illegible] بر آن [illegible] سودمند بود [illegible] [illegible] گفته [illegible]

را سودمند است [illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible] و [illegible] بر دارد [illegible] سوی [illegible]

[illegible] قوت او [illegible] [illegible] [illegible] درختی است که [illegible] شود و [illegible] گرم است [illegible]

و خشک در دوم [illegible] [illegible] را که از [illegible] بود و ورم صلب را تحلیل کند و [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] کند و عرق النسا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گرم و خشک است [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که آن [illegible] و از [illegible] [illegible]

[illegible] و آن گرم و خشک است [illegible] [illegible] و طعام [illegible] کند و بوی دهن خوش [illegible]

و از نوع عرق النسا و [illegible] باه شود و [illegible] هضم کنند و بوی دهن خوش گردانند و از نوع عرق [illegible]

و برگ بید سرد و تر است در درجه دوم قوت دفع [illegible] و صداع [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شفا یابد [illegible] دیگر [illegible] بید [illegible] گویند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است چو کاکنج [illegible] طبعش سرد و خشک است [illegible] سکنجبین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] درختی بزرگ [illegible] طبعش گرم و خشک است [illegible] [illegible]

[illegible] در آن [illegible] که [illegible] باشند همه [illegible] شوند امراض [illegible] [illegible]

و عسر البول [illegible] و ریشها [illegible] شده و [illegible] بول [illegible] سکنجبین [illegible]

و امعا را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

درختی بزرگ است و برگ‌هایش مانند انار طولانی [illegible] بود و رسیده آن سرخ و جلا و بهره

سیاه که تیره گردد و بعضی این گردو را [illegible] فاسد را با صمغ بیاورد و ترتیب آن [illegible]

سست شده [illegible] گشته [illegible] رسیده و گرم و خشک [illegible]

[illegible] و آن [illegible] سفید است و [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] طول عمرش گفته‌اند [illegible]

[illegible]

گفت به من [illegible] روز من از تو که نشسته‌ام [illegible] که تو آخر [illegible]

[illegible] امروز با تو ام [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده‌اند و آن از پوست [illegible] بوی [illegible]

و بعضی [illegible]

سفید است طبعش سرد و خشک است [illegible]

[illegible] درخت [illegible] درخت پسته [illegible]

[illegible]

[illegible] و آن را بوی خوش است [illegible] برگش [illegible]

[illegible]

[illegible] برگش [illegible] معروف است [illegible]

[illegible] و آن [illegible] عظیم بود و [illegible] سال [illegible] کسری

نکه بپرورده اند و بهتر آن بود که برقرار است و [illegible] صلب یافته تحلیل کشتی از آن سازند که چوب سخت

و بقوت تمام است [illegible] و معروف است سوار و پیاده و چهارپا که آنرا آزار و کفتار از آن ثمره دارد و شکن

و در آن زیر آب سبز می شود [illegible] اند که [illegible] در درجه اول و خشک در دوم قوت قابض [illegible] و بهر و با دفع

سپید است و درد و چون پخته با [illegible] زیاده شود [illegible] را از عسر البول [illegible] مفید بود و [illegible]

نشسته و دوی و در جوش زرد [illegible] که او [illegible] صحت و درد و درخت سیر و از قوت [illegible]

در زمستان [illegible] و تر میباشد [illegible] درختی است گرم [illegible] در آن مهم

از خشم [illegible] دو [illegible] سرد و و با دوم [illegible] و ریشه [illegible] دارد و عرق [illegible] و قولنج [illegible]

و در اعضا [illegible] درخت با [illegible] بوست و درختی است مثل [illegible] معده و جگر [illegible]

و حیض [illegible] درختی با [illegible] در اشجار [illegible] و برگ [illegible] زیاده بود

[illegible] نشسته [illegible] گویند [illegible]

[illegible] درختی است سرد و [illegible] درجه دوم و خشک [illegible] رازیانه و [illegible]

[illegible] و زیره [illegible] بعضی [illegible] تخم [illegible]

از آن سازند [illegible] گویند درختی است [illegible] و [illegible] رود [illegible]

[illegible] قوی داد [illegible]

بود و با چوب [illegible] و دفع [illegible] معروف است و در [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] خوانند [illegible] سرخ و سفید [illegible] سفید [illegible]

[illegible] سرد و خشک است [illegible] درجه دوم [illegible] کرده دفع صداع و خفقان [illegible]

کند و معده را قوت دهد و [illegible] درخت [illegible] و برگش [illegible]

نفس را نافعست و قولنج ببرد و [illegible] مشمش است و بعضی [illegible] فی ماکول اللحم است و بعضی [illegible] آن

دیگر [illegible] پوست است و سفید و نرم و [illegible] در خواص مانند [illegible] معروف است

منقول [illegible] اوستم [illegible] پوست [illegible] پوشش [illegible] و در خواص [illegible] سبب بود [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] چون [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] بسیار [illegible] در [illegible] چشم [illegible]

[illegible] ماند [illegible] با کحال [illegible] چشم ببرد و روشنی [illegible] کنند [illegible]

خوش [illegible] چشم [illegible] [illegible]

[illegible] بعد [illegible] فی ماکول اللحم است [illegible]

و [illegible] و چون [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] و در [illegible] معروف است [illegible]

[illegible] باشد و [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] و چون [illegible] سال [illegible]

[illegible] بر دارد و [illegible]

[illegible] روغن [illegible] چشم [illegible]

[illegible] قولنج [illegible]

[illegible] شفا یابد و اگر [illegible]

و به جهان بسیار چنانکه عقول عقلا را قاصر و حیران نموده و عجایب اشکال و طبایع مختلفه آن که هر
خود و خصیصه و فواید آن عاجز مانند و در هر یک قطعه زمین انواع مختلفه که هر یک بشکلی و لونی و طعمی
و مجموعه کمال قدرت خالق تعالی و قدرت و تقدیر و تحقیق و مبرهن گردد و در کلام مجید از نجم و شجر
[illegible]
نجم
در نجم و شجر و تحقیق اختلاف دارند و بعضی گفته اند هر چه قایم تواند شد و شجر است و هر چه
[illegible]
چنین بود و بتحقیق نشان از کلام مجید که تابع [illegible] مراد فرموده
در شجره [illegible] و بعضی گفته اند مراد از نجم هر گیاهیست چنانکه از شکوفه خوردن [illegible]
شجره و تحقیق آنکه هر چه ساق و شاخ بود و چند سال بماند و ثمره دارد و قسمی چند سال
و شجره شجر است و آنچه جزو وی و شاخ نماند و ساق و شاخش نه بر همه سال از نو روید
نجم است و این قول مناسب تر میشه به حضرت باری تعالی بهتر دانند و دیگر بعضی از نجوم گیاه
هر یک [illegible] حیوانات گردد به سبب حروف چهار صفت [illegible]
و دیگر بعضی [illegible] هر چه و هر نوع چون از خوردن منفعت دهد و از روی
حاصل [illegible] و روی [illegible] بسیار از جهت و آنچه [illegible]
زیان [illegible] و بیع [illegible] در رتبه اول و بعضی در دوم و بعضی [illegible]
شیر خوردن بهتر بود و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که [illegible]
روشنی [illegible] و دیدن خوابها [illegible]
معروفست سرد و تر در درجه دوم و [illegible] و در [illegible]
دل [illegible] معروفست سرد و خشک [illegible]

[illegible] و سرد و خشک است [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] معده [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] با [illegible] است [illegible]

[illegible] چون [illegible] و [illegible]

[illegible] است اما [illegible] چشم و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible] و [illegible]

[illegible] با صلاح آرد [illegible] و [illegible]

گرم و تر است [illegible] در رطوبت و [illegible]

[illegible] و [illegible] کلف و [illegible]

[illegible] قوت باه را فزاید و [illegible] مقوی [illegible] است و [illegible]

[illegible] گرم [illegible] است [illegible] اگر [illegible] دفع کند ثمره [illegible]

[illegible] چشم [illegible] و [illegible]

[illegible] اگر قطره چند آب [illegible]

[illegible] دفع [illegible] کند [illegible] کرده [illegible]

[illegible] دفع نزول [illegible] و قوت باه [illegible]

[illegible] چشم [illegible] و [illegible]

[illegible] گرم و تر است [illegible] شیرین [illegible]

گرم و تر است [illegible] دفع [illegible] شیرینی بود [illegible]

چون سکنجبین ... شیرین ... با ... بعد از آن ... کند ... خربزه

با ... آب ... سرد ... و ... در ... و ... آفات ... خربزه

... و اگر ... ... و ...

کردن ... و ... ... از میوه ها خربزه را

دوست داشتی و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کنند

و قول چهل و ...

در بیان چهل و ... خربزه ...

خربزه پاره کرد و بوی از آن برآمد چنانکه آنجا روشن شد و تا هشت روز توان آن خربزه

نگاه داشت و مردم فوج فوج بزیارت آن خربزه میرفتند و میدیدند خاصیت خربزه درون

و بیرون را غسل دهد پاک کند و قوت شامه دهد و مجاری آب پاک کند و ادرار ... آورد

و ... ... و ... ... و اگر ... ... سرد ...

غسل ... ... و بوی ... ... کند و ... ... و ... ... خربزه

که ... ... و خاصیت ... خربزه ... ...

... ... و ... ...

... ... است ... ... اگر ... ... و ... ...

... ... و ... ...

و در میان بیرون افکند و در نضج مالیدن جلای نرخ دهد و بهق و کلف ببرد و [illegible]
نرخ در مرکند پخته و مع سعال را سود دهد و اندرش را دو باره گرده بر زخم را رگ زیره [illegible]
بیرون آرد و سپیده و قیه با شعر معجون است بقری [illegible] دهد و [illegible] و عشت [illegible]
و دواید مار [illegible] و اگر نه [illegible] باشد و [illegible] است خوش کند و [illegible] بدست [illegible] ریح
پوست [illegible] خورده و با روغن زیت [illegible] و بر [illegible] موی [illegible] [illegible] اند و [illegible] آرد
[illegible] حروف است [illegible] بر [illegible] روغن خو انده و اند [illegible] است بر [illegible] است [illegible]
و [illegible] ارزان [illegible] طبعش [illegible] است در درجه اول و خشک در دوم و [illegible] طبع کند
[illegible] قول است بعضی عرب آنرا [illegible] خوانده اند [illegible] در درجه اول و خشک در دوم بعضی
گفته اند که گرم است در درجه اول و خشک در دوم بعضی گفته اند که گرم و در دوم و تر در اول و آن
[illegible] برنج [illegible] بوت [illegible] است و در [illegible] [illegible] گفته اند [illegible] [illegible] دارد

امیر المومنین علی علیه السلام [illegible]

آرز کوفته و برنج و [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] شود

[illegible] بعضی [illegible] کلف ببرد و بار [illegible] [illegible] رنگ برنج را بقرار اول برد و [illegible]
[illegible] ببرد و با شکر و روغن [illegible] خوردن [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گرم است در درجه دوم و تر [illegible] خوردن قوت [illegible] دهد و با روغن پخته [illegible] [illegible]
[illegible] و معقول [illegible] شود و [illegible] پخته تخصیص [illegible] [illegible] [illegible] و اند [illegible]
[illegible] [illegible] موثر بود و آن نیک تر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سرد و خشک است در درجه دوم شیر [illegible] بهتر بود معده را قوت دهد [illegible] [illegible] بود

و گرم در دوم ... نافع بود ... سپندان گرم و خشک است و [illegible]

باه ... سبب او ... [illegible] ... خشک است در درجه دوم و [illegible]

... و تقویت باه ... [illegible]

... سپندان ... گرم و خشک است در درجه سیم ... و قوت

زیادت کند ... [illegible]

... [illegible] ... خشک است در درجه ...

از بقول ... [illegible] ... و قوت باه ...

و [illegible]

... [illegible] ... گرم و خشک است در درجه دوم ...

... [illegible]

... [illegible] ... نافع ...

... [illegible]

... [illegible] ... کند ...

طبیعت گندم عموما گرم و تر است در درجه اول و بهترین اغذیه مردم است و هر چند ...

بود ... [illegible] ... بهترین ...

... [illegible] ... کعب الاحبار ... روایت است که چون آدم از بهشت بیرون آمد ...

... گندم ... داد و گفت رزق تو و فرزندان تو از این خواهد بود و او را زراعت کردن

و ... کردن و حصاد ... و آرد کردن و نان پختن ... آموخت

گرم و خشک است منضج طعام کند و قوت باه دهد و پشت سخت کند مصلحش [illegible] بعضی

گفته‌اند که سینه و خون را سامان دهد و او را به سلم گویند سرد و تر در درجه اول و تر در دوم [illegible]

گفته تخمش [illegible] قی منع بود [illegible] و اسهال آورد [illegible] حلبه سرد و خشک است در درجه

اول و [illegible] گرم و خشک [illegible] باه و [illegible] کند [illegible]

[illegible] را بهره [illegible] کند [illegible] و [illegible] را [illegible]

[illegible] سخت کند و [illegible] کند در ولایت [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] گرم و تر است در درجه اول برگ [illegible]

[illegible] کند [illegible] و او را [illegible] مفید است و [illegible] و [illegible]

[illegible] قوت باه دهد [illegible] گرم و خشک است در درجه دوم

[illegible] در دوری [illegible] چشم را [illegible]

و [illegible] امتلائی و امراض رحم [illegible] کند [illegible] سرد و خشک [illegible]

اول با گرم مزاجان موافق [illegible] سرد مزاجان و پیران [illegible]

[illegible] مصلحش [illegible]

[illegible] آنکه چون [illegible] گندم از بهشت بیرون آورد تا [illegible] آدم [illegible]

[illegible] بر پوست آدم بود [illegible] و آنچه [illegible] و [illegible]

[illegible] در تمامت امراض مفید است [illegible] و [illegible]

پوست [illegible] دفع اسهال صفراوی کند و [illegible] شلغم را بعضی عرب [illegible]

گرم است در درجه دوم و تر در اول [illegible] اگر [illegible] است [illegible]

ثمره و دهن تخم او ضماد در عسل با آب موز ریخته نزع کنند شلغم شیرین و دهن [illegible] برد

سینه و گلو را نرم کند و منی بیفزاید و اگر ده [illegible] قوت دهد و نقرس و شقاق [illegible]

[illegible] صحرائی [illegible] بستانی [illegible] برگش [illegible] و آن [illegible]

و [illegible] شکوفه [illegible] سیاه و یا سرخ باشد و [illegible] و چون سپید [illegible]

سرد و خشک بود در درجه سیم او جامع عاره و ضربان و [illegible] و [illegible]

[illegible] و نقصان منی و الا فرع تن او [illegible] و [illegible] درخت [illegible]

قسمت [illegible] کند و صحرائی را در ثمره و [illegible] عصاره [illegible] الرقم

عاره و [illegible] جامع کوشش [illegible] سفید [illegible] بعضی [illegible] آنرا [illegible]

کرم و خشک [illegible] درجه [illegible] و [illegible] کمک [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] را [illegible] و با [illegible] کرده علامی نزع دهد و [illegible] و [illegible]

و مرض [illegible] و [illegible] را [illegible] اگر [illegible] و [illegible]

[illegible] بقول [illegible] السود [illegible]

[illegible] موت و [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه سیم و [illegible] ربع [illegible] کنند [illegible]

معده و جگر [illegible] صمغ [illegible]

[illegible] و [illegible] بعضی گرم گوسفند [illegible] گرم [illegible]

[illegible] سخت [illegible] کند و [illegible] [illegible]

[illegible] سفید [illegible] بعض [illegible] گرم و خشک است در درجه دوم در [illegible]

قوت باه و ریش ... آب را یرو و اگر جمعی ما قدری ... جو ... و ... ناید در بستر

مرهم بسر ... به ... و اول با عسل ... بر ... در ... بود و ... با مسعود ... و ...

... و ... مصیبت ... ربیع ... روغن ... بستر

... در بستر ... شقوق ... بسر ... بشد ... با ... و ... دو ...

... ابرش و ... مقتید ... بشب ... مردم ... و ...

... کلش صعده ... قوت باه ... رنج ... کنند و ... و ...

... آورد ... برمان ... و ... می کنند و ... بسر و ... دان ...

... اورد و اگر ... و ... رنج ... و ... سیری ...

... افزاید و ... قوت باه ... و ... مرد ...

... شیرین ... و ... بر ... و دریا ریهای ... [illegible]

... بزرگ و شیرین میباشد و دو ... ان ... مهوت ... و ...

... جنس عرب ... اگر ... و ... خواهند ...

... و ... بد ... دست ... [illegible] ... و بر ...

... و ... کلش قوت باه افزاید ... و عسل ... [illegible] ...

... در بستر ... [illegible] ... و دو ... [illegible] ...

... و ... که ... بسر ... [illegible] ...

... ان ... شد ... ظرف ... و ... ظرف ...

... ظرف ... و اگر ... بوقت ... رنج و ... از ...

[illegible] و اگر تخمش [illegible] باشد و اگر تخمش [illegible]

[illegible] شیرین [illegible] عاقرقرحا [illegible] و [illegible] ترنج تازه کرده اند و [illegible]

[illegible] در درجه دوم [illegible] منافع بسیار [illegible]

[illegible] این کند [illegible] تازه و [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible] تخمش گرم است در درجه دوم و خشک [illegible]

[illegible] اصناف کرده اند و [illegible] کند و [illegible] درجه دوم [illegible]

[illegible] و چون [illegible] گفته اند [illegible] بعضی [illegible] و با [illegible]

خوانند [illegible] در درجه دوم [illegible] تخمش [illegible] شیرین و [illegible]

علاج [illegible]

[illegible] که چون [illegible]

آن [illegible]

گرم و تر [illegible] تخمش خوردن [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] گرم و خشک است [illegible]

و [illegible] و آن [illegible] تخمش [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه اول [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible] خوابهای [illegible]

[illegible] و اگر زن [illegible]

سستی سپرز را نافع بود [illegible] گرم و خشک است معده را طعام کند و باد [illegible]
معده ببرد و بسیار خوردن [illegible] کند [illegible] گشنیز گرم است در درجه سیم خشک در دوم
[illegible] بخورند [illegible] بسیار [illegible] در [illegible] سر [illegible] هوا
[illegible] از بوی [illegible] و [illegible] قوت [illegible] و [illegible]
[illegible] خون [illegible] و آن [illegible] تخم [illegible]
[illegible] گرم است [illegible] و [illegible] سرد [illegible]
[illegible] و [illegible] گرم است [illegible]
[illegible] گرم است [illegible]
[illegible] در شیر [illegible] باشند [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] گشنیز تر سرد و خشک است در درجه اول [illegible]
و [illegible] رطوبت [illegible] نافع [illegible] و [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] گرم [illegible]
گشنیز خشک [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible] قوت [illegible] و جماع [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] چشم [illegible] معروف است گرم و خشک است در درجه سیم

باد را دفع کند و خفقان ببرد و قوت معده دهد و بول بگشاید و کرم شکم را بیرون آرد

[illegible] بعضی [illegible] گویند گرم است در درجه دوم و خشک [illegible] بول [illegible] باد

[illegible] طعام [illegible] خوش [illegible] ببرد و دوا [illegible] و [illegible]

[illegible] واند با سرکه [illegible] کرده [illegible] نشاند [illegible] چشم را روشن کرده [illegible]

خفقان [illegible] گرم و خشک [illegible] در دوم [illegible]

[illegible] و دفع [illegible] و قوت باه [illegible]

کرم کوش [illegible] معروف است بعضی [illegible] گرم و تر است در درجه اول

[illegible] و خون [illegible] پاک کند و [illegible]

[illegible] معروف است بعضی [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] قوت باه [illegible]

مهندی [illegible] گرم است در درجه دوم و خشک [illegible]

[illegible] معروف است گرم و خشک است در درجه سیم [illegible]

[illegible] و دفع باد [illegible] شکم و تقویت معده و

جگر [illegible] معروف است گرم و خشک است

در دوم [illegible] و قوت معده [illegible] و قوت باه دهد [illegible]

[illegible] است [illegible]

علاج [illegible] گرم و تر است در درجه [illegible]

قوت باه [illegible] و آب [illegible] دندان [illegible]

... بچکانند و اگر ... معده را ... و برگ ... باد و ... [illegible]

... باشد گویند بوی ... و ... گزیده و اورام حاره را مفید است ... [illegible]

گرم است به درجهٔ سیم و خشک در دوم ... و سپرز ... و ... [illegible]

... و رطوبات که در ... [illegible] ... گرم و خشک است به درجهٔ دوم

... [illegible] ... را مفید است ... گرم و خشک است در درجهٔ اول ... [illegible]

و اخلاط ... رقیق گرداند و ... [illegible]

و ... را مفید است ... گرم است در درجهٔ سیم و خشک در دوم ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... استسقا ... [illegible]

و اگر ... طحال ... [illegible]

... گرم و خشک است ... اول درجه ... [illegible]

... [illegible] ... را نافع است ... گرم است در درجهٔ اول

خشک ... دوم ... صلابت جگر ... [illegible]

... [illegible] ... اورام ... گرم و خشک است به درجهٔ سیم ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

مفید است ... گرم و خشک است در درجهٔ اول اورام صلب ... نرم کند ... [illegible]

... [illegible] ... در درجهٔ اول و خشک در دوم ... [illegible]

... معده را قوت دهد ... [illegible] ... گرم و خشک ...

به درجهٔ سیم قوت باه دهد و معده و درد ... را مفید است و بول و حیض را براند

[illegible] بهمن سرخ [illegible] و یکی [illegible] بیخ [illegible] [illegible]
[illegible] گرم است در درجه اول و خشک [illegible] و در جهارم [illegible]
[illegible] و خشک [illegible] و موضع الم عرق النسا [illegible] و دهن [illegible]
[illegible] [illegible] بکشد و باد را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حشیشه [illegible] گرم است در درجه دوم و تر [illegible] قوت باه [illegible]
[illegible] [illegible] گرم است در درجه سیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بهمن [illegible] [illegible] خوانند [illegible] [illegible]
[illegible] درجه سیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] درجه دوم و خشک [illegible] قوت باه [illegible]
[illegible] [illegible] و سرد در درجه اول و خشک [illegible] [illegible]
[illegible] در درجه چهارم و تر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گوشت [illegible] [illegible] با آن [illegible] [illegible]
[illegible] گرم است در درجه اول و تری و خشکی معتدل است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گرم و خشک است در درجه سیم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بول [illegible] و خشکی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گرم است در درجه دوم و تر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صاحب منهاج [illegible] [illegible]
گرم و خشک است در درجه سیم سودا و بلغم را [illegible] [illegible] گرم است در درجه سیم [illegible]

و دو اخلاط غلیظه را از بدن اخراج کند و بصر را جلا دهد و قولنج و مفاصل را نافع و گوشت
بسیار گوشت ... باشند حس ... و سپیده ... طلا ... کند و باد را از معده ...
دارو جوع ... را دفع کند و در دفع چشم ... سوختن سپید ... کند ...
در درجه اول گرم ... و قولنج ... ابلش دفع زهر قاتل ...
ابلش ... باشند دفع ... و دیگر هوام ... است ...
در درجه دوم ... و ... یکی چشم ... و ... صاحب ...
... دمی ... قوت ... و ... دول ... کند و سر ... معده ...
بول ... و ... و ... مفید است و ... و ... را ... بسیار ...
... است ... سیم ... و ...
... باشد ... است ... کند ...
کند و ... را ... دیگر ... و ... است و اگر ...
... باشند ... و امراض ... و ... و ...
مفید است ... خورند ... درجه سیم ... و ...
و ... و ... دول ... و ... را ببرد و ... از ... و ...
و ... دیگر ... درجه سیم و خشک ... دوم ...
مفید است و اخلاط ... از ... و ...
و ... و ... را ... کند و ... مفید است ...
... و ... درجه اول و ... دوم ...

آن را [illegible] و زنبور گزیده را مفید است [illegible] واقع [illegible]

گزیده را [illegible] سینه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] مفید است گرم و خشک است [illegible] وقت [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] مفید [illegible]

و [illegible] قروح [illegible] و دیگر امراض [illegible] دفع [illegible]

[illegible] گرم است در [illegible] دوم [illegible] دل [illegible]

[illegible] مفید است [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] و قروح [illegible] قوت [illegible] نقصان [illegible]

و [illegible] گفته اند [illegible] معروف است [illegible]

[illegible] ماند طبیعت [illegible] کنند [illegible]

و [illegible] مفید است [illegible] ورم [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] قولنج [illegible] مفید است [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] و خشک است [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] معده [illegible] گرم کنند و [illegible] کنند [illegible]

[illegible] گرم و خشک است [illegible] درجه دوم و [illegible]

... و در [illegible] گرم و خشک است در درجه سیم باد ها را تحلیل کند و درد جمیع اعضا را که از سردی

بود زایل گرداند و گزیدن [illegible] را مفید بود [illegible] و [illegible] بیاشد و خشک است

در درجه چهارم و [illegible] [illegible] [illegible] باد و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] برگش [illegible] و [illegible] معتدل است و خشک در درجه دوم

و درد [illegible] را مفید است و [illegible] گرم [illegible] و [illegible] را [illegible]

[illegible] راز و [illegible] گرم و خشک است در درجه سیم او [illegible] [illegible] و [illegible] نفع بود

و درد [illegible] و گرم [illegible] و [illegible] را دفع کند و [illegible] در درجه سیم

[illegible] گرم و [illegible] در درجه دوم [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]

گرم و خشک است در درجه دوم [illegible] و معده و [illegible] را مفید بود [illegible]

در درجه اول و خشک در درجه دوم [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] دفع کند

[illegible] گرم و خشک است در درجه سیم اعضا [illegible] را گرم کند و [illegible] و دیگر

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] را [illegible]

نقصان [illegible] [illegible] گرم است در درجه دوم و خشک [illegible] [illegible] کند

[illegible] را [illegible] گرم است [illegible] و [illegible] در درجه [illegible] و [illegible] را مفید بود

[illegible] و [illegible] گرم و تر است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باب [illegible]

و [illegible] [illegible] سرد و خشک است در درجه دوم قوت معده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] فارسی [illegible] برگش [illegible] با سرکه ضماد کرده [illegible] [illegible]

نقرس و [illegible] را مفید بود [illegible] دو نوع است یکی را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

را طویل خوانند گرم و خشک است بدرجه سیم و آنچه گرده بود حرارتش کمتر بود و گوشت ریشها
برویاند و سده بگشاید و بادهای غلیظ را تحلیل کند و پیکان از جراحت بیرون افکند
و صرع و قولنج و رعشه و طحال و درد پهلو را مفید است و بچه مرده و بارک را فرود آرد
[illegible] گرم و خشک است بدرجه دوم بادها بشکند و معده و جگر را مفید بود و اگر بر روغن
[illegible] کاشند صداع ببرد [illegible] گرم و خشک است بدرجه دوم بادها بشکند و قی
باز دارد و دفع زهر هوام کند و بوی سیر و پیاز و تشنگی ببرد [illegible] گرم است بدرجه سیم و خشک
بدوم بلغم از سینه و گلو بکند و شکم را اندک پایه نرم کند و بادها از معده و روده ببرد
و تاریکی چشم را از رطوبت بود زایل کند [illegible] گرم است بدرجه اول و تر بدوم
در میان آب میباشد بی آنکه بجایی متعلق بود و برگش مانند شاهسفرم است قوت معده
دهد و ادرار بول کند و در میان جامه نهند از آفت کرم و غیره نگاه دارد و چون بر
بالین نهند بوی دهن خوش کند و قوت دل دهد [illegible] و فاتر دیگ است گرم است
بدوم و خشک بدوم قابض است و دفع قروح امعا کند [illegible] بفارسی برابران گویند
گرم و تر است اورام بارد و کژدم گزیده را مفید بود [illegible] گیاهیست سرد و خشک است
بدرجه دوم فضلات [illegible] معده را مضر بود [illegible] گویند
و ترکان قیچی گویند گرم و خشک است بدرجه سیم و دفع باد و بلغم کند و [illegible]
و ادرار بول و حیض کند و نور بصر دهد [illegible] سرین ببرد و جمع [illegible] گرم
را بکشد و مار گزیده را شفا دهد سعد گرم و خشک است بدرجه دوم ریشهای عسر را [illegible]
دهن و سنگ مثانه را مفید است و حیض و بول براند و بادها بنشاند و عروق [illegible]

و معده را و باعث ... و بوی دهن خوش گرداند ... گرم و خشک است

در درجه سیم مضر است ... و ... معده را مضر بود و ... آنچه [illegible]

... و ... بجرب ... [illegible] ... در درجه اول [illegible]

... و ... [illegible] ... و در ... [illegible] از رسول صلی الله

علیه و سلم مرویست

[illegible] اصول آن مستعمل است و گرم ... و ... فاسد ... [illegible]

... از ... [illegible] ... معروف است گرم [illegible]

اول ... [illegible] ... در اول [illegible]

برگش ... [illegible] ... ثمره ... [illegible] ... بود در

... گرم و خشک است در اول درجه چهارم و بعضی از ... [illegible]

او جمیع انواع مفاصل و نقرس و ... و عرق النسا را مفید است برگش ... [illegible]

... [illegible] ... را ... و ... [illegible]

... بعضی آن را ... خوانند از ... [illegible] ... برگش ... قوت باه ...

و ... [illegible] ... و ... از ... [illegible]

... [illegible] ... خوانند ثمره ... گرم و ... در درجه ... [illegible]

... و ... [illegible] ... را مفید است و ... [illegible]

و استسقا ... [illegible] ... گرم است در درجه سیم و ... اول قوت باه ... [illegible]

تخمش را ... خوانند گرم است در درجه دوم و خشکی و تری معتدل قوت ... [illegible]

حقیقی [illegible] بالا در معده منافی بن شده [illegible] مهر باشد و است و بود و قوت بیشتر دارد

در درجه دوم [illegible] حرارت رطوبت بد ... را بگویند و عرب قروح ... را از بین برد و رطوبت

تنقیه کند آنرا باشناختش ... آتش [illegible] بکشد در دفعه رشتن ... و از هر [illegible]

و او حوت بی و مباشی لعین بر دو تعریف ان که علتش بعید است باشد ... مفید بود

گرم و ... است در درجه اول ... و بهی قروح ... [illegible] و گرم است در درجه

اول و خشک در دوم ... و ... معده و قروح و خون ... معده و ...

... گرم و خشک است در درجه دوم ... و تحریر دوستی ... است

بعضی آنرا ... خوانند ... بسیار زرد است و شناختش ... گفته و دیگر

... زرد ... چون زن حامله ... کند ... و ... و ...

مفید است ... درجه چهارم و خشک است ... منافع ... و ...

... و ... نشد ... و ... و دارو ... رستن موی کند و آنرا ...

مفید است و بسیار ... اول بود ... از ... است ... بهترش ...

... و خشک است در درجه دوم ... و ... و ... و ... کردن ...

... آنرا روان ... گرم است در درجه اول و خشک در دوم ... و ...

... و قوت ... است ... در درجه اول و خشک در دوم و ... نفع ...

... آنرا ... خوانند تقویت معده و ... گرم معده را ... و ...

... از معده ... و ... است ... و ...

دوم و خشک است ... تقویت اعضا ... و خون شکم دفع کند ... گفتش ... است ...

[illegible] طرخان [illegible] بیرون آورد [illegible] کند [illegible]

[illegible] و اند [illegible] بعضی [illegible] ازو [illegible] بپشان [illegible]

[illegible] کافور [illegible] قبض [illegible] بود و دوران که فروج [illegible] سوزش [illegible] آرد [illegible]

[illegible] گرم [illegible] در درجه سیم [illegible]

[illegible] فروج کوشش [illegible] کند [illegible] سوزش [illegible]

[illegible] کند و [illegible] سیم [illegible] دوم [illegible]

[illegible] ضعف معده [illegible] شکم [illegible] آورد [illegible]

[illegible] دوازده [illegible] و [illegible]

[illegible] آرد [illegible] دیوانگی [illegible]

[illegible] آواز [illegible]

[illegible] رحم [illegible] و [illegible] صرع [illegible]

[illegible] سیم [illegible] گرم و خشک است [illegible]

[illegible] سودا [illegible] دفع [illegible] صرع [illegible]

[illegible] جگر [illegible]

[illegible] صرع [illegible] معده [illegible] دوم [illegible] گرم و خشک است [illegible]

[illegible] تقویت معده [illegible] درجه دوم [illegible] گرم و خشک [illegible]

[illegible] گرم و [illegible] سوزش [illegible] صفرا [illegible]

[illegible] سودا [illegible] در درجه دوم [illegible]

گرم و خشک است در درجه اول با همه زهرها ضد است و [illegible] و نفع [illegible]

خشک است در درجه دوم معده و جگر را سود دارد [illegible] گرم است در درجه [illegible]

در دوم [illegible] برگ [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] سده و صداع [illegible] و فتح سده و جگر و معده [illegible]

[illegible] گرم است در درجه [illegible] خشک در دوم [illegible] و ادرار بول و حیض [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم معده [illegible] لطف [illegible] حیض [illegible]

[illegible] گرم و خشک در درجه [illegible] تقویت معده [illegible]

[illegible] صفرا و سودا [illegible]

سده و جگر [illegible] یرقان [illegible] گرم و خشک است

[illegible] گرم و خشک در درجه اول ادرار بول [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم حیض [illegible]

[illegible] یرقان [illegible]

[illegible] سردی [illegible] و خشک در درجه سیم [illegible] حیض [illegible]

[illegible] گرم است در درجه اول و خشک در دوم [illegible]

[illegible] گرم و تر است تقویت معده و جگر [illegible]

دوم [illegible] کردن [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]

[illegible] گرم و خشک است

چهارم و دوم حب القرع [illegible] را مفید است و کرم [illegible] بکشد گرم است در درجه سیم و خشک در دوم

و دفع [illegible] کند و [illegible] باشد و [illegible] دفع شود [illegible] اگر قند [illegible] بگیرند [illegible] خورد و [illegible]

[illegible] و [illegible] بکشد [illegible] را بگزیراند [illegible] گرم است [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم و [illegible] بکشد و [illegible]

از [illegible] و [illegible] دفع کند [illegible] گرم

خشک است [illegible] درجه سیم [illegible] است [illegible]

[illegible] آنرا [illegible] گرم و خشک است

در درجه سیم قوت دل و معده [illegible]

بادها را [illegible] رومی [illegible] بکشد [illegible]

[illegible] گرم و [illegible] در درجه [illegible] جرب [illegible]

[illegible]

[illegible] گرفت [illegible] معروف است [illegible]

[illegible] از [illegible] شود

[illegible] دفع [illegible] کند [illegible]

[illegible] باشد از [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]

کند [illegible]

رومی

[illegible] باید برد و مصلحش عسل [illegible] و روغن [illegible] کند

[illegible] معروف است و در زمین [illegible] پیدا شود و بر روی زمین افتد و پهن

[illegible] بشنبلید [illegible] تنگ کند و بوی آن [illegible] نرم [illegible]

[illegible] موافق بود [illegible] سوم [illegible] گرم [illegible] و خوب [illegible] ریحان [illegible]

[illegible] ادرار حیض [illegible] شیر [illegible] دل [illegible] دانسته

[illegible] سیم [illegible] دل [illegible] در سیم [illegible] بود

[illegible] معروف است و بسیار [illegible]

[illegible] و سرخی [illegible] بهتر بود [illegible] سفیدی پیدا بود [illegible]

در دوم و خشک [illegible] دل [illegible] بصر افزاید [illegible] طعام [illegible]

[illegible] افزاید [illegible] بگشاید و تفریح دل [illegible] و زیاده از یک مثقال [illegible]

و مصلحش [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] آن خوشبوتر [illegible] در روغن [illegible] و جماع بسیار [illegible] واقع [illegible]

[illegible] معروف است گرم و خشک بدرجه سیم ادرار بول کند و اخلاط [illegible]

[illegible] بلغم را گرم کرده [illegible] موافق بود [illegible]

[illegible] و مصلحش [illegible] خواص [illegible] با شیر زنان [illegible]

[illegible] و التعب [illegible]

است [illegible] وقت [illegible] بعضی عرب [illegible]

خوانند [illegible] گرم و خشک است بدرجه دوم دفع زهر [illegible] کند و بچه از رحم بیفکند [illegible]

هم چنین زبان و هم بو بیفزاید هم چنین و گرد وی سنبل معروف است گرم به درجه اول و خشک

در دوم یا به سیم سنبل [illegible] جبا [illegible] که آن را [illegible] آهوی [illegible] سنبل رومی

بوی مشک می گرداند و خوردنش زبان روان گرداند و بوی دهن خوش کند و تقویت معده و جگر

دهد و مرض خفقان سود دارد و بول و دفع مواد فاسده و [illegible] کند و [illegible]

[illegible] سنبل هندی [illegible] معروف است [illegible] گرم است به درجه [illegible]

و [illegible] زرد بود گرم است در درجه اول خشک به دوم و استعمال کردن [illegible] شده

هوام را بگریزاند و [illegible] آرد و صداع و کلف ببرد و [illegible] سود دارد [illegible] و عسر البول

و حیض و باد [illegible] و خوردنش اگر برای عسر البول [illegible] سود دارد

را دفع کند [illegible] استعمال [illegible] و آن [illegible] استسقا [illegible]

[illegible] معروف است [illegible] گرم و خشک است به درجه

دوم [illegible] مانند صداع [illegible] بوییدن هوام را بگریزاند و [illegible]

[illegible] فواق [illegible] بچه مرده [illegible] شکم [illegible] ببرد و [illegible]

[illegible] بول براند [illegible] اگر گرم و خشک است و [illegible]

و جمع المفاصل [illegible] سود دارد [illegible] گرم و خشک است [illegible]

چهارم [illegible] شکم [illegible]

[illegible] دفع کند [illegible] گرم [illegible]

[illegible] هوام بگریزاند و [illegible]

و [illegible] شکم [illegible] و فواق و [illegible] استسقا و [illegible]

آدمی دارد و اشعب ببرد و اما قوت باه دهد گرم کرد و انچ [illegible] منی [illegible]

در درجه دوم او جماع را زیاده کند و اعصاب را و ماء [illegible] بیست [illegible] کرد [illegible]

غذائی و دوائی کمتر است و طلب او را دیگر [illegible] و شاخ آن [illegible] [illegible]

نیست و این حرف نوشتن مناسب تر است و از آن [illegible] مزاج [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بر شکل [illegible] [illegible] [illegible] آن قوت باه [illegible]

[illegible] جماع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن کرده [illegible] [illegible]

کسی [illegible] حرکت [illegible] [illegible] در ملک طبرستان بسیار [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] با [illegible] [illegible] [illegible] کنند و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] را [illegible] و آن [illegible] است و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و جرب و [illegible] گوشت [illegible] مفید است و چون با سرکه [illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در درجه اول [illegible] [illegible] و چون با سرکه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آرد و [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ثمره دهد و آن [illegible] پوست [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و موجب مزید مرتبهٔ انسانی که محل کمالات است میشود که وجود حیوانی بوجود آن ترقی

از مرتبهٔ انسانی در اشیاء بسیار بهره‌ای داده و از روی ترتیب بر حسب کمال از روی شخص و

حیوانات در حس و حرکت داده و طلب غذا و تحصیل آن تحصیل نمودند کرده و بسبب ترکیب [illegible]

آن عضو مرتبهٔ انسان در وی ترقی شود و بعضی را حس [illegible] که [illegible] تا در حیات [illegible]

ایشان شود و در ترتیب البته احتیاج ایشان را آنکه نفس ناطقه [illegible] و حضرت [illegible]

معرفت [illegible] داشته سبب بقا داده گردد

[illegible] زیادت و نقصان اشیا نا جهت انسان از روی [illegible] خلقت [illegible]

آنکه معرفت بسایند [illegible] و رحمت بنی آدم [illegible] که [illegible]

گشتند کمال [illegible]

و بعضی را [illegible] تعلیم داده تا اگر [illegible] از آن در داشتند [illegible] شد [illegible]

گشتند و چندی را که مخالفت کردند [illegible]

بنوعی دست [illegible] که تمامت را [illegible] و از فواید [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] زیاده از آنکه عقل در بدن [illegible]

شد قوله تعالی [illegible]

بسته [illegible] و هوای [illegible] و گفته اند [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

و هر چه [illegible] از سر بیرون آمده باشد [illegible] بیرون نیامده باشد

در ورد و شتر بر چند نوع است لیکن بهترین آن [illegible] و بهترین [illegible] و جهت [illegible] است

و بجا [illegible] بجز آنکه در [illegible] شتر [illegible] و [illegible]

گویند از اسب [illegible] آنچه [illegible] بهتر از آنکه در [illegible] شده و [illegible]

[illegible] شیر شتر [illegible] است و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] شتر [illegible] و [illegible] و [illegible]

حیوانات [illegible] جمع [illegible] و بهترین [illegible] است [illegible]

[illegible] شتر [illegible] شده [illegible] قوت بر [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] است و [illegible] شود و [illegible]

[illegible] شود [illegible] و جهت آنکه [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] شتر را [illegible] که [illegible] شود و [illegible] شتر [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] مرده [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بر [illegible] و [illegible]

[illegible] منفعت [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و قوت [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible] کرده

دهن او ... با روغن بنفشه خوب آید و جهت ... برص و ... زایل کند و نباشد

بهتر بود و بسیار خوردن بیشتر افزاید ... و برص ... چون با زیت بیامیزند ضماد کنند

مفاصل ... سود برد و اکل گوشتش دفع زهر و جذام کند ... بلغمی ... و ...

به صلاح آرد و آب ... [illegible] ... حفظ ... [illegible]

بر ... [illegible] ... گوشت ... [illegible]

... [illegible] ... افکند ... [illegible]

... [illegible] ... رسد ... [illegible]

... [illegible] ... بعضی ... [illegible]

... [illegible] ... و الوست و ... [illegible]

در ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... گوشتش ... [illegible]

... [illegible] ... شود ... [illegible]

با روغن زیت ... [illegible] ... جهت ... [illegible]

... [illegible] ... گوشتش ... [illegible]

... [illegible] ... جذام ... [illegible]

... [illegible] ... گوشتش ... [illegible]

... [illegible] ... خوردن ... [illegible]

... [illegible] ... گوشتش ... [illegible]

هر دو قسم مقبول بود و اگر دامنش بعرلی مهره و بزرگی خرد ان مقبول و [illegible] شیرگی

اقرار [illegible] بهشت بود و دهان [illegible] ماشه و [illegible] بود [illegible]

و دو ستگ [illegible] اگر گوشتش [illegible] بیشانی [illegible] حجت و [illegible]

گرم و [illegible] [illegible] اسب خوش [illegible] خوش رنگ [illegible]

حیوانات بود و [illegible] رنگ [illegible] اخلاق [illegible] دارد [illegible]

خدا [illegible] ست مصاحبت بران و [illegible] دار مرکوب آدمی [illegible]

قوله تعالی

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

در [illegible] آمده است که اسب [illegible] در [illegible] تواند

و در تاریخ [illegible] آمده که [illegible] زیادتی [illegible] عرب [illegible]

[illegible] آتش [illegible] اسب کودک [illegible] آتش [illegible]

[illegible] موش [illegible] خانه [illegible]

[illegible] موی [illegible] دفع کند [illegible]

اسب [illegible] خوش [illegible] کان [illegible]

[illegible] خواند و [illegible] گوسفند [illegible]

جانوری [illegible] گرم [illegible]

[illegible] روان [illegible] شود

نخورد و آتش را بر وی کار او ... بنشیند ... گوشت ... بر ... پوستش ... اگر ... از حیه

... کنند ... کند ... و اگر ... او ... کرد و اگر ... و بر ... اندام ... آتش

... و ... و اگر ... سکنجبین ... کنند ... و اگر ... و ... ازون ...

... آمده ... رنگ ... به شکل ... سم ...

... بسیار ... ضرب ... شد ... بیرون ...

... لطیف ... و ... گوشت ... سینه ... ترد ...

... مثل ... صنف ... بحر ... معروف ... بزرگ ... اکبر ... کوچک ...

... و معتدل ... و ... خواص ... موش را ... و ...

... حضرت ... و ... آتش ... درم ... سال ... و ...

... شود ... صرع ... و ... مثقال ... را ...

... کنند ... زنگ ... ...

خواص ... الكول العلم ... موش ... عقارب ...

کرم ... تجربه ... شده ... و ... آید ...

... و ... گوشت ... و ...

... بول ... و ... شد ... در ...

... و ... بر ... و ... شود ... بر ...

... خوانند ... آنرا ... گویند ...

... و ... جانب ... و بعضی ... حرام ... گوشت ... گرم ... و ...

دهن وی حیوانات را از دیگ بال چون بوده ماه مانند دهن جمیع اینها و چون تخمیر شیر باشد
و چون بخور بخورند مرض را نگرد و نشفا بدهد خوردن مرض را با هم و دهن بیاید و چون
سیاه و زرد و مانند سفید شود و مانش چون روغن بخورند دیگر و بتمام جراحات و استسقا شود و مرض
بود و دهن بیمار الم نشیند و در بیشتر زهره او بیش چون اکثر را منفعت دهد و ماشیر که علت
بیماران را علاج او بدهد و بسیار نفعی بنبات سرد را اگر حکیم دهن از آن بخورد و هرگز
او سنجش نشود و اگر علت و مانند بکنند شفا دهد و سنجش قولنج و مفاصل و اگر پس ببرد
استخوان بیش بدهد علت کرده بر موضع مشبع شد مرض علاج آرد که نیش بود و دهن شیر
حیثیت بکنند و دو دو میان از سنجش بیشتر نیش و شهر آب بخورد هر که دهند گیرند تا در
او ملی از او می برد دهن مرض را نگیرد مثل ارتو و نیز بیشتر و علت که مرض ندیدن از آب
ماکول را هم آب و برگ وی مانند بکار و آب وی هر سال را سر و پلید و در شستن مار و خون جگر باشد
خون را صحت آن بده بسرو بیش شفای او استسقا نیز شفا صفرا و قولنج بود و شفا سستی بر دو ببرد
مانند زیاد بکنند و دو دو دهن ما در او مرهم و حمام بکار بود از بنه و دهن حقنه دو چشم را بازی کنند
و ناصیه مرض را در دو زهره و جلد بیش بر یاد کرده دهن و بکنند از روشنی چشم
و سنجش کردن مرهم تر کرده در آب بود و تقویت شانه او آن کرده و قوت باه و غیره
را معده را بدهد و زردی و زیاده آن بکرد و برگ وی را باه و در مرض و دست برگ وی و دو ام
خون جگر را دهن بر کف پای مانند اسهال را رفع اکثر شتا سود آن چهار بهوش و مانند دهد
پوست وی بیشتر و سر و خام بود دهن او سنجش بیشتر اصلی و جهت و بر همه بکنند
مثل برگ سنجش حلال بود و پوسیده بیش جا بر هر سبب و بر لا دهن مانند زرد آب را از پشت

جانوریست مانند موش که گوشتش با نمو مقاومت کند و بیداری غالب شود و چشمش از ...

و چون بعد از ... روباه ... کان خوردن ... خوردن و مسلولان ... و بچه ... خوردن

خوردن که ... خارپشت ... مال اللحم است و خارپشت ... حرام جانوری ... روان ... خارپشت

خارپشت ... گوشتش ... است و ... گوشتش اگر در ... گوشت ... گفته‌اند

... نمک ... خارپشت ... حرام و ... خارپشت ...

... اگر در چوب ... مانند دود خانه ... بر آن ... گوشتش

دفع ... کند و خصیه ... گوشتش ... صداع ...

... گوشتش ... میان ...

بیرون آید و ... دل خارپشت ... است و ...

و ... بعضی گفته‌اند ... است و بعضی گفته‌اند ... گوشتش ...

... خارپشت ...

... خوک ...

... خارپشت ...

... بعضی ... است و ...

باشند که ... خوک ...

...

... خوک ...

... خوک ... خارپشت ...

مفید است [illegible] بر موضع تشنج مالند شفا دهد و بر خنازیر و دمل طلا کنند [illegible]

[illegible] و در میان [illegible] نهند [illegible] بدان [illegible] را [illegible] سبب [illegible]

و پوست [illegible] و بر آن [illegible] بول الحمار [illegible] چون [illegible]

[illegible] و چون [illegible] بخورد [illegible] کرده [illegible]

[illegible] تشنج و بسیار [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] دفع [illegible] کنند [illegible] سنگ [illegible] خوانند و [illegible] مأکول اللحم است و [illegible]

خارپشت اما [illegible] خارپشت بزرگتر است چون [illegible] از آن [illegible]

[illegible] از خود [illegible] چشم [illegible]

پوست [illegible] بر موضع موی برآمدن [illegible] دیگر موی برنیاید [illegible]

[illegible] طلا کنند زایل گرداند [illegible]

شفا یابد [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] گرداند [illegible]

دفع [illegible] تشنج و دیگر [illegible] کند بول الحمار [illegible]

مفید است [illegible]

بخورند قوت باه دهد [illegible] تب ربع [illegible] مأکول اللحم است

و [illegible] سبب [illegible] گویند که [illegible]

[illegible] تب ربع [illegible] زایل شود [illegible]

[illegible] خوردن [illegible]

مهره و پشت او اصل خلط اره و ... گشته اند نزد او است اما این مهره و چشم او کس بود و

معروف است و ... بهترین ... آتش بود ... است و موی او ... اورا ...

بود [illegible]

مغز او ... او بباشد ... و چون پوست او خشک شود و در آتش افکنند ... باشد

... او در صحت ... طلا ... معروف است

... شود ... آن ... بود ... است و ... ایشان

گوشت او ... است و ... باشد و ... نزدیک است ... بر شکل

اما ... کوچک ... باشد و بزرگتر ... است چون ... از وجه بشود دیگر

... و پوست او ... است ... معروف است

و مانند ... آن ... است ... پوست ... مردم

و ... گوشت ... خوانند ... در ... میرد ...

اندرون ... و ... است ... شود ... بسیار ... بود

چون ... نمایند ... است ... بود و ...

... آید ... باشد ... بسیم و در ... باشد

... معروف است و ... ترین حیوانات ... چشم ...

... و ... چشم او ... چشم ... مردم

... چشم آید خاصیت موثر بود و این خاصیت ... که

بود ... سبب ... بود ... را ... و ... حیوانات

و مشک [illegible] آن ولایت بیرون نیاورند و هوای آن ولایت بیرون رفتن [illegible] بوی [illegible]

جلیبی [illegible] به جهت نسیم خاصیتی بول است عجیب و گوشت وی به همه جهان

عجیب [illegible] و در حلقه [illegible] و در [illegible] زهر [illegible] یک شود [illegible] رنگ وی زرد [illegible]

[illegible] و مضرت مشک [illegible] شود و بوی [illegible] آهو [illegible] در [illegible]

[illegible] بود و [illegible] در وقت [illegible] از عجایب [illegible]

[illegible] و تمامت [illegible] آهو را [illegible] بود [illegible]

و [illegible] جانوری [illegible] و بوی [illegible] بود [illegible]

رم خورد و [illegible] و [illegible] از [illegible] رفت [illegible]

[illegible] بود [illegible] را [illegible] خوانند [illegible]

جانوری [illegible] و [illegible] و [illegible] انواع [illegible]

از خواص [illegible] و [illegible] است و [illegible]

[illegible] آدمی [illegible]

و [illegible] که [illegible] و بول [illegible]

[illegible] چون [illegible]

و [illegible] که [illegible] از شیر و [illegible]

صنفی را فرسی خوانند در رم و [illegible] و صنفی را [illegible]

بقر خوانند [illegible] از قوت باصره [illegible] و در گوشت [illegible]

و صنفی را [illegible] ماننده غزال [illegible] تا [illegible]

و از گوشش و خوردن متولد میشود و بشکل عجب دارد و بسیار بوده باشد و از نعلی ... [illegible]

و ما عجیب است که وزن و رسیدن و سودی را نیز و ما دکانش با الا و دو ... [illegible]

چون از گوید و بچه را شاخ میخ شده و از او بر آید و یک ... کیسه از ... [illegible]

دوستی را ست چون ... بر ... گوید بر قسم ... حکمش ... [illegible]

خوشبوی و خواص آن ... صورت ... و ... [illegible]

و ... است و ... بالم ... آن ... [illegible]

و شیر ... کرده ... گفته ... خوش ... خاصیت ... [illegible]

استخوان است که چون ... [illegible]

... [illegible]

و ... گفته ... حیوان ... است و ... [illegible]

... باشد ... پوستش ... [illegible]

و ... پوستش ... [illegible]

... و آدمی ... [illegible]

... در عجایب المخلوقات گوید ... [illegible]

... چون ... [illegible]

... در میان ... [illegible]

صید کنند گوشتش ... [illegible]

... [illegible]

و گویند و اعرابی گفت [illegible] طاوس دشت هندی [illegible] گاوان و اسب

[illegible] و هرگز نبود و [illegible] و کرکس او [illegible] [illegible] گوشت بسیار

شود و [illegible] [illegible] و صفت او [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] شد [illegible]

بود و بر پشت او [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آواز [illegible] [illegible] [illegible]

گوشت و پوست [illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گویند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سوراخ [illegible] و در پیش [illegible] جمع باشند و از آن آوازها بشنوند و آواز [illegible]

بعضی را صید کند و [illegible] و در ولایت [illegible] بسیار باشد [illegible]

و شده است [illegible] در عجایب المخلوقات گوید که [illegible] منقار دارد [illegible] هر یکی [illegible]

و میان مجوف و در هر یکی سوراخی [illegible] چون باد بر آن آید آوازی [illegible] و در آن

هنگام بعضی از حیوانات و طیور جمع شوند آواز بشنوند و از آن [illegible] [illegible]

صیدی [illegible] [illegible] و مردم آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن آواز [illegible] وقت [illegible] که آوازی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مهلول [illegible] خورده شده و اگر [illegible] و اگر [illegible] تریاق [illegible] است [illegible]
[illegible] و صاحب [illegible] و [illegible] بودن [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] شده و از [illegible] است [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] است [illegible] آن [illegible]
[illegible] شعر [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] و [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] خوابیده است [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] از [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] سیاه [illegible] دو [illegible] مانند [illegible]
[illegible] با عقل [illegible] بر [illegible] شود و [illegible] با هم [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] عجب [illegible] اگر [illegible]
[illegible] روز [illegible] مرگش بود و بعد از آن [illegible] نشان [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] ذکر [illegible] حیوانات [illegible] آنکه از [illegible]
[illegible] گویند مثل [illegible] مثال [illegible] و مثل [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] میباشد و مردم را [illegible] و آوازش [illegible] نغمه های عراقی [illegible]
[illegible] جانوریست [illegible] پرنده [illegible]
[illegible] و [illegible] سخت [illegible] که [illegible] او [illegible]
[illegible] است و باد [illegible] حیوانات [illegible] تمام دارد و چون [illegible]

[illegible] پشکل [illegible] پشش هر جا که دفن کنند موشان [illegible] جمع شوند [illegible]
اگر اکتحال کنند روشنی چشم فزاید و منع نزول آب کند [illegible] پوستش [illegible]
و [illegible] مغزش [illegible] و [illegible] قطران [illegible] و [illegible]
استخوانش [illegible] پیه [illegible] پوستش [illegible]
کنند [illegible]
حروف [illegible] گرمی [illegible] بعد از [illegible] بر آرد [illegible]
[illegible] پوستش [illegible] دفع کند [illegible]
[illegible] و کوتاه دم [illegible] در زمین شود و [illegible]
کور [illegible] شود و برگ [illegible]
[illegible] روشنی چشم [illegible]
آب چشم [illegible]
چشم [illegible] و چون [illegible]
مانند موی [illegible] پوستش [illegible] ریسمان [illegible]
گردن [illegible] آن ریسمان بر گردن [illegible] شفا یابد
[illegible] بوی ناخوش دارد [illegible] ریحان [illegible]
[illegible] عمرش [illegible] خون آدمی [illegible]
باشد [illegible] بوی [illegible]
مرغی گویند جانوری [illegible] عظیم [illegible] بسیار [illegible]

و در دریاها این طبیعت بر بلندی رود و بیرون آید و زراعتشان از سبزه و آفتاب همچنین بود و

و در عجایب المخلوقات گوید که از نوعی بزرگتر است و پوست او کشش دو درم وزن ...

و در آن دریا بیشتر در دریا ... موجه مردم از ... کش ... خوردن ... [illegible]

... که ... [illegible] ... که در میان ... آمد که او ... [illegible]

بزرگ ... دریا ... [illegible] ... از ... [illegible]

هر که ... از ... [illegible] ... ملخ ...

و ... پیشیر ... و بسیار ... و کم خورش ترین ... [illegible]

... و عجب ... [illegible] ... و در میان ... مشغول باشد

کما قال ... [illegible]

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

... [illegible]

و قال علیه السلام [illegible]

یعنی ... و ... بهشت رفت ... آدم علیه السلام را ... کرد و ...

... و گفت ... هر که ... همچنان بود که کافری ... باشد و هر که کافری ...

باشد و ... برداشتن و بستر ... که کافری ...

... [illegible] ... از ... [illegible] ... و ... [illegible]

سیاه و سفید ... دم ... ساقی و ... [illegible]

و کشنده ... گویند و ... هر سال یک بار ... و ... [illegible]

شود بعد و نقصان مدت عمر او نباشد و عمرش هزار سال میرسد تا آنکه بعد از مدتی
زنده شود و در سر ... ضفدع ... بسیار ... ماهی ... و اگر کرم ... زبان ...
و منفعتها بسیار ... چون ... در حیوان ... چنین ... از جهت ... بعد از ... کنند
... شود و ... صنف سنگ پشت اول آنکه نظر آن ...
... و چون سالها ... آن بزرگترین ... است و در ... ایشان ... سنگ پشت
... حیات ... بزرگ ... بسیار باشد و ... چون ... تواند ... چند ... از آن
آنکه سنگ ... آن ... قسم دوم آنکه ... با ... سیم
... قسم ... آنکه ... و قسم ... اول آنکه
چون ... بسیار ... شده ... دوم آنکه ... است
خواص سیم آنکه ... و ... از ... میرسانند
... و ... است ... بسیار ... پشت ... سفید ...
... و ... بسیار بنجی سنگ ... هر ... با ...
... و ... از ... و ... سنگ پشت ...
... و ... پوستش ... و ...
... و چون ... گوشتش روغنش ... خواص ...
پوستش ... سوخته ... کرده ... چشم ... و اگر ... پوستش
از درد چشم ... پیه ... در ... دهند ... مرض ... کنند ... کند
... است و در زمین نمناک بود ... ان ... و ... ماده ... یکدیگر ... شود دیگر

بیرون آورده و خشک کرده بکوبند و نرم کرده در قدری [illegible] برده و عصیر البلادر [illegible]

حل [illegible] و [illegible] بر [illegible] موم [illegible] که این امر [illegible]

[illegible] قدری [illegible] کنند و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] کنند قوی کردند و وقت [illegible] که [illegible]

[illegible] چون [illegible] داده [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] و [illegible] شود [illegible] و [illegible]

و [illegible] کرده [illegible] کشته [illegible] خوب [illegible]

و [illegible] و اگر [illegible] کشته [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible] شد [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] گردد [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ظهیر الدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و آن [illegible] عظیم است

[illegible] قوت [illegible] [illegible] که از [illegible] چنان [illegible]

چنین لطیف [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] وقت [illegible] و [illegible] و در [illegible] نرم [illegible]

تا [illegible] آن [illegible] و [illegible] شود و [illegible] سیاه [illegible] و [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] کهنه باشد و قروح [illegible] آنرا [illegible] چون [illegible]

[illegible] جهت آنکه [illegible] باشد [illegible] نشستن [illegible] وارد [illegible]

[illegible] آرد [illegible] باشد [illegible] آرد و [illegible] کند [illegible]

[illegible] باشند و [illegible] کند [illegible]

[illegible] دوم [illegible] جهت [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] کرده اند [illegible] آن [illegible] کردن [illegible]

که زعفران [illegible] و اگر آنرا [illegible] تب ربع [illegible]

[illegible] بیرون آرد و اگر [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سخت و دندان [illegible] که [illegible]

[illegible] غلیظ است [illegible] که در [illegible]

[illegible] آنرا [illegible] که [illegible]

[illegible] تا [illegible] گویند [illegible] کند [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] اگر آنرا [illegible]

[illegible] اگر آنرا [illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون آید و چون روان شود

[illegible] و اگر آنرا [illegible] سر [illegible]

و شود و هیچ زنی در آن ره دو خواب بیند که شکم خود را پاره کرده و بچه از آن بیرون آید دلیل دولت

بر جا بیند موی بر آرد و تعبیر شکم ... از اطلاع ... و ...

و اگر بیند که از شکم او ... کرده و ... کرده بر ...

بیرون آمد ... از ... بیرون خوردند ... آن ...

... بیند که ... و ... شود ... و اگر ...

... و ... و ... آن ...

و ... بود ... بیرون ... بیند ...

... بیند که ... بیرون ...

... گوید ...

و ... کرده ... بود ...

... و اگر بیند از ... بیند ...

و ... بچه ... بیرون ...

و ... بیند ...

... بیند ...

... بیند ...

... بیند ...

... گوید اگر ... زن حامله ...

... بیند ... بیرون ... بچه ... اگر

بر پیشانی ببندد زیرا که پیشه زن تهمت زنی خطا بود و کند و خواهد و این از غرایب است و تحقیق کرده‌اند

تعالی وانذر قوله تعالی [illegible]

[illegible] هستند درست شتر و خرد بیش زند و از آن زخم بر پوستش [illegible]

رنگ و نیز مور در ترکان جوالی و مولان مور رقیه باشند در کلام مجید ذکر [illegible]

مور بسیار آمده [illegible] دارد در سوره نمل مشهور است و مور سخن گفت الا [illegible]

هر بعضی [illegible] است [illegible] اگر چه [illegible] ایشان [illegible] و چند [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند

و از آن نوعیست

کوچک که [illegible] مور را قوت [illegible] نهایت [illegible]

و [illegible] و اگر ایشان بیابند که [illegible] کردن [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] کنند تا [illegible]

[illegible] بیرون برند تا خشک شود [illegible] و دانه گندم را [illegible] کنند و گشنیز

را [illegible] بسبب آنکه گندم [illegible] و گشنیز [illegible] شود

ما تیشی آنکه از جنبه موسیقی گروه [illegible]

موسیقی [illegible] و [illegible] جوهر [illegible] و [illegible] آنکه [illegible] پرواز [illegible]

[illegible] گفته [illegible] اند

[illegible] عجیب [illegible] کوه [illegible] و [illegible] سرش

کوچک [illegible] و [illegible] بزرگ و [illegible] سوار [illegible]

و [illegible] داشت [illegible] سخت [illegible] و [illegible]

[illegible] نیست [illegible] کرده [illegible]

[illegible] سخت [illegible] و [illegible] انتقال کنند [illegible]

[illegible] گوید [illegible] نوعی [illegible] ماننده [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] داده و [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible] آفت [illegible] اوراق [illegible]

[illegible] اند [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] معتمد القول [illegible] کرده اند [illegible] استماع رفته [illegible] و [illegible] نیم [illegible] و [illegible]

[illegible] آمده که [illegible] عجیب نوعی [illegible] و از [illegible] ماننده [illegible]

دو پر دارد که ممد رفتارش میشود و دو سه هم در اینجا آمده است که از خرس و آدمی متولد
میشود و بشکل و نطق مانند آدمی و به بسیاری موی بر اندام مانند خرس اما از عقل و تمیز
بهره ندارد و تحتش نیز مفهوم میشود و دیگر هم در اینجا آمده است که در جزایر خرس نوعی است
از حیوان که مکین دارد و در سر دو چهار دست و چهار پای چنانکه دو آدمی که بهم پشت کنند
پشت بهم کرده اند و آوازشان مانند مرغانست اما معنی دارد و از تیزی رفتارشان نیک مفهوم
نمیشود و در سیر بر شیوه دواب بر چهار دست و پای روند و همچنان باشد که حیوانی دیگر بر پشت
خفته باشد و چون بدین دست و پای خسته شوند آن دیگر روان شوند [illegible] و در عجایب
المخلوقات و در جامع الحکایات آمده که از هند جهت خلیفه حیوانی بتحفه آوردند که سرش
بشکل آدمی و تن مانند زاغ بود و کلمه چند تلفظ میکرد
در عجایب المخلوقات و مسالک الممالک آمده که بجزایر بحر هند و زنگ نوعی حیوانات است
سرش بشکل سگ و تن مانند آدمی باشد و دو روی دارد یکی بر شیوه سگ و یکی مانند
باشد حیوانات خورند و بعضی حیوانات نیز بر ایشان غالب شوند و ایشان را نیز طعمه خود سازند
[illegible] و در عجایب المخلوقات آمده که در جزایر هند نوعی حیوانست روی مانند آدمی و
تن بر شیوه سگ پشت و او را دو پر دراز است [illegible] و در عجایب المخلوقات و مسالک
الممالک آمده که بجزایر بحر چین نوعی حیوانست صورت آدمی بزیادتی دو پر و طیران کنند
و ناطق اند اما سخن ایشان مفهوم نیست و بتحفه بقدر کودک پنج شش ساله عربه و در جامع
الحکایات گوید که در ولایت نوبه نوعی حیوانست رویش مانند آدمی دو پر و دمی دراز
دارد و در گرما دم بر شیوه طاوس سایبان خود سازد و با آدمیان انس گیرد

در نفس گنبد قلید ... در عجایب المخلوقات آورده که در صحرای بجه جنس نوعی حیوانست شبیه بفیل

که خرطومی دارد و در پیش جانوران همی چلیپا مانند و هم بدو پای رود و هم بچهار دست و پا

و بعضی علما اثبات صورت او را از حیوانات گروهی از جنس بشمرده‌اند ... آخر ما قبل از آن

گوید و در عجایب المخلوقات و در جامع الحکایات آورده که بیست پادشاه عالی صفت حکمت گستر

پادشاه مصر شنیده و نادیده بر وی عاشق شد ... رسولان فرستاد و دختر را بحباله نکاح خواست

او از غایت ... مصر ... پادشاه دنیا خواست که بملک او ... آب ... سازد

مسافت ... حرب کردن میسر نبود متفکر شده و ... پادشاه ... که

حکمای ... صحبت ... با مصر فرستاد و فرمود تا آن ... مصر ... ساختند

و هر که با ایشان مباشرت میکرد ... در شیشه میکردند تا چون ... رشد ... را

او ... صبح ... بر ... و در شیشه‌ها ... آن ... آن ...

و آن شیشه‌ها را ... بشکل آدمی و ... مانند ... هرگاه ... میدیدند

... هلاک میگشت ... مصر ... و ... آتش ... شدند و ...

عظیم ... را ... بازو ... پادشاه مصر ... که ... از ... آن

... از آن ... پیدا ... آن ... و ... ریخته

رفتند و از بیم او در ... آمدند و بدین سبب ... او

متفرق ... در مصر ... آدمی ... نوعی ... بعضی ... الیاس

... بکوه ... دیدند ... و در تفسیر ... و قصص الانبیا آورده که نوعی

بر ... آدمی ... شکلی ... ناطق و ... هستند

و مردم ایشان را گیرند و با ایشان دخول کنند و ایشان را از ایشان فرزند آید [illegible]

[illegible] در آن ولایت فوجی از بوزینه است که [illegible] ایشان را نیز [illegible]

بچه چون بوزینه بزرگ است و همه بر اندام او پوست و دم دارد و نوعی [illegible] که [illegible]

[illegible] این نوع بوزینه است و در حد مشرق پیدا شوند و دم دارند و موی بر اندام

[illegible] مردم است و شکل بوزینه [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] ایشان را حد و حصر نیست [illegible] و جمله آنکه هر حیوان که [illegible]

[illegible] هوا خشکی [illegible] و هر چه [illegible] دارد [illegible] و از ایشان

آنچه در کتب یافته‌ایم و دیده و شنیده‌ایم [illegible] صنف [illegible] بیاوریم

آدمی [illegible] بهمه چیز [illegible] آدم نیست الا آنکه دم دارد و بچه او [illegible] و از ظهور ایشان در بحر

و دریا [illegible] سبب آدم دریا [illegible] و اگر [illegible]

حرف اول چند چیزی را بر شمریم [illegible] مقدم [illegible] لفظ [illegible]

مقدم [illegible] لفظ [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] گرم است در درجه اول و خشک در دوم [illegible]

جراحات کهنه [illegible] و بر موضع خون [illegible]

دارد [illegible] حیوان بحری است گرم و خشک در درجه دوم [illegible] اخلاط غلیظ را [illegible]

[illegible] جگر و خفقان و امراض [illegible] سود دارد [illegible]

[illegible] صنف است و گویند [illegible] صنف [illegible] عنبر است و این [illegible]

زیرا که عنبر از موم عسل است که [illegible] در دریا [illegible] و در وقت باران [illegible]

بواسطهٔ دود و بوی سیخش برابر هوا اینها و نیز مرسا کن میشود و اگر آنرا در دفت [illegible] بدارد

از آفت ایمن باشد و همچنین دهن هر که بشوریش از زهر [illegible] بیرون آید [illegible] و [illegible]

ر و و پوران آید [illegible] سپید است جهت [illegible] بر هر خوابهای خوش [illegible]

از [illegible] آن آویز در [illegible] شوی میشود و اگر و [illegible] از [illegible] و

پا [illegible] [illegible] نور [illegible] پیه لوبت بر مرض [illegible] کشته شفا یابد [illegible]

[illegible] آن [illegible] و کلف مانند [illegible] شفا دهد [illegible] سفیدی چشم [illegible]

و جرب [illegible] سفید [illegible] که [illegible] خود [illegible]

[illegible] چشم [illegible] سفید [illegible]

[illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] میشود [illegible] گوشش [illegible]

[illegible] [illegible] ماهی [illegible] و [illegible] خواهند [illegible]

ماهی [illegible] [illegible] نون گوید و آن [illegible] بزرگ [illegible] که در دریا [illegible]

گویند که [illegible] [illegible] میلرزد و [illegible] میشود و [illegible]

و گوشت همه ماهی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] ماهی [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] مشهور [illegible] [illegible] خواهند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مانند [illegible] [illegible]

بسیار است و [illegible] تیز [illegible] دریا است و میان آن بزرگ شده کشتی [illegible]

در [illegible] کشتی را گردانند و بعضی طولش یک گز است و [illegible] طولی دارد [illegible] بزرگ [illegible] ماهیگیران [illegible]

[illegible] با جان [illegible] گرفته [illegible] سنج گوشتش [illegible] و [illegible] طعم بود [illegible]

[illegible] و [illegible] بسته [illegible] خورند [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و [illegible] آمد که [illegible] است [illegible] شود که [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] مشهور [illegible] بیت المقدس [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] گوشت باید [illegible]

[illegible] سفید [illegible] و گوشت [illegible] چون [illegible]

[illegible] بزرگی [illegible] دریا [illegible]

[illegible] آتش [illegible] سلیمانی [illegible]

[illegible] استخوان [illegible] گوشت [illegible] ماهی کوچک است [illegible] یک گز [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] که [illegible] مشهور است [illegible]

[illegible] که آن [illegible] چشم [illegible]

[illegible] دارد [illegible] آتش [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] دارد [illegible]

[illegible] است در دریای ایران [illegible] طول [illegible]

عظیم [illegible] است و کشتی را [illegible] بود و در [illegible] چون [illegible]

چون بر کشتی رود او زیر دم آن ماهی برد و کشتی را آسیب نرساند — ماهی بزرگ عجیب
چنانکه استخوان او را بر دو درهای قنطره سازند و آن بر همان بود — ماهی مردی عظیم دارد
چنانکه کشتی را بدان سوراخ کند چون در دریا روند از آن آواز صدا هست چون بانگ کشتی بشنود بگریزد
و ماهی ... شود — سیخ بر پشت او ... چون قیقی بود و میوه‌ها را بدان
گرد کرده و میان دریا آورد ... ماهی است ... بر پشت ... و میوه
دم زند و او را ... همان شیر است که شیر را در خشکی ... کشتی را
... در روغنش ... سیخ ... ماهی است و هر یک ...
مانند سنگ و مار ... و آتش ... زنان ...
بر پشتش ... هر یکی ... دو ... و هر یک ...
به هر جا که آید البته پاره کند کشتی را از این خوفی عظیم است و در بحر ... ماهی موسی
نیم تن است مروی است که موسی و یوشع ماهی بریان کرده بودند در کنار بحر مغرب
از آن بخوردند و یک نیمه در آب افکندند ... و آن ماهی
... آن ... و ... در بحر ... ماهی است که اگر
آب ... هر که ... شب ... و هر روز ... باشد — و در
... مانند ... از پشت ایشان ... عظیم
اما در دریا ... چوب که ... ماهی است
... معلوم از دریا بیرون آید ... و چون از آن ...
... ماهی است ... آدمی ... ماهی در بحر ... — ماهی

است هم و در بحر قلزم میباشد طولش زیاده از ده دست است که آن کشتی را بهم میزند و غرق
گرداند [illegible] شکل عجیب دارد و بدنش سبز است و دمش گرم و [illegible]
و وقت الم [illegible] بگیرد و در [illegible] در عجایب المخلوقات آورده
در بحر مغرب حیوانیست رویش مانند آدمی و ریش سفید دارد و تنش بر شکل [illegible]
شب شنبه از آب بیرون آید و تا شب یکشنبه در خشکی بود [illegible] کند و [illegible]
که در ساعت [illegible] کند و قطعا بآب برود و چون در یکشنبه شود بآب فرو رود و [illegible]
سبب او را شیخ یهود خوانند و چون ریش سفید دارد شیخ گویند پوستش را [illegible]
بر موضع الم بندند در حال [illegible] شود [illegible] گوشتش [illegible]
افزونی گوشت را [illegible] و جراحات [illegible] و [illegible]
و [illegible] چون [illegible] مستسقی [illegible]
خوک و ترکان [illegible] و مغولان [illegible] خوانند [illegible]
و از آب گندیده متولد میشود و [illegible] دیگر [illegible] ولایت [illegible]
و گیلان و خراسان [illegible] را یک سفید [illegible]
بازگوید چون او را بآتش بسوزانند و بر موضع موی برآمدن مالند دیگر موی [illegible]
خونش در روی مالند هرکس او را ببیند دوست دارد [illegible]
[illegible] و گوشتش [illegible] و خوک [illegible]
بزرگ میباشد [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] انگشت [illegible]

و ده درم خون ... را بر موضع مشام آهسته تا خون فاسد بکشد چون پر شود باز او نهند یکباره
از او بشد هر چه نیست تا که شد باز نهند تا بکشد چون خون فاسد تمام اصلاح کند و اگر زلو
وقت ... خورده بیکبار ... و دو سرکین روباه بدان ... سیر دون افتند و اگر ... شود
کنند ... و خشک کرده و سوده بر موضع مو بر آن طلا کنند دیگر موی ... [illegible]
بوعلیت ... شود ... سوراخ ... گوش از و در آمده آن ... [illegible]
... کنند چون آب ... رها کرده ... و دارد ... یک سر گوشش را
... گوشت ... خورش ... و پوستش ... آن ... [illegible]
... و خوش رنگ ... و ... بر ... [illegible]
بول ... و ... پوستش ... کشته ... [illegible]
پوست او ... چندانکه پوست او بر قرار ... [illegible]
... بر ... پوستش ... [illegible]
و عرض ... پوست ... المخلوقات ... آن ... [illegible]
... آدم ... والفت نگیرد و ... چشم ... [illegible]
از ... بادهای ... بشا ... و ... [illegible]
... و سازند ... کنند چند ... [illegible]
... بود ... کنند ... [illegible]
... معروف است و ... [illegible]
... پوست ... موی ... [illegible]

و در کلیین و چو بهره ارزد و از زن بهادرم فربه‌تر بود و گوشتش فالج و لقوه و دیوانگی را سود دهد

حلیه و تشنج و رشته‌ها کشنده و را سفید است مانند خار لیست آبی مانند خار پشت برپشت

سر و دم آن بماهی ماند و گوشتش او را بول سفید است و پوستش را بر روی ماهی چند

بند مانند نعل ... چند اگر آواز او را بر ره و دسباع بگریزد و بهوام ... دی

گون اللحم است ... سر و گردن ... پشتش مانند شیر ... و ساق ... ی

جانوری ... از و سیاه و دم و گوچک است و بر روی آب بود ... گوید ... میان ...

چند ... مرغ ... شنا و در روی آب ... شکل کبر مرغ ... چون ... بستر ... چون ... آنکه آب

در ... نگیرد ... بهر گوشه آب آن ... شنا و ... بر روی

... اگر بعضی از بن ... عاجز ... هوا ... سر ... ده

و ... چون ... زنده و ... دیشان ... او ... محمود ... یکیست ... شنا ... را

گرداز ... چنانکه معلوم کشنده هشتاد و سه ... بر سبیل ... وقت

و ... مرغی نیکو صورت ... دراز ... و سرخ ... و برابر چند ... بود

و ... او ... در ... و در ... و از ... کبود ... و ... بسیار ...

از رنگ او ... استخراج ... مرغی خوش آواز است ... صفیر چند

... جمع شوند و آواز ... شوند ... از خوشی آواز او ... و ...

... بود ... که ... آواز مرغابی ... دیگر ... فوق و ... خوش

... است و گوشتش گرم و تر ... مرغی ... بسیار ... بیست بیضه ...

بر ... در ... و در ... برآورد و اگر ... بقر ... از ... مرغ ... آنرا ... کنند

در آمیده و [illegible] به ریزه خوریست نباشد تا بخورند [illegible] و [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] نوعی [illegible] بنشانند [illegible] گوشتش [illegible] نافع [illegible] و [illegible] عجب [illegible]

[illegible] گوشتش [illegible] گرم [illegible] و [illegible] خوش [illegible]

[illegible] بنشانند [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] گوشتش [illegible] معتدل [illegible]

[illegible] و عجم [illegible] گویند [illegible] و گوشتش [illegible]

ترکان [illegible] گویند مرغی [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

بود با [illegible] سبب [illegible] رنگش سپید [illegible] شده [illegible]

و [illegible] گوشتش [illegible] دیگر [illegible]

زهره [illegible] کحل [illegible] چشم کند [illegible]

و [illegible] زهره [illegible] مرغان [illegible] ترکان [illegible]

و مرغی [illegible] گوشتش [illegible] سوداوی [illegible]

[illegible] گوشتش [illegible] بسیار بود

و بعضی گویند [illegible] گوشت [illegible]

گوشتش گرم و تر [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] گویند [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible]

و [illegible] [illegible]

بشنه چند بیت [illegible] سر [illegible] چقدر بود و از شهر [illegible] چه چیز بود و در [illegible]

قوت [illegible] و هیچ کردار [illegible] قسمت [illegible] زندگی [illegible] حیوان [illegible]

که [illegible] او را [illegible] و چون [illegible] باشد معتاد [illegible] کنند و [illegible] او را [illegible]

سیم [illegible] که چون [illegible] حرکت در [illegible] حافظ [illegible]

[illegible] او [illegible] چهار [illegible] رسد [illegible]

[illegible] یکدیگر [illegible] و دیگری میان [illegible]

[illegible] قوتی داده [illegible] و شمال [illegible]

حکایت [illegible] شیر [illegible]

[illegible] مرغی [illegible] ۳ [illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible] بود که [illegible]

[illegible] مرغی [illegible]

[illegible] انواع [illegible]

و [illegible] وجود [illegible]

[illegible] با او بود [illegible]

[illegible] و [illegible] شد [illegible] بود [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] و تعلیم [illegible] عشق [illegible]

[illegible] و [illegible] عشق [illegible]

[illegible] باشد طلا کرده عاشق [illegible] در چشم مردم شیرین بود و [illegible] و در زر و دیبا

[illegible] گویند و همچنین است و درین خلاف نیست و چون چشم [illegible] آرد [illegible]

[illegible] زهره [illegible] چوب [illegible] کرده [illegible]

[illegible] از خلاف کند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بعد [illegible] اگر [illegible] بر روغن [illegible] کرده [illegible]

چشم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] مانند [illegible] [illegible]

[illegible] و در عجایب المخلوقات گوید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] زبان [illegible] کند [illegible] باشند [illegible]

[illegible] خوش [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] همین خاصیت دارد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چشم [illegible] [illegible]

[illegible] در چشم مردم شیرین [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible]

خاصیتش [illegible] ملخ بیابد [illegible] و اگر در بادنجان و کشت زارها و خربزه زارها بود و [illegible]

خوردن [illegible] ندارد و [illegible] می گوید بیت چو خورشید زرد [illegible] بر پشت [illegible] زاهدان [illegible] آمد [illegible]

در خوارزم [illegible] مرغی [illegible] چرب [illegible] ترکان و قزوینی [illegible] و [illegible] گویند [illegible]

[illegible] گوشتش گرم [illegible] بود [illegible] اگر [illegible]

[illegible] و دو [illegible] نباشد [illegible] و اگر مرغان [illegible] باشند صلاح [illegible]

[illegible] چنان [illegible] برای مرغان [illegible] [illegible] گرده [illegible]

[illegible] کنند [illegible] [illegible] گرده [illegible] بیابد [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] مرغی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون [illegible] [illegible] [illegible] نام خوانند [illegible]

[illegible] گویند و [illegible] خوانند ممنوع الاکل است و از خواص [illegible]

مرغ [illegible] سالی [illegible] [illegible] روز [illegible]

[illegible] سالی [illegible] سالی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] با آب کنند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کبوتر [illegible] ترکان [illegible] گویند [illegible]

[illegible] [illegible] گویند ماکول اللحم است و گوشتش گرم و [illegible]

[illegible]

بود و بعد از آن شستن آب ... بعد از طلوع و بعد از غروب ... ازان کند و ...

با آنها خورد و ... و مسوک ... و اگر ... بعد ... از ...

انگشت کند ... و اگر ... از ... بر ... و ...

... ازان ... کند و اگر ... آید ...

... الحب ... کند ... و ... چشم ...

... چشم ... و ... آن ... و ...

... بود ... و اگر ازان ... بر ...

... آن ... شد ... و ... مسوک ... و ...

... آن ... مغولان ...

گوسپند و ... گوشت گرم و تر ... اول ...

... است و وقت ... از ... و ... و ازان ...

از ... و ... و ازان ... شود و ...

... و اگر ... از ... و ازان ...

... وقت ... خفته ... آواز ... شب ... و ...

... و ... اگر ... و ... و ... بود ...

... اگر ... که سرد ... شود ... آن ...

است و ... بول ... و اگر ... آن ... و ... است

و آفتاب خشک کرده شب و به جهت طلا کنند زایل شود و ماده منی بیفزاید و قوت باه دهد

و سپیدان در زمستان در میان داده و در میان بسیار باشد و در نوع سیاه و

... مانند در ... صفت ... نوع ... از شدن ... که سپید

... معروفست و ... بسیار ... است ... گوشت ... نرم و ... و

... و هم ... لطیف است و ... عرب ... و ...

عرب ... و ... بیش ... که ... و ... باشد و قطعا

... نوع ... کردن ... و در ... رود و ... نگیم

... مانند اکلش قوت دماغ و تیزی فهم و بصر دهد و ماده منی افزاید

خروس را خوانند خروس دیکون اللحم است گوشتش گرم و ... معتدل و در معرفت ... وقتا

بهتر گیرد مرغانست اگر چه شب و روز کوتاه شود وقت ... کند از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله و سلم روایت

... خروس عرش که گوید سبحان الملک القدوس خروس ...

آواز در دنیا ... و او را در ... باده اثری عظیم است و از خروس سفید ...

و خروس چهار ... بهتر ... دیگر است ... سرخی ... دماغ و سطبری کردن و ...

پیری جنگلی و مندی [illegible] وخوردن عمر خود کم نشود و کوچک شود تا جنس [illegible]
با سوده بوی [illegible] بعقل آید و زهره اش با اکتحال بیاض چشم [illegible]
[illegible] و خضاب کند [illegible] پیه آن بر [illegible] شد و [illegible] و اگر زهره او با خود وا [illegible]
رعن [illegible] شود و خوردن با اکتحال بیاض العین را [illegible] و اگر [illegible] بخورد [illegible]
در [illegible] صورت و اگر خون [illegible] [illegible] کند [illegible] قضیب طلا کنند قوت [illegible]
[illegible] جماع [illegible] و گوشت [illegible] قولنج [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بادم
[illegible] [illegible] [illegible] زن [illegible] و [illegible] بادام
[illegible] و [illegible] و گوشت [illegible] آمده اگر [illegible] بعقل آید و اگر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حیوان گویند [illegible] الاسد [illegible] و جانوری [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و خوردن [illegible]
[illegible] و [illegible] سبب [illegible] پنهان شود [illegible] و اگر [illegible] خود [illegible]
[illegible] و اگر کسی [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] [illegible] و اگر [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] قضیب طلا کنند [illegible] و [illegible] با [illegible] سوده با [illegible]
[illegible] قضیب طلا کنند [illegible] و [illegible] با [illegible] سوده با اکتحال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] [illegible] شفا [illegible] [illegible] [illegible] و سلم [illegible]

با هم بپزند و آن را در حقنه بکار برند و همچنین با شمع و روغن گاو بپزند [illegible] آتش زده با کحل [illegible]

چشم [illegible] و [illegible] سوده با روغن گل [illegible] بپزند و [illegible] اوجاع [illegible]

[illegible] سعال [illegible] سبز رنگ [illegible] و بشکند [illegible]

[illegible] شکم [illegible] خوش [illegible]

[illegible] مشهور است و [illegible] عظیم دارد [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] بود و [illegible] بیشتر بود [illegible]

کنند و [illegible] باشد [illegible] شکم [illegible] کند [illegible]

[illegible] کنند که کشتن [illegible] افتد و مرغان ماکیان [illegible]

[illegible] الاکل است [illegible]

[illegible] ممنوع الاکل است [illegible]

دارد و [illegible] وحشی و هوای [illegible] و تعلیم [illegible]

[illegible] گفته‌اند

[illegible] خوش [illegible] است [illegible]

الوان از [illegible] زرد و سبزی [illegible] موجود است که [illegible]

[illegible] نوشته شد

[illegible] ممنوع الاکل است و [illegible]

[illegible] دفع قولنج و درد [illegible]

[illegible] گوشتش [illegible]

خصوصیت بر معنوی سه روز روزها کفته اند و در تجارب من ببیت صاحب منطق بیند و در حال کشته شود

صاحب [illegible] کوید که عرفیت از مرغان بحری [illegible] اول اللحم است و کوشتش کرم و تر

تعب شود و تن [illegible] قوت باه دهد [illegible] کونک [illegible] ساحل کوید [illegible]

خوانند اول اللحم است و کوشتش کرم و خشک و در اغذیه [illegible] است

ذکر عصفور بسیار [illegible]

کوتاه عمر باشد و در زیر سقف [illegible] از همه دیگر مرغان و از مردم دوست دارد و

با [illegible] بیضه [illegible] را [illegible] آورد و بمنقار بجای [illegible] رساند و [illegible]

بچکان [illegible] کوشتش قوت باه دهد و با دوا [illegible] و [illegible]

بیضه [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] کند و [illegible]

[illegible] قوت [illegible] الاکل [illegible] مرغی [illegible] قوت [illegible]

[illegible] بپرورد [illegible] و [illegible] آشیانه [illegible]

[illegible] و [illegible] حرکت [illegible] باشد و [illegible]

با وجود [illegible] و سکون [illegible] حرکت [illegible]

در [illegible] و [illegible]

[illegible] مرغی دیکر [illegible] آن [illegible] را [illegible]

[illegible] خوانند خواص [illegible] که [illegible]

[illegible] و اکر [illegible] زنی [illegible] و [illegible] شده [illegible]

قصه که در عهد سلیمان [illegible] بود [illegible] آنگاه [illegible] گفت [illegible] عالم قضا و قدر دیگر

گون [illegible] سلیمان [illegible] امروز پادشاه مشرق را دختری [illegible]

[illegible] را بحکم قضا و قدر [illegible] خواهد بود و سیمرغ رفت و دختر

مشرق را [illegible] برد [illegible] و [illegible] پسر پادشاه مغرب [illegible]

[illegible] و [illegible] چون که دختر [illegible] و دختر [illegible]

تدبیری کرد [illegible] که مرده بود [illegible] افتاده [illegible] سیمرغ [illegible]

پوست [illegible] و [illegible] پیش [illegible] ایشان [illegible] این تدبیر [illegible] سلیمان [illegible] آورد [illegible]

سیمرغ [illegible] دختر [illegible] آن پوست [illegible]

و از آن خجالت از مردم [illegible] گرفت [illegible] کلاغ [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و در عجایب [illegible] گوید که [illegible] و [illegible]

چون بچه برآورد [illegible] بیضه [illegible] بچه را [illegible]

بر [illegible] و [illegible]

آید [illegible] و بعضی از کلاغ [illegible] گویند عرب کلاغ سیاه را [illegible]

[illegible] کلاغ [illegible] در میان قومی [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها والنهار اذا جلیها واللیل اذا یغشیها
والسماء وما بنیها والارض وما طحیها ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها
قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها کذبت ثمود بطغویها اذ انبعث
اشقیها فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها فدمدم
علیهم ربهم بذنبهم فسویها ولا یخاف عقبیها [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] که بر بخت رود [illegible] [illegible]
سکون بهشت [illegible] که بر [illegible] [illegible]
[illegible] بهشت آدمی [illegible]
خوردوا [illegible] [illegible]
چنین [illegible] آدمی [illegible] درون [illegible]
[illegible] [illegible]
تو [illegible] آدمی [illegible]

در میان زرد و سیاه باشد و بعضی گویند که مرغی است سرخ و رنگی [illegible] خواص آن [illegible]

در زیر بیرا آورد و فلفل دراز در آن آورد و با جرب شبه چون در آب و دراز [illegible]

بر افکند و سپید ساکن خواهد بود و شش روز بکند حسی که [illegible] را [illegible] عنوان [illegible]

با دی خوانند مرغی است خوش آواز و خوش خرام [illegible] بزرگ و کوچک [illegible]

کبک دری و کوچک را کوتی خوانند و کبک [illegible] را یعقوب گویند گوشت [illegible]

لذت تمام دارد و گرم و خشک است و [illegible] و آواز [illegible] کند و در دوا [illegible]

[illegible] را [illegible] دو [illegible] برآورد و زهره [illegible] بوقت [illegible]

[illegible] کرده اکتحال [illegible] نزول آب [illegible] منع کند [illegible] بر [illegible]

[illegible] و [illegible] شود و گوشتش [illegible] کند و [illegible] را [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible] خوانند مرغی [illegible]

[illegible] و [illegible] شود [illegible] و گوشتش [illegible] کرده [illegible]

[illegible] مرغی [illegible] کند [illegible] آن [illegible]

[illegible] مرغی [illegible] سخت زیرک [illegible] که در بیابان و [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] گوشتش [illegible] قوت [illegible]

و [illegible] گوشتش [illegible]

[illegible] مرغی [illegible] آواز [illegible]

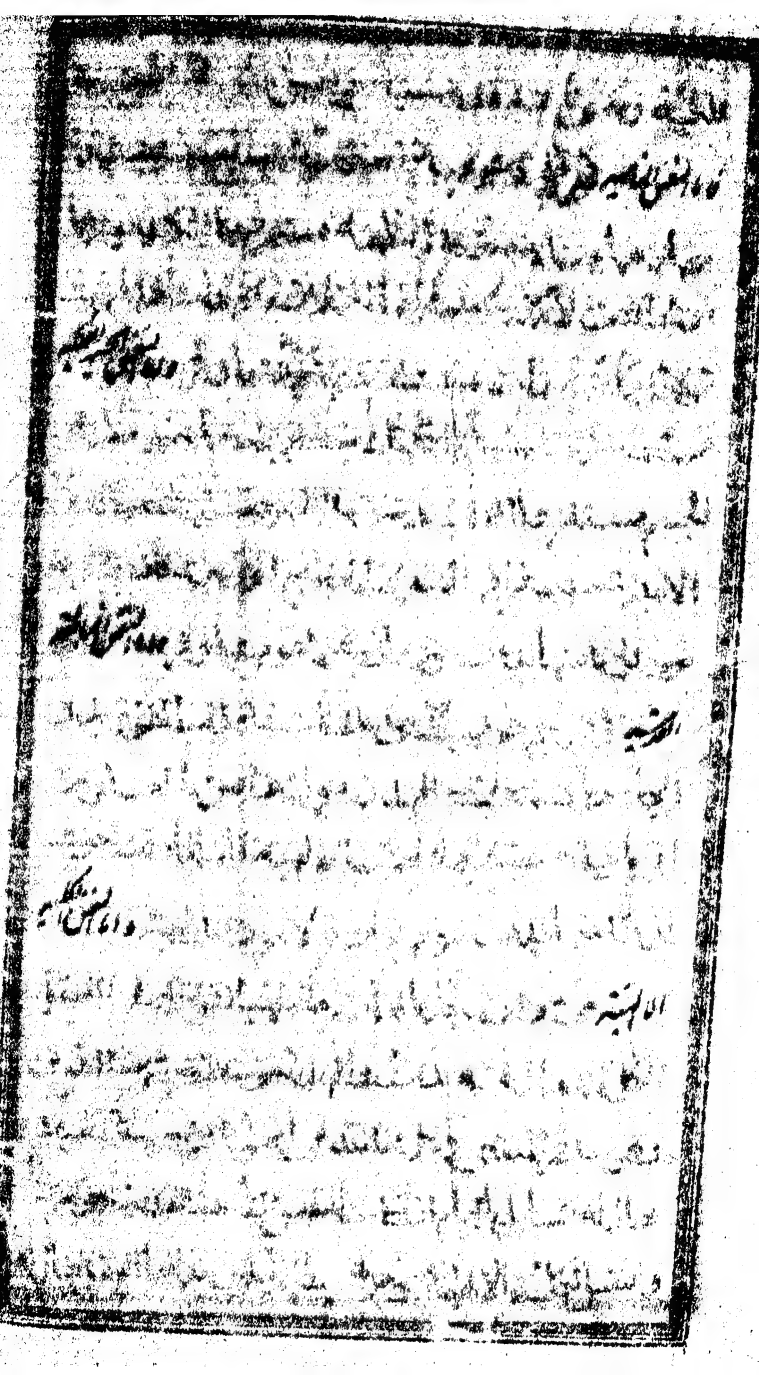

[illegible]

و حکما گفته‌اند که چون منی مرد و زن با هم جمع شود و در رحم رسد [illegible] بسته شود [illegible]

در هفته [illegible] گردد و بعضی گویند [illegible] و سیم [illegible] مضغه شود و بعضی گویند [illegible]

[illegible] گوشت پاره شود [illegible]

[illegible] پس صورت استخوان [illegible]

قدرت [illegible] تمام شود و اگر [illegible]

نطفه مرد از نطفه زن قوی‌تر بود [illegible] پسر بود و اگر نطفه زن قوی‌تر بود [illegible]

دختر بود [illegible] و دختر از [illegible] خلقت پدید [illegible] و چندان زمان که [illegible] خلقت تمام شده

[illegible] قوی حاصل گردد و احتمال روح حیوانی [illegible]

و آنگاه [illegible] روح حیوانی [illegible] و چندان زمان که [illegible]

و چندان [illegible] طبیعی [illegible] قوت [illegible]

[illegible] متولد شود [illegible] متولد شوند [illegible]

مطلق و منعم است و همه قوت سلاله نطفه را قوت عنصر تا ترکیب خود را تمام [illegible]

و قوت نفس حیوانی بدان حاصل می‌شود و از معده [illegible] نفس [illegible] و جوارح

[illegible] و در [illegible] جمع و دل که اشرف [illegible]

این جهت مستقر روح حیوانیست و آن از وقت [illegible] وجود [illegible]

[illegible] و روح حیوانی قوت از [illegible] می‌رسد [illegible]

و روح انسانی [illegible] وقت [illegible] روح [illegible] لازم [illegible] و ملحوظ [illegible]

و [illegible] قوت [illegible] بر روح حیوانی [illegible] می‌کند [illegible] وقت [illegible]

[illegible] می‌بوند و [illegible] و قوت [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] روح [illegible]

[illegible] و [illegible] عزیزی که از [illegible] بود [illegible]

[illegible] عزیزی که [illegible] آن است [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] حاصل شود [illegible] گردد [illegible]

[illegible] فیض [illegible] عزیزی بهره [illegible] شود [illegible]

[illegible] گردد

[illegible] و [illegible] و [illegible] وارد [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] لازم [illegible] و [illegible]

[illegible] رسانده [illegible] باشد

بوده چه در جهان قدرت نشو و نشو در عالم روحانی بعد دو [illegible]

[illegible] بصورت مثالی از رو [illegible]

حقیقی و در نوع و توالی حکمت خلقت اشیا و کثرت صنایع صانع [illegible]

که [illegible] آینه [illegible] و [illegible] گردد [illegible]

بود از آن پایه بیرون در حقیقت مخفی بود

[illegible] و هم [illegible]

شود معنی [illegible] وجود

بسیار گشت و از [illegible] چون [illegible] نهایت [illegible]

اند و دو معنی [illegible]

و تفصیل کیفیت اعضا انسانی [illegible] آن [illegible]

و تفصیل کیفیت [illegible] ترکیب خلقت [illegible] معنی اعضا [illegible]

و چون گوهر بنای عناصر [illegible] و هوائی و مائی [illegible] روح [illegible]

بدن عنصری و مشرف گشتن آن به روح قدسی و [illegible] آن از روح کلی [illegible]

[illegible] جسم [illegible] وجودی [illegible] و [illegible] بر [illegible]

[illegible] چنین خلقی آفرینند [illegible]

و در [illegible]

[illegible]

بر این قایل باشد که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی

ویمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر خلق ما [illegible]

[illegible] در کتب تشریح مذکور است که [illegible] از اعضاء [illegible]

متولد میشود و آن بر دو صورت است [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] اجزا [illegible]

[illegible] کرد و [illegible] آفرید و [illegible]

از صلب پدر و از درون [illegible] و [illegible] آفریده [illegible] کار [illegible] شد

[illegible] و [illegible] و [illegible] پوست [illegible]

استخوان [illegible] آفرید [illegible] و [illegible] استخوان [illegible]

چون [illegible] و از استخوان [illegible] شد [illegible]

[illegible] که از [illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] کار را [illegible] و اگر استخوان [illegible] و [illegible]

بدین سبب و [illegible] استخوان آفرید و [illegible] پاره پاره [illegible] حصول

پوست و از استخوان [illegible] آفرید تا [illegible] باشد و [illegible] حرکت تواند

کردن و [illegible] و از درون استخوان [illegible] تا [illegible]

استخوان [illegible] و [illegible] تری [illegible] و دیگر [illegible]

و چیزی را انجام [illegible] آفرید بیرون [illegible] و [illegible] و [illegible]

و اندرون [illegible] تری [illegible] تواند داد و در [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] ساق [illegible] باشد [illegible] مشهور [illegible]

تشریح [illegible] فقره

[illegible] جسمی است متوسط [illegible] میان [illegible] استخوان [illegible] و گوشت [illegible]

و [illegible] نرم تر [illegible] و بعضی از آن به سر استخوانها [illegible] متحرک [illegible]

تا در حرکت سر استخوان سخت گوشت نرم را [illegible] الم نکند و غضروف [illegible]

باشد و بعضی [illegible] که [illegible] گوش و [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible] استخوان [illegible] گوشت [illegible] غضروف [illegible]

گوشت [illegible] و [illegible]

غضروف [illegible] و [illegible] متوسط است [illegible]

چنانچه غضروف [illegible] و بعضی [illegible]

استخوان [illegible] حرکت [illegible] حرکت [illegible]

شود و [illegible] و [illegible]

برسد [illegible] و [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] و [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] متوسط است میان [illegible]

[illegible] نرم تر و از گوشت سخت تر [illegible]

[illegible] گوشت نرم [illegible] استخوان

سخت [illegible] و [illegible] وجود [illegible]

و بعضی بود و بعضی مجرد بود لاجرم در دل نیاز و تشنگی پدید آمد و در [illegible] گوشت

و زانو بعضی [illegible] از آن حال بود و چون رطوبات شود بعضی زنده و [illegible] کند و از وی

اوراق [illegible] چه جسم ایشان لطیف بود و نسبت با اطراف [illegible] موضع [illegible]

[illegible] حس و حرکت و [illegible] دهنده [illegible] و [illegible] که با جسم [illegible]

و نشان آن مانند [illegible] و [illegible] زمین و [illegible] دهنده و [illegible]

چون [illegible] و نشان آن [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] گردد و [illegible]

اگر [illegible] و [illegible] تا آخر [illegible]

[illegible] زنده و [illegible] یعنی [illegible] با جسم [illegible]

[illegible] با اعضا و [illegible] یکدیگر [illegible]

[illegible] اعضا و [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

استوا [illegible] و [illegible] نوعی و [illegible] بودی غذا [illegible] شدی و جمیع اعضا و [illegible]

[illegible] و [illegible] جسم یعنی [illegible] بسیار و [illegible]

[illegible] و [illegible] بکمال [illegible]

و از آن [illegible] و [illegible] بدان [illegible] نتواند کرد و [illegible]

کند [illegible] از آن [illegible] جسم لطیف [illegible] و [illegible]

گوی ایشان شعبده‌ای تنگی جوهر دارد هرزه و درویشت آواز جوی و دانی ایشان توام
سپید و سیر و شوری هم کرده تا او و دیگر شکست می‌یابد و حقیقت آن حقیقت
می‌بینید ... یوسف ... آن ... شور است و هم شده و ... و ... ام
صاحب هم وارد و آن را تو حسبت شده ... معنای ... که ... جا
و خودی را از خود ... ها ... از ... شان ... چون ...
بودی ... از جوارح ... اندر و آن ... نظام ...
... الاشیاء ... کنه ... اف ... کیب ... حقیقت ... بیده ... در
و در صفت ظاهری ... باطن ... آنچه ... هم ... ن ... قسم ...
... طبیعت ... صفات ... قوت ... آن ...
از ... آن ... کرده ... جوارح ... ده ...
سپید ... انفعال ... کمال ... آن ... آفریده
... اقتضا ... شد ... بر ... آن ... که ... مثل ...
... جوارح ... تو ... قوت ... بصر ... و ...
... زیاده ... و آن را ... هر ... اعلا ... فوقی ... بود و ...
... غیره و ... ترکیب کرده آن ... شود و ...
... آن ... اسفل ...
... چشم ... از زمین ... سفید ... و دلایل ...
... اندر آن ... دلایل ... چشم ... سپید ... بر آن تواند دید ...

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] وجود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] که از [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]

و طبقه اولین چشم را صلب خوانند و فارق آن غشا رقیق است و دوم طبقه را مشیمه خوانند [illegible]

بر شکل پرده است که بچه در شکم باشد و در او سیم طبقه شبکیه است بر مثال غشا [illegible]

رطوبت است مانند سفیده تخم مرغ و بعضی جوف است [illegible] زجاجی نیز گویند و این [illegible] طبقه [illegible]

دوم آمده است که جای [illegible] و آن طبقه [illegible]

نهایت روشنی است چنانکه از کثرت صفا [illegible] احساس نتوان کرد و [illegible]

... شده و آتش چون به جنب مرطوبی [illegible] پیوسته [illegible] به گرمی [illegible]

آن بخار [illegible] مفهوم گشته [illegible] لب بر گرد دهن [illegible] شیء [illegible]

[illegible] و آن [illegible] از طبع [illegible] و [illegible]

و [illegible] حرکت [illegible] دیگر چنین [illegible] شکل [illegible]

[illegible] از جهت [illegible] و [illegible]

[illegible] از کمال قدرت [illegible] او [illegible]

و این کیفیت [illegible] بر [illegible] است که [illegible] و در [illegible]

چون [illegible] از [illegible] [illegible] شود [illegible]

آتش [illegible]

[illegible] وجود [illegible] لازم آمد و چون است [illegible]

[illegible] جهت [illegible] هوا و رطوبت [illegible]

و ذوق و لذت آن در [illegible] و [illegible] که [illegible] او [illegible]

و [illegible] و [illegible] هوا و [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] هوای [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

آن [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

و [illegible] در حالت [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] گویند

و باشد نزدیک کار باز ماند و اگر ایشان را رفتن چیزی در میان دو دندان و در بینی سبب [illegible]

آن محلول و تیرج افتد و تحمل آن نتواند کرد و [illegible] دندان [illegible] دو

چهار دندان [illegible] چهار متصل [illegible] و چهار [illegible] ایشان [illegible]

است و [illegible] متصل [illegible] و [illegible] خوانند [illegible]

آن ترکیب [illegible] و چون [illegible] آن [illegible]

[illegible] خیال افتد [illegible] و چون [illegible] و [illegible]

حرکت [illegible] این حرکت [illegible] بود [illegible] از [illegible]

و [illegible] آن [illegible] سر [illegible] و [illegible]

کرد [illegible] و [illegible] و موضع آن [illegible]

موی [illegible] گوشت ماند [illegible]

[illegible] شده [illegible] رطوبتی [illegible] غالب بود عرق و [illegible]

سیاه بود و چون [illegible] ماده سودا [illegible] نقصان [illegible] و بلغمی زاید شود رنگش سپید شود

بعضی از موی رنگ آدمی شود چون [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] آن رنگ [illegible] و بعضی [illegible] و [illegible]

[illegible] امثال آن [illegible] و [illegible] شود [illegible]

دیگر [illegible] نیست و [illegible] و چون [illegible]

آن در [illegible] و [illegible] و [illegible]

نسبت تکمیل وجود انسان [illegible] چون محل [illegible] و چون وجود [illegible] مخصوص [illegible] کمال [illegible]

[illegible] و مظهر روح [illegible] انسانی مشکل آن بر وجه [illegible] پیدا کردن [illegible]

[illegible] بعد [illegible] مقتضای [illegible] اقتضا کرد که شکل [illegible] چون [illegible]

سرافراز بود [illegible] و پای [illegible] و با قدری [illegible] در [illegible]

بر وپای روان [illegible] و ظاهر [illegible] موی [illegible] و نازکی [illegible]

گوشت مرا [illegible] و حسن فزاید و از هر عضوی [illegible] که [illegible] مثل آن [illegible]

نماید و چون [illegible] هر عضوی [illegible] و حسن [illegible] اجتماعی آن حسن [illegible] کمال [illegible]

مشتمل [illegible] کلام [illegible]

چون بر ظاهر [illegible] وجود سر بر مثال [illegible] جهت [illegible] که [illegible]

باشد لازم شد لاجرم گردن [illegible] سرافرازی [illegible] و گردن [illegible] تحرکی [illegible]

[illegible] به سبب [illegible] حرکت تواند کرد به هر طرف [illegible]

باشد و [illegible] و [illegible] ورق [illegible] و [illegible] اعصاب و [illegible]

[illegible] و در جای [illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

تواند کرد و اگر چه [illegible] لازم آمد که [illegible]

[illegible] شد که [illegible] استخوان [illegible] و آن [illegible]

[illegible] و میان آن [illegible]

[illegible] و چون [illegible]

چنین نقصان کودکی باشد و نقش چیزهم نازک شود و کودک جهت خوردن شیر دو پستانها

پستان مادر رسد و شیر خورد و هر گاه کودک بود و هم چنین بیند زنان شیر خورده

چنین بود و اگر ایشان را بعضی بیمار بود و از عصبه مشهور باشد و در زمان مخصوص آن حرکت

کنند و غیره شود و بعضی را بیرون آید و در پیری چون قوت کاری در هم شود و تلف

نقصان پذیرد و آن خوردن را در همه شیر مشغول شود و العبث نبر نسخه

در نوع صورت دست از بیرون و اندرون چنان آفرید که همه ظاهری و هم درونی

همه حقیقت او در بود و ساعد و کف منضم و چنین بود و از یکدیگر استخوان جدا

و ساعد و ساعد را دو استخوان پیوسته بود در طول یکی در زیر دیگر باشد

و انگشتان جهت حرکت و قبض و بسط و پیوسته بود در زیر یکدیگر

پیوسته استخوان انگشتان چون حلقه پیوسته در یکدیگر و از قبض و بسط

و اعصاب و غیر آن و حرکت به گشادن و پیوستن انگشتان در یکدیگر

پیوسته و استخوان کف دست که استخوان کف پیوسته به استخوان قوی

و در کف دست پیوسته انگشتان که هر یک از ایشان سه استخوان است و چهار دیگر

از سه استخوان و استخوانهای ایشان محکم است و هم قوت و محکم باشد

بعضی از ایشان قوی حال گشته و اگر انگشتها یکی به جهتی از قبض و بسط و دیگر

بیا مدی و بعضی انگشتان قوی تر و سر ایشان یکی را از یکی انگشتان قوی نیست

که دست را از او است قوتر بود و در حرکت انگشتان در دست بوی جمع شوند

و اگر انگشت ها را هر و جهت آن در نوع صورت دست بیانی توان کرد و آن

صاحب و جذب شده و ضیق نفس شود و از آن بچه که نفس بالا کشیدن

گرفته و استخوان ناخن را تعصب گرفته و ...

...

...

... و در رحم ... نشسته و ...

... و در ... معرفت ... و ...

...

... زدن که ... و در آنچه ...

... استخوان ... که ... و ...

... شکل ... الات ...

... آن ... آن الات باشد

... و ... خلقت ... درونی

... آن ... و ... در آنجا ...

... گویند و آن ... و ...

در رحم ... و اگر این ضعف ... و آن مرض ...

... الات شریفه نسبت استخوانهای ... آن ...

... جمع ... و بسته ... استخوان ... و گردن و پهلو و پا

و ... و ... و قوی ... و ... استخوان ...

شده باشد رحم که از بیرون نشکند و در بعضی علامت عضو پیوسته باشد

یا رحم عضو ملکی آلت تولید است و آن آلت در ذکور و اناث مساوی است الا آنکه مجوف است

قوت حرارت بیرون آمده است و در اناث بجهت قلت حرارت در درون مانده و سوراخ قرار گرفته

و بیضه در رحم به پیچ آمده و بعضی سبب در رحم مستور است و سوراخ از قضیب

و رحم چنانکه عضو در طول گردن فرج گردد بعضی زنان در وقت جماع

و بیضه رحم بجانب بالا قضیب و آنچه قضیب است

تا شهوت زن کمتر شود و مرد که از پوست بیرون آید و ذوق لذت جماع

زیاده شود بظاهر در درون ذکر نسبت

گوشت و بعضی بالای فرج رود و بعضی در قبل بعضی است

از ذکور و بعضی بعضی فرج تا در رحم که در بعضی سبب شود

در فرج بود و اگر زنی را بعضی شود بسیار از فرج بیرون

زن عضو شده و دخول او را زحمت رسد و بعضی سبب بعضی است تا و نوادر

بوده قضیب تا نوش کمال بود و در بعضی سبب تا چون

با مرد مشغول شود در بعضی شهوت شده و در بعضی سبب تا او را کرم دارد و ولد

و بعضی ناسور و عفونت بعضی بود قضیب زنان و بعضی معده و دل در ...

جای او بعضی بعضی ... بعضی سبب شود دیگر او قضیب

گوشت و لیستان و دیگر و غیر آن که ظرف تو و دیگر

شده ... بعضی ... که بول از ... شده و دو

بنخاع بیاید و دو از دیگر ده و دو از گرده دیگر و دو دیگر [illegible] از [illegible] منی [illegible] باید و از [illegible]

رقبة الرحم بود و قضیب جهت آنکه او [illegible] و [illegible] تواند [illegible]

بیا [illegible] اگر [illegible] و دایم [illegible] بودی وجود [illegible]

کشیده و اگر همیشه [illegible] شد حکمت صانع [illegible]

که آن از جرم عصبی باشد و [illegible] او قوت [illegible] باشد که [illegible]

غرض [illegible] او و آنکه بر قبة الرحم تواند رسید و منی را [illegible]

و قوت [illegible] باطل شود [illegible] وجود [illegible] تواند شد و [illegible] جوهری عصبی [illegible]

بر [illegible] باشد و در [illegible] تا بوقت حاجت [illegible]

گردد [illegible] که قبة الرحم خواهند و [illegible] و جاذب منی از [illegible]

طول ذکر و مقدار [illegible]

بر [illegible] و تا [illegible] رسیده آید اجماع الرحم و قوی الرحم [illegible] بوقت [illegible]

آن قرن [illegible] شود و [illegible] کشد و منی [illegible] حرکت از [illegible]

بیرون آرد و هر دو منی با هم آمیخته از [illegible] قبة الرحم [illegible]

شود و قوی [illegible] بقدرت خالق بیچون [illegible] و نقش داده و تصویر کرده [illegible]

از کتم عدم بصحرای وجود آورده [illegible]

و [illegible] عصبانیست [illegible] کشیده تا بوقت حاجت [illegible]

تواند شد و بر [illegible] حرکت ارادی در [illegible] و اخراج فضول [illegible]

جست مانند [illegible] ران و ساق و [illegible] پای و کعب و انگشتان [illegible]

[illegible]

در عقب و پیش سینه است باشکال مختلفه و استخوانهای آن در آدمی [illegible]

و دو استخوان [illegible] استخوان [illegible] [illegible] حرکت نتوانند کرد و دو [illegible]

[illegible] خشک [illegible] استخوانهای [illegible] دست [illegible]

پشت پای [illegible] قائم ایستادن [illegible] زود [illegible] سر [illegible] استخوان

سبب [illegible] اتصال [illegible] بیرون [illegible] از [illegible]

و [illegible] سخت [illegible] حرکت [illegible] و [illegible] بود [illegible]

و [illegible] از بهر آنکه [illegible] نتوانند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون و درون [illegible] آن [illegible]

[illegible] قبول [illegible] تشریح [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

و [illegible] گفته‌اند [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] انسانی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] فضیلت دارد [illegible]

[illegible] افلاک و [illegible]

مشکل سفالان و این است آنرا مقدم دماغ گفته‌اند [illegible] مؤخر سر وی را [illegible] مقدم سر [illegible]

یکی را عظم [illegible] و دیگری [illegible] خواند و دانست [illegible] جمع [illegible] تمام

و از [illegible] و [illegible] و پوشش است یکی از عظم تر و دیگری غلیظ تر و هر یکی [illegible]

هر دو [illegible] است و آن [illegible] است و هر دو پوشش را دو جزو [illegible] مستقل [illegible]

[illegible] و [illegible] و اگر [illegible] پوشش [illegible] از [illegible] استخوان آن [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible] و جست هر دو بطن [illegible]

[illegible] و طول [illegible] جمع [illegible]

[illegible] و [illegible] جوهر [illegible] است [illegible]

[illegible] بطن و [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] بطن [illegible]

و [illegible] [illegible] که [illegible] و [illegible] بطن [illegible] و [illegible] از بطن [illegible]

و [illegible] بطن [illegible] بطن [illegible] و [illegible] هر دو بطن

[illegible] بطن مقدم را بر [illegible] بطن و [illegible] بطن [illegible]

[illegible] شد چون [illegible] و [illegible] که [illegible]

در [illegible] باشد اگر [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] و [illegible] موضع [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] توان [illegible] است و چون دماغ [illegible]

[illegible]

[illegible] و در انعکاس [illegible]

[illegible] آن [illegible] هیچ شخصی حاصل کرد [illegible]

حجاب گشته [illegible] دل [illegible] قال النبی [illegible] علیه و سلم

و [illegible] عالم جسمانی [illegible] در عالم جسمانی مرکب [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] و حیوان اقوی از نبات [illegible] انسان [illegible]

[illegible] دل حیوان [illegible] در عالم [illegible]

[illegible] و حضرت عزت [illegible]

[illegible]

[illegible] سبب ظهور و قوت دل

اما [illegible] و آن مرتبه جز دل آدمی را نیست و محبت [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

که [illegible] عرش را در عالم کبری کرده است

جمله آدمی را بر عرش تفضیل [illegible] عرش را شعور نیست [illegible]

[illegible] و اگرچه جمله آدمی را [illegible] این صفت [illegible] دل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] چنانکه در کلام مجید آمد

وقال [illegible]

یعنی [illegible] دل خود را [illegible] حضرت عزت [illegible]

جستن باشد و همچنانکه هر که بر وجود او [illegible] روح حیوانی [illegible]

هر آن او را که میرود و بیرون ذات [illegible] و ادراک مشاهده [illegible]

شده و مشاهی که در روح [illegible] شود و [illegible] محبت [illegible]

و جسمی که در [illegible] از اصل [illegible]

از وجود او بی باشد و بر عکس سالک [illegible] و از [illegible] هیچ فایده نباشد

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید

و قول سبحانه تعالی میفرماید [illegible]

[illegible] و از دل [illegible]

و آن عروق [illegible] روح [illegible] بر [illegible]

از آن عروق [illegible] منقطع شود و [illegible] از کار [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] که هر که در سالک رکنی از ارکان [illegible]

[illegible] بصورت سالک گمراه کرده و [illegible]

و جسم [illegible] و در [illegible]

[illegible] روح [illegible] باشد و [illegible]

روح بتمام بدن میرسد و گوشت [illegible] دیگر گوشتها [illegible]

و بر [illegible] و بالا [illegible] است بزرگتر [illegible]

بپیچید

با جگر تا او را بسبب آنکه با سینه دورتر باشد و علاقه دارد و گاه آن را قصبه خوانند بالا

در سینه و از پشت باشد از وجود است [illegible] خواهر دل بیخ سپرز [illegible] دل [illegible]

[illegible] برد [illegible] اعضای دیگر شود در سینه [illegible] شده [illegible] در دل [illegible]

[illegible] چو آید بدل [illegible] تن برود [illegible] دل [illegible] عصر [illegible]

[illegible] دل [illegible] که آن [illegible] دل [illegible] در حالت [illegible]

[illegible] شود [illegible] دل [illegible] است [illegible]

[illegible] آمد [illegible] اعضای [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] خارجی بدان راه نتواند یافت [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] دل [illegible]

[illegible] آمد که انواع [illegible] جوارح [illegible]

[illegible] و چون دل و جگر [illegible] گرم [illegible] هر یک را [illegible]

[illegible] جای [illegible] جگر را [illegible]

[illegible] طعام [illegible] عضوی [illegible] دل [illegible]

[illegible] دل را [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] و جو [illegible] بسیار [illegible]

جگر [illegible] دل [illegible]

در [illegible] خود [illegible] جگر [illegible]

[illegible] و [illegible]

مجری روح حیوانیست و در میان هر دو رگ دیگر که گرمی [illegible] از میان حجاب [illegible]

روح حیوانی از بسیار جهان و از این مجری بزرگ که بر بسیار دل است [illegible] بجانب [illegible]

بجانب جوارح بالای دل رود و مجری دیگر بجانب جوارح نشیب دل [illegible] روح حیوانی

از این مجری با عضو رساند [illegible] دل. به جهت پادشاهی بر جمیع احوال داخلی و خارجی

بوجود متعلق باشد با مجری میباید بود و صفت [illegible] روح [illegible] از دل بر نوع شعبه [illegible]

[illegible] از دل گرمی [illegible] رساند و از نوع سردی و تری بدل آرد [illegible]

طبیعی و از اینها فعل [illegible] و جسم از احساس اشیا و ادراک خبر [illegible] مثل غضب و خوف [illegible]

[illegible] متصل [illegible] احوال خارجی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] متصل است [illegible] تنگی است و [illegible]

با انبساط و انقباض [illegible] و هوای گرم [illegible]

[illegible] دارد و بهوای [illegible] پیوسته [illegible]

مدخل تواند کرد و هوای [illegible] که آن را قصبة الریه خوانند [illegible] دارد که [illegible]

نرمی [illegible] و فراخ [illegible]

و بجانب [illegible] وقت [illegible]

[illegible] قصبة الریه چون [illegible] گذرد [illegible] دو قسمت شود [illegible]

[illegible] منقسم گردد [illegible] شرائین [illegible] هوای [illegible]

انبساط دل [illegible] آن [illegible] و آن هوا [illegible] مانند [illegible]

[illegible] وقت [illegible] هوای گرم شده را بیرون آورد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن روده را اثنا عشری خوانند یعنی دوازده انگشتی زیرا که طولش همین [illegible] روده

صائم زیرا که همیشه تهی بود و هرچه [illegible] اثنا عشری [illegible] در حال [illegible] روده سیم [illegible]

[illegible] و طعام در وی کمتر مکث کند و از روده‌ها [illegible] اول [illegible] و این روده

فراخ است و [illegible] مخرج او یک سوراخ بیش نیست و [illegible] سبب آن را اعور خوانند [illegible]

[illegible] و طعام [illegible] کنند [illegible] و پس روده چهارم [illegible] آن را [illegible]

بشناسد [illegible] قوتیست در دو زائده که چون هوا ببوی رسد [illegible] و بوی خوش از
ناخوش باز شناسد [illegible] قوت باصره قوتیست مرتب در عصبی که از دماغ در چشم که صورت [illegible] درو
درک کند چرا که رنگهای [illegible] شفاف [illegible] از جسم صقیل [illegible] چنین [illegible]
در اجسام شفافه جسم منعکس میشود و از روشنی تمام [illegible] میکند که هر چیز [illegible] چشم [illegible]
منعکس میشود و [illegible] و آثار آن [illegible] قوت سامعه مرتب در عصبی [illegible] صماخ است که هرچه
آوازها درک کند و [illegible] که [illegible] هوا [illegible] [illegible]
حس هوای که در میان آن [illegible] خواه [illegible] در میان [illegible] مردمان [illegible] هوای [illegible]
به اندام [illegible] آن [illegible] و شکل [illegible] [illegible]
منعکس شده [illegible] صماخ که [illegible] رسد [illegible] آن [illegible]
قوت [illegible] قوتیست که [illegible] [illegible]
[illegible] که در زیر پوست [illegible] و اجزاء [illegible] [illegible] اگر [illegible]
چون [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و امثال آن [illegible]
[illegible] و بقوت این قوی [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] در مرتبه طفولیت و شباب و کهولت و شیخوخت [illegible] [illegible]
همچنین پنج قوت [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] قسم [illegible]
ایشان پنج قوت است اول [illegible] و چهارم [illegible] جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه
جاذبه آنکه [illegible] که باشد [illegible] و [illegible] شده قوت جاذبه
از جای [illegible] و آنچه [illegible] مطلوب [illegible] بود اگرچه [illegible] عضوی دیگر باشد

بجهت بودن کیفیت از ترشی و شیرینی و تلخی و شوری و چیزهای دیگر و قوت [illegible]

بود و ... و قوت ذائقه اگر به هیچ وجه از وی خوب [illegible] و در [illegible]

بیرون نتواند [illegible] در وی [illegible] شود و آن [illegible] بود [illegible]

و هاضمه که [illegible] جاذبه [illegible] جذب کند از غذا و ماسکه [illegible] نگاه دارد [illegible]

بشکلی دیگر گرداند که غذا آن عضو را شاید و [illegible] آن عضو شود و قوت دافعه [illegible]

فضول [illegible] را [illegible] از آن [illegible] برون [illegible] دفع [illegible]

[illegible] و [illegible] قوی [illegible] غاذیه و نامیه و مولده و مصوره و قوت [illegible]

[illegible] آن عضو [illegible] تا [illegible] آن [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] موثر شود و [illegible] بحسب [illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible] با اعتدال [illegible] در آن حالت [illegible] موافق [illegible]

اگر مبدء وجود [illegible] موجود شود چنانکه نطفه در حیوان [illegible] و استخوان و رگ و پی و عصب

انگه مبدء [illegible] اشکال [illegible] نطفه شود و [illegible] از [illegible] آن [illegible] و درازی و کوتاهی

گردی و پهنی و ستبری و باریکی و درشتی و نرمی و امثال آن و فواید این قوی اگر چون

غذا تحویل [illegible] قوت [illegible] و [illegible] اعضا نمی تواند رسید [illegible] جاذبه [illegible] و [illegible]

نتواند رسید حکمت خالق جل و علا این قوی را نصب [illegible] تا [illegible] اشتها [illegible]

و بمعده فرستند و جاذبه [illegible] معده [illegible] و از جگر [illegible] و [illegible]

و جوارح [illegible] و قوت ماسکه [illegible] جاذبه [illegible] جذب کرده [illegible] نگاه دارد و قوت جاذبه

و علامت بر وجه چشمی غالب گردد و چون سبب [illegible] از [illegible] [illegible]

در بیماری متغیر شود و چنانکه با آتش [illegible] سبب [illegible]

[illegible] در [illegible] سبب [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] بود [illegible] سبب [illegible] اگر قوت با حرارت [illegible]

شده باشد — اگر در [illegible] قوت [illegible]

[illegible] سبب [illegible] [illegible]

چون [illegible] قوت [illegible] شود [illegible]

[illegible] [illegible]

سبب [illegible] شود [illegible]

[illegible] [illegible] گردد و اگر [illegible]

[illegible] شود و اگر [illegible] شود و اگر [illegible]

و [illegible] و اگر [illegible] کند [illegible] آن [illegible] گردد [illegible]

[illegible] آید و اگر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] شود و اگر [illegible]

[illegible] گردد و [illegible] شود و [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] گردد و [illegible]

[illegible] را با وجود [illegible] شود و [illegible]

[illegible]

قول [illegible] عشره [illegible] وصلت و ذکر [illegible]

تمام کردن [illegible] عزم [illegible] [illegible]

[illegible] حدیث رسول علیه السلام گفت

وقال علیه السلام امرنی ربی [illegible] النطق والنظر والصمت فمن کان نطقه بغیر ذکر فقد لغا ومن کان نظره بغیر عبرة فقد سها ومن کان صمته بغیر فکر فقد لها [illegible]

[illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

ولی [illegible] لذت دنیا برگرفتن و [illegible] مردم [illegible] نهایی [illegible] و [illegible] بسبب [illegible] [illegible] بوصول [illegible] [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم

وقال علیه السلام ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا حین نظر الناس الی ظاهرها واشتغلوا بآجلها حین اشتغل الناس بعاجلها فاماتوا منها ما خشوا ان یمیتهم وترکوا منها ما علموا انه سیترکهم و [illegible] ترک [illegible] مردم [illegible] گذشته قال النبی علیه السلام

[illegible]

ملک [illegible] الدین قزوینی گفت وقال علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

و شاعر گفته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوم از خلق شرم و آهستگی کردن و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و قال علیه السلام الحیاء

شعبة من الایمان و در وقت [illegible] از [illegible] گفته تعریف

[illegible] گفت این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] منقول است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لا ایمان لمن لا حیاء له [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکما [illegible]

استحیوا من [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حق حیا

و لا خیر فی [illegible] [illegible] حیا [illegible] [illegible] [illegible] الکریم

و در [illegible] [illegible] آمده [illegible] [illegible] الحیاء و در کتاب [illegible] آمده

من [illegible] حیا و [illegible] و در کلام حکما آمده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نفس را [illegible] [illegible] و در وقت [illegible] [illegible] [illegible] بود

و زمام اختیار از دست [illegible] داون حیا که این صفت [illegible] [illegible] [illegible]

و در [illegible] [illegible] [illegible] آمده

[illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نفس را ملتفت سازی ... دهم مانند ... در ... شدن ...

... از شب ... وقت و ... مشتاقان ... بود ...

امری ... شود ... مشغول ... و قال النبی صلی الله علیه

و آله و سلم ...

رفق شأنی خیر من الدنیا جمیعا

و قیل

سبحانه بیش از آن است ... بر دیگری که از حال خود غافل است ...

... گفته ... می‌تواند ... صحبت ... از ...

... حال ... و او را از آن ... رهانیدن قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

و قال علیه السلام الراحمون

یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء و قال علیه السلام

در عجائب المخلوقات آورده که رسول

صلی الله علیه و آله و سلم جهود و پسرش را در راه دید مشکی آب از بازار ... جهود به پسر

پسر گفت مشک آب گرانست نمی‌توانم بردن و از جهود ... نتوانم کرد رسول

آن مشک را بر دوش گرفت و با جهود و پسر به خانه‌اش برد جهود ... رفته

پدر را گفت مشک را که او ... نمی‌توانستم آوردن ... از خانه آورده کلام

[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و گفته اند که در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وقال

علیه السلام

و قال عیسی بن مریم علیهما السلام العبادة عشرة اجزاء تسعة اجزاء منها فی الصمت

وجزء فی الفرار من الناس و در کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده

[illegible]

و دیگری گفته الصمت زین [illegible]

[illegible] ما ندمت علی السکوت مرة و لقد ندمت علی الکلام مرارا [illegible]

[illegible] [illegible] دیگری گفته

[illegible] و در کتاب مشکوة الانوار آمده است

و پیغامبر علیه السلام که [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] طلب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها
فقد هدم الدین و هر که [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رسول [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قبول [illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله
و بنا بر این معنی فرموده طلب العلم فریضة علی
کل مسلم و مسلمة و قال علیه السلام [illegible] الدین بلخی
[illegible] [illegible] طلب کردن علم است فرض [illegible] علم [illegible]
کسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علم دو [illegible]
علم طب و علم فقه قال صلی الله علیه و آله العلم علمان علم الابدان و علم الادیان یعنی حقیقت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علم طب [illegible] [illegible] [illegible] علم [illegible]

بوجود آدمی را از عدل [illegible] حاجت نیست و [illegible] که [illegible] بمحض [illegible]
عمل دارد و [illegible] دیگر مشغول نشود [illegible] بعضی [illegible] باشند [illegible]
[illegible] السلام

[illegible] عدل [illegible] بر [illegible] و [illegible] عدل [illegible]

وقال النبی صلی الله علیه وآله عدل ساعة خیر

[illegible] وقال علیه السلام بالعدل قامت السموات والارض یعنی از قوت
[illegible] افلاک و عناصر [illegible] و [illegible] جهان [illegible]
در قوت [illegible] و [illegible] علیه السلام و [illegible]

امر فرموده ان الله یامر بالعدل والاحسان

در کلام حضرت [illegible]

عدل السلطان [illegible] من خصب الزمان و [illegible]

و کسری انوشیروان گفت

و حکمای عرب گفته اند العدل میزان [illegible] و [illegible]
عدل [illegible] جهان [illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] نوشته بود [illegible] نوشته بود [illegible]
[illegible] و خواجه طاهر موسی قزوینی این
بعربی ترجمه کرده

کما قال النبی صلی الله علیه و آله [illegible] علیه السلام

و قال امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] معرفت قدره [illegible]

[illegible] القناعة [illegible] و اسع [illegible]

[illegible] و از شعرا [illegible]

گفت [illegible] قولت [illegible] هیچ [illegible] که [illegible]

[illegible] گیهان [illegible] [illegible] [illegible]

که در عالم گیهان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سعدی آن [illegible] که از [illegible] بود [illegible]

[illegible] باید کرد و شیخ سعدی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صبر و درویش [illegible] [illegible] تو اگر [illegible]

[illegible] [illegible] چون [illegible]

[illegible] شب در [illegible] هیچ [illegible] روز [illegible] [illegible]

[illegible] این خانه [illegible] [illegible]

گفت [illegible] نیکوی [illegible] دولت [illegible] خواهند [illegible]

[illegible] داد [illegible] چون [illegible] بود [illegible] [illegible] شود

[illegible] آسمان [illegible] [illegible] [illegible]

نشنیده و مشهور است که میان [illegible] هارون و [illegible] حال [illegible]

[illegible] از [illegible] بر آن [illegible] و در او [illegible]

گفته اند   چندان برو این ره که دوئی برخیزد   گر هست دوئی به رهروی برخیزد

تو او نشوی ولی اگر جهد کنی   جائی برسی کز تو توئی برخیزد   و این مذهب [illegible]

[illegible] علما و مشایخ کرام رضوان الله علیهم اجمعین را حاصل بوده [illegible]

[illegible] ظاهر کرده اند و اما [illegible] علیه السلام فرموده

و سلطان بایزید رحمة الله علیه گفت

[illegible]   و شیخ منصور [illegible] گفت

حکیم [illegible] آورده که در کلام مجید آمده که موسی علیه السلام [illegible]

در [illegible] انی انا الله [illegible] گفت   روا باشد انا الحق

از درختی   چرا نبود روا از نیکبختی   و خواجه [illegible]

گوید   آنچه حلاج گفت من همان گویم   گفت او آشکار و من نهان گویم

البته [illegible]

[illegible] تعالی [illegible]

ان الذین [illegible] النبی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] الا [illegible]

[illegible] الکلام من [illegible] و تری [illegible]

و در عجم گفته اند   [illegible] آید مرد   [illegible]

مرد

رسول صلی الله علیه و آله طواف خانه میکرد مردی را دید که عمامه [illegible] گرفته
میگفت الهی بحرمت این خانه که گناه من بخشی و اگر نبخشی رسول الله [illegible]
قال [illegible] فقال ذنبک اعظم ام الجبال فقال ذنبی یا رسول الله فقال
ذنبک اعظم ام البحار فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام الارضون فقال
ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام السموات فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام
العرش فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام الله فقال الله اعظم و اعلی
فقال یا رسول الله [illegible] فقال یا رسول الله انی [illegible]
[illegible] فقال صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] و لا یحرقنی [illegible] لو [illegible]
[illegible] الف عام [illegible] الا انها [illegible]
[illegible] آن [illegible] و آن [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] فلیس [illegible]
[illegible] که [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] فی الدنیا [illegible] فی الآخرة [illegible] الا [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] لا [illegible]
لا [illegible] من [illegible]
[illegible] و [illegible] اند و [illegible] که [illegible]

و کسی ... شمرده

و بعضی بودند که ... را [illegible] علی شد ... [illegible] قبول بود

صنف [illegible]

... افعال [illegible] ... تکبر [illegible] ... [illegible]

برتری از دیگران ... و دیگران را پست شمرده ... از ... و دشمن ... [illegible]

... این صفت ... در مردم ... [illegible]

... سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق ... [illegible]

... ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا ... [illegible]

ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و قال ... تعالی ... ان الله لا یحب

کل مختال فخور و در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما

... [illegible] ... و قال ... لا یدخل

الجنة احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و قال علی علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نفاق [illegible] و [illegible] منافق [illegible] و [illegible]

[illegible] دل [illegible] که [illegible] و [illegible] بر [illegible]

و دیگری گفته [illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] نفاق [illegible]

[illegible] و [illegible] دست و [illegible] و [illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible] مشکل [illegible]

و در حق بعضی منافقان که [illegible] در میان مسلمانان [illegible]

[illegible] و [illegible] نفاق [illegible] و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا

الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و فی روایة [illegible] من [illegible]

[illegible] فی الدنیا و الآخرة [illegible] انی اخوف [illegible] المنافق [illegible]

و قال النبی صلی الله علیه و آله [illegible] من [illegible]

علیه السلام من کان ذا وجهین فی الدنیا کان له یوم القیامة لسانان من نار [illegible]

[illegible]

من غير الاستحقاق فانما تحطه الى ما كان عليه وكريم

ان كثرت ذنوبه وظهرت عيوبه صار بمنزلة معاوية [illegible]

ساجيا ونبا عن [illegible] حكمت [illegible] انما الانسان [illegible] بان

يكون [illegible] لا ينتفع به وان [illegible] الا [illegible]

[illegible] شدت از حرکت [illegible] ضروری [illegible] آن [illegible]

و [illegible] خود [illegible] تا [illegible] او [illegible]

و [illegible] اعتمادی کرده است [illegible] شد [illegible]

[illegible] مال [illegible] مرداد [illegible] [illegible]

[illegible] کار [illegible] نمی [illegible] او [illegible]

[illegible] دیگران [illegible] [illegible]

[illegible] بر [illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] کردی [illegible] که [illegible] [illegible]

و [illegible] اعتمادی الا [illegible] توان کرد [illegible] [illegible]

[illegible] لا [illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] باقی باشد و [illegible] از آن [illegible] [illegible]

[illegible] بود [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible] [illegible]

دور با کفش [illegible] شود ودر بعضی گفته اند [illegible] باکی پیش تو کر لفظ ظلمی زاید

[illegible] رفیق [illegible] بیاشد [illegible] مرد [illegible] ظلم صواب [illegible]

[illegible] مجاور [illegible] آنکه [illegible] جنبانید وارد [illegible]

[illegible] ودر [illegible] لطیفه [illegible] الظلم [illegible] الایام

والضیعة [illegible] الاثم ودر کلام حکما آمده است [illegible]

[illegible] او کردست [illegible]

[illegible] ظالم [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] ظلم [illegible]

[illegible] تعالی ودر کلام [illegible] ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار

ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون وقوله تعالی الا لعنة الله علی

الظالمین [illegible] الظلم ظلمات یوم القیمة

قال علیه السلام ان الله حرم الظلم علی نفسی وعلی عبادی الا

فلا تظالموا وقال علیه السلام اتقوا دعوة المظلوم فانها لا ترد

[illegible] آمده لا تظلمن اذا ما کنت مقتدرا فالظلم آخره یأتیک

بالندم نامت عیناک والمظلوم منتبه نامت عین المظلوم

یدعو علیک وعین الله لم تنم ودر کلام عرب آمده الظلم [illegible]

[illegible] وقاطع البنات [illegible] الم تعلم بان الظلم [illegible] الظلم

عند الله [illegible] وکسری انوشروان [illegible] الله [illegible] الظلم [illegible]

بیت الظالم والمظلوم و گفته اند اوله اعراض و آخره انقراض و شیخ سعدی

شیرازی گوید بیت ظالم بود و قاعده زشت از او بماند عادل برفت و نام نکو یادگار کرد

معنی دیگر گفته است و در آن جا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی درشت و زیبا بگذشت

نه زشت است که صفت بر ما کرد و گردن او بماند و بر ما بگذشت [illegible] گمان بردن

بچیزی که [illegible] دروغ بود و مضرتش بجانبین عاید گردد

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن

ان بعض الظن اثم و قال الله تعالی الا الظن و ان الظن لا یغنی من

الحق شیئا و قال النبی صلی الله علیه و آله ایاکم و الظن فان الظن

اکذب الحدیث [illegible] خود بین شدن و گمان دروغ به نیکی در خود

بردن و خصال ذمیمه خود را نادیدن بلکه آنرا جمیله شمردن چنانکه شاعر گوید

ای نابفلک سر تو در خودبینی کرده همه عمر صرف بر خودبینی از خودبینی چو کس

بخود بشماری از ناکسی انجام تو در خودبینی [illegible]

[illegible]

[illegible] و در بازگشتن

از این ذمیمه فرموده است [illegible]

در اخلاق ناصری گوید صفت عجب اهل هند غالب است و این معنی از ایشان زشت تر

که قبح سیرت و صورت با هم جمع کرده اند چنانکه گفته اند بیت تا ز طوطی زراغ جوش نبود

گبر بازار کلاغ خوش نبود با سخاوت دماغ و بدهیست بخل دانکه دماغ خوش نبود

[illegible] رسانیدنست بآنکه بر تو اعتماد کرده باشد و از تو توقع نیکی داشته [illegible]

صفت را وجوه بسیار است و استعمال آن در ما موجبه و موشود [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] بعضی مذمت محمود باشد و قال النبی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و در بعضی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]

[illegible] و در کلام [illegible]

[illegible] و نشانها [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] بر دیگران تفوق جستن [illegible] قدرت خود را آن امور کمال شمردن و دیگران [illegible]

عاجز پنداشتن [illegible] حسد [illegible] کردن و کینه رسانیدن [illegible] توقع [illegible]

[illegible] و در مصباح از رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

من الشیطان وان الشیطان خلق من النار وانما تطفأ النار بالماء

فاذا غضب احدکم فلیتوضأ و قال صلوات الله وسلامه علیه

خیارکم من یکون بطیء الغضب سریع الفیء وشرارکم من یکون سریع

الغضب بطیء الفیء و قال [illegible] و السلم الغضب [illegible]

[illegible] فی قلب ابن آدم [illegible] الشیطان و قال علیه السلام

الغضب [illegible] حمرت من النار فمن وجد ذلک منکم فان کان قائما

فلیجلس و ان کان جالسا فلیضطجع [illegible]

کفتن [illegible] بمعنی آنکه از آن [illegible] بدی بایشان رسد و این صفت [illegible]

[illegible] و لا تغضب [illegible] ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه

و در مصابیح از رسول صلی الله علیه و آله مرویست قال اتدرون ما الغیبة قالوا
فقالوا الله و رسوله اعلم قال ذکرک اخاک بما یکره قیل
فرایت ان کان فی اخی ما اقول قال ان کان فیه ما تقول فقد
اغتبته وان لم یکن فیه فقد اتهمته و قال علیه السلام من ذب
عن لحم اخیه بظهور الغیبة کان حقا علی الله ان یحرم لحمه علی النار و قال
الحسن البصری الغیبة فاکهة النساء و در کتاب منثور الحکم آمده لا تبتدی من العیوب
ما ستره علام الغیوب و قال علیه السلام من ستر الذنوب علی نفسه ستره
الله فی الدنیا والآخرة دروغ سرم غیبت است علما گفته اند صمت و
آنکه بیان دروغ چه تمیز و شرف انسان بر حیوان اول بواسطه نطق است و غرض
از نطق اعلام غیر بود و بر آنچه میگوید و دروغ منافی این معنی است پس دروغ سلب خاصیت
نوع انسان بود قوله تعالی

و در مصابیح از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
ایاکم والکذب فان الکذب یهدی الی الفجور یهدی الی
النار و قال علیه السلام ویل لمن یحدث فیکذب لیضحک به القوم
ویل له و قال علیه السلام اجتنبوا الکذب و ان رایتم فیه النجاة
فان فیه الهلکة و قال علیه السلام ایاکم والکذب فانه باب
من ابواب النار و قال علیه السلام من کذب علی متعمدا فتبوء من
مقعده النار و سئل رسول الله صلی الله علیه و آله من یزنی قال نعم

لیسرف قال نعم قیل المؤمن یکذب قال لا و امیر المؤمنین علی فرمود
الکذب حیض الرجال و قال علیه السلام لا حیاء بحریص و لا مروت لکذوب و
در کلام حکما آمده است الکذاب و المیت سواء لان فضیلة الحی نطق فاذا لم
یوثق کلامه فقد بطل حیاته عبدالله مبارک گفت اول عقوبة الکاذب رد علیه
صدقه و گفته اند من عرف بالکذب لم یسمع صدقه و قیل الکذب مجماع
کل شر و اصل کل ذم و در کتاب منثور الحکم آمده الکذاب اشر من اللصوص
لان اللص یسرق مالک و الکذاب یسرق عقلک و ایضا فیه لا یلزم
الکذاب شیئا الا غلب علیه خلیفه عباسی در نصیحت پسر گفت یا بنی ان اردت
المهابة فلا تکذب فان الکاذب لا یهاب و لو لف به الف سبب
دروغ در هیچ مستی و در هیچ کاری ناپسندیده است الا در صفات شعر گفته اند احسن الشعر
اکذبه سعدی شیرازی گوید دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز بستان بهتان
ظاهر کردن چیزی است بر کسی که آن چیز در آن کس نبود و از صور آن او را خللی رسد و این صفت را
افترا نیز گویند قوله تعالی فاجتنبوا الاقوال الزور یعنی سخن چینی است یعنی
ازین سخن بدان بد منت بی آنکه از گوینده پرسند تا در گفتن منت پذیرند و این رذیله را
سعایه نیز خوانند در کلام مجید می آید هزار مشاء بنمیم و قوله تعالی ویل لکل همزة
لمزة و در مصابیح از رسول صلی الله علیه و آله مرویست النمیمة سیف قاتل و در کتاب
منثور الحکم آمده است لا یدخل الجنة نمیمة و نمام و در کلام حکما آمده النمیمة
دناءة و السعایة رداءة هما راس الغدر و اساس الشر و اجتنب

اهلها و در کتاب ادب الدین والدنیا آمده است اوحی الله تعالی الی موسی ان فی
بلدک ساعیا ولست امطرک وهو فی ارضک فقال یا رب دلنی علیه حتی
اخرجه فقال یا موسی اکره النمیمة وانا اثم [illegible] بی شرمی کردنست در امور دنیا
از خدا و خلق و مهتر و کهتر خود نیندیشیدن و بیم نداشتن [illegible] چون شرح بعضی
از خصایل و فضایل و رذایل داده شد اکنون خصایلی که هر دو روی دارند ایراد کنیم
الحرص والطمع از و آرزو جستن و طلبیدن چیزهاست زیادت از واجب و ما یحتاج
و در آن ولوع نمودن و چندانکه بیش یابد بیش جوید و آنرا نهایت نیست و بر دو صورت
یکی آنکه در طاعت و عبادت و طلب معرفت حریص باشد و در آن ناشکیبا باشد و آن از جمله
فضایل است دوم آنکه در امور دنیاوی این صفت داشته باشد و آن از رذایل است و در
احادیث قدسی از رسول صلی الله علیه و آله مرویست لو کان لابن آدم وادیان من
من الذهب لیتمنی الیها ثلثة ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و
قال علیه السلام اللهم انی اعوذ بک من جمیع ما یهدی الی
الطمع غیر مطمع و در ترغیب بر حرص ولید بن عبد الملک گفته لا تؤخر لذت
الیوم الی غیر فانه غیر مأمون و حریص پیوسته ناپاینده و نکوهیده باشد چنانکه گفته
لا یؤخر لذت الیوم الی غیر فانه غیر مأمون و بر ترک حرص از کعب الاحبار
مرویست که در توریة آمده یا ابن آدم کما لا اطالبک بعمل غد لا تطالبنی برزق
غد و قال امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] اورثت
حزنا طویلا و قال علیه السلام اخاف علیکم اثنین اتباع الهوی

وطول الامل فان اتباع الهوی یصد عن الحق وطول الامل ینسی الا

وقال الحسن البصری افضل الجهاد جهاد الهوی قوله تعالی ارایت

من اتخذ الهه هواه و در کلام حکما آمده الحرص مفسد الدین والمروة

و فصحای عرب گفته اند شعر بالحرص قوتی و مری فوائده وکلما زدت

حرصا زاد تقویة و در کلام سنکفی خلیفه آمده من شغل نفسه بکثرة

المال فقد یعجل لنفسه الوبال قبل المال فردوسی گفته بیت پرستنده از و

جویا کین بگیتی ز کس نشنود آفرین و در منع حرص جلال الدین عتیقی تبریزی

گفت بیت مالی که جمع میکنی از نیک و بد بکار تو هر زن خود میکنی مکن

صاحبدلی گفت چندانکه تعلق خاطر آدمی زاد بروزیست اگر روزی ده بودی بمرتبه ملائکه

در گذشتی بندگی در ترک حرص گوید رباعی گر پیروی حرص بد آموز کنم هر لحظه هزار غم

پس اندوز کنم چون صبح بدانم که بقرصی پس از این روزی بشب آرم و شبی روز کنم

حکیمی پسر خود را وصیت کرد [illegible] فانه یبعثک الی الناس

و یحرک الی المهالک و بزرگان گفته اند رب طمع یهدی الی طمع

در اخلاق ناصری گوید حرص در قوم عجم بسا غالب است الخ مگر بر دو صورت

یکی آنکه در راه دین بوده اموری که مردم را براه آورد و آن از حساب فضایل است و حق سبحانه

و تعالی با فرشتگان و انبیا علیهم السلام و غیرهم در معنی مکرها بسیار کرده است

و شرحش در کتاب مکر الله مسطور است و بدین سبب خود را جل جلاله خیر الماکرین

خوانده است و تخصیص رسول صلی الله علیه و آله مکر در جهاد مستحسن داشته و فرموده الحرب خدعة

دوم آنکه در امور دنیاوی بود و آن نامحمود است بواسطه آنکه مکر خویش بدیگری عاید گردد

بلکه بالبته بفاعل راجع شود چنانکه حق تعالی میفرماید ولا یحیق المکر السیء الا باهله

و در کشاف از رسول مرویست من عز لاخیه بیتا وقع فیه مکثا شاعر گوید

[illegible] مکن [illegible] طمع [illegible] باشد سزای [illegible] نشنیده [illegible]

تو این مثل پنداری که خشت با آسیا بری خاک آری و مکر و زمان بیشتر از مردان بود

و حق تعالی مکر زنان را عظیم خوانده [illegible] شرح مکر زنان کتابها ساخته

و مجلدات پرداخته و از هزار یک از مکرات ایشان نشناخته اند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible] و در اخلاق ناصری گوید حیله در قوم عجم غالب است

[illegible] بر اقوال و افعال مضحکه اقدام نمودن است و آن بر دو معنی بود

یکی آنکه چون آن مزاح لطیف و شیرین بود جایز است زیرا که از حضرت رسالت و صحابه و دیگر

کاملان این معنی بکرات بظهور پیوسته و شرحش در کتب تواریخ مسطور است و بنا بر این

گفته اند الهزل فی الکلام کالملح فی الطعام [illegible] وقع مزاح کننده در نظر مردم

نقصان پذیرد چنانکه سلمان فارسی امیر المؤمنین علی را در آن وقت که حضرت علی پنهان خسته خرما

بر روی او میزد گفت [illegible]

آمده المزاح یاکل الهیبة کما تاکل النار الحطب و در عجم گفته اند بیت اگر خواهی که بر مقدار

باشی مکن با کودک و با بنده بازی دویم آنکه بمرتبه رساند که از آن زیان دینی و دنیوی از جاه

و مال و غیر آن بدیگری عاید گردد و این معنی است و از جمله رذایل است و از رسول صلی الله علیه و آله

مرویست المزاح استدراج من الشیطان و الخداع من الهوی [illegible]

و ... نفوس [illegible] ... موجودات فی نفسه قوت است که از اعیان [illegible]

سبعی ... [illegible] گردانیده است و اشرف آنها قوت ملکیت و قوه قرآنی نفوس ملکیه

و اوسط آنکه قوت سبعی است نفس لوامه گویند و اول آنکه سبعی است نفس اماره خوانند و

حاکم آنها نفس ملکی صاحب دست [illegible] است که نفس سبعی اگرچه او بباقی ضد و مقابل

اوست و [illegible] موجودات [illegible] نفس سبعی [illegible] فی اوست حکمت در وجود نفس سبعی است

که تا مرا از جهالات و ضلالات [illegible] و وجود نفس ملکی حاکم و فرمان روا بودن [illegible]

تا [illegible] حق و مانع [illegible] باشد [illegible] آنرا نفس ناطقه گفته اند [illegible] عقل [illegible]

و نفس ناطقه جوهریست [illegible]

مختلف [illegible] آنرا الهامات [illegible]

بود [illegible] قدوه [illegible] حق تعالی گردانیده است

تا ایشان را از بیابان ضلالت و جهالت بجاده شریعت و صراط مستقیم دین الهی [illegible] و نفوس

شریف ایشان را بانواع فضایل آراسته و از انواع رذایل [illegible] فرموده تا آن نفوس بقوت

وجود فضایل و عدم رذایل [illegible] عصمت و [illegible] گشته [illegible]

معجزات [illegible] نفوس [illegible] خلایق [illegible] متابعت [illegible]

گردد [illegible] نفس نبی را [illegible] خلایق [illegible]

فضایل و عدم رذایل [illegible] نفس مرسل را از نفس نبی [illegible] نفس [illegible]

از نفس مرسل زیادت بود [illegible] نفس [illegible] اولو العزم [illegible] کمالات [illegible]

نفس [illegible] بالاتر از ان ممکن [illegible] و قوت آن [illegible] باشد که باشارت انگشتی [illegible]

کرامتهای ایشان [illegible] و در [illegible] چراغ [illegible] و [illegible] و دیگر [illegible] ایشان

خبر [illegible] ایشان [illegible] شد

[illegible] و [illegible] معجزات [illegible] مستعد [illegible] باشند [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] حق [illegible] بر [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] ایشان [illegible] گشته [illegible]

کرامتی روشن [illegible] شیخ [illegible] حسینی [illegible]

گفت احوال [illegible] ایشان [illegible] کسی [illegible]

کسی [illegible] باقی خود [illegible] اگر [illegible] بعالی [illegible] دست [illegible]

[illegible] خرق عادت [illegible] معجزه

نیست اما چون متابعت پیغمبر [illegible] بظهور آمده است [illegible]

چون شفای مرضی و تصرف [illegible] و طی زمین [illegible] و اشباه آن [illegible]

فعلی ساخته گردد و طی مکان [illegible] و دخول [illegible] است

و این معانی مبادی مراتب [illegible] خواجه عبدالله انصاری [illegible]

اگر [illegible] چنین کسی باشی [illegible] آب روی [illegible] بدست آر تا کسی باشی شیخ ابو سعید [illegible]

گفت [illegible] اگر [illegible] کرامات و در

[illegible] باشند و علم آن [illegible] است [illegible]

از [illegible] است که [illegible] ایشان از [illegible] استدلال [illegible] کنند

بر سبیل [illegible] و چون [illegible] یقین باشند وقوع [illegible] موافق

[illegible] ان فی ذلک لآیات للمؤمنین قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم خلق [illegible]

قطعة [illegible] قال النبی صلی الله علیه [illegible]

وقال علیه السلام [illegible] ودانست بعلوم

طبیعی [illegible] طبیب [illegible] فی بعض [illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] درست [illegible] آید و آن [illegible] یونان [illegible]

امثال ایشان کتب ساخته اند و اهل [illegible] آن باب [illegible] است و جمعی [illegible]

[illegible] بیان [illegible] آدم [illegible] قابل [illegible] جمعی [illegible] اتفاقی [illegible]

داخل [illegible] خوش و امثال آن [illegible] کرده

[illegible] رسول [illegible] وقت هجرت [illegible] مدینه [illegible] شنید که یا سالم [illegible] شنید [illegible]

[illegible] شنید که یا [illegible] حاصل [illegible] آن بود که سلامت [illegible] رسید

[illegible] فرو [illegible] اسباب [illegible]

و آن [illegible] صورت [illegible] یافت [illegible] مناسبت [illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

وقطعا [illegible] عظیم دارد و [illegible] است [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

بیان [illegible] زن [illegible] جوان [illegible]

[illegible] و بسبب [illegible] مباشرت [illegible]

[illegible] علم [illegible] شرع [illegible] تمام است [illegible] فرو [illegible]

و مقدم است و پیش‌ها را [illegible] کرده است در این معانی [illegible] و [illegible]

و طالب [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] از معانی [illegible] که [illegible]

[illegible] و معنوی [illegible] که [illegible] و [illegible] معانی [illegible]

تا این معانی که ذکر رفت [illegible] و این [illegible] توفیق [illegible] مقصود [illegible]

مقصود [illegible] باشد [illegible] معانی آن [illegible]

و [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] جسمانی و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]

که [illegible] از پادشاهان ایران [illegible] که [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible] طول عمر [illegible]

هند [illegible] و [illegible] رای هند [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] کرد [illegible]

[illegible] و [illegible]

و در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] اسما [illegible] معانی النجوم [illegible]

لا [illegible] منها الا الطول [illegible] جهان [illegible]

[illegible] کرده است [illegible] سال [illegible]

حق سبحانه و تعالی تمام ... از توفیق این سعادت ارزانی کناد و بحث ... [illegible]

[illegible] ... چون [illegible] ... [illegible]

در بیرون ... مشتاقان ... [illegible] ... قابل ... [illegible] ... ملکوت ... معنی

عرش ... [illegible] ... [illegible]

وحدت و ... و اثبات ... [illegible] ... [illegible]

در ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

از ... [illegible] ... [illegible]

... جسم ... [illegible] ... روح انسانی ... [illegible]

... فنا و زوال ... [illegible]

... [illegible] ... شرح ... [illegible]

... سؤال کنند

چون ... گفته ... مصطفی علیه السلام ... روح ... [illegible]

کیفیت آن ... [illegible] ... [illegible]

... و محققان گفته اند که ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... که ... و ... [illegible] ... کیفیت آن سلطان ... [illegible]

که آن سلطان ... جسم ... و در جسم ... زوال ... اگر در جسم بودی ... [illegible]

که جسم [illegible] ضعف و قوت و زوال و فنا بودی و او را [illegible] خود [illegible]

دیگر [illegible] چون [illegible] در راه [illegible] مستغنی باشد و چون [illegible]

باشد و [illegible] و چون [illegible] زوال [illegible] بی‌نیاز [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible] که [illegible] از این [illegible]

از چون و [illegible] در آنچه از کل [illegible] مقصور نشود [illegible] عشق [illegible]

چون [illegible] عشق [illegible]   [illegible]

و چون [illegible] اگر چون [illegible] در گردش [illegible]

[illegible] کاری [illegible] و [illegible]

[illegible] و این همه [illegible] هر دو [illegible]

و تحقیق [illegible] خدای [illegible] مو [illegible]

میکشی

[illegible] آید

و [illegible] طلب [illegible]   در طلبت [illegible]

مشاهدت [illegible]   ساعتی [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] دست [illegible] که [illegible]

[illegible] اگر [illegible] که [illegible] بودی [illegible] هستی و [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] و [illegible]

و [illegible] او [illegible] گروه و [illegible]

رفتا بسوی اندرون خانه [illegible] بر [illegible] دیدیم [illegible] مثال [illegible] گنج درخت [illegible] و بیکار دیدیم

از دیر بودی بهر یک شغال [illegible] چه هم می یابی اگر حقیقت حال باشد و [illegible] کردی تو [illegible]

از تو [illegible] معرفت و [illegible] تحقیق کرده و [illegible] شیخ [illegible]

مرحوال [illegible] ولاح صباح و گشت [illegible] خطاب [illegible]

در [illegible] علیک [illegible] و جاه [illegible] منتهی [illegible]

[illegible] کریم [illegible] بوده [illegible] شنیدم [illegible]

از [illegible] چو بیرون شدم [illegible] و [illegible] دل در [illegible]

و آنرا دو جهت است یکی در عالم معنوی روحانی و بدان اعتبار [illegible] و دوا یکند

و آنرا قوت نظری و عقلی گویند و دوم در عالم سفلی جسمانی و بدان [illegible]

قوت عملی اثری خواهند و [illegible] نفوس [illegible] و [illegible] در [illegible]

و ظهور اعمال کرده و [illegible] حاصل میکرد [illegible] غالب صفت ملکی [illegible] روحانیه

و نفس [illegible] کسب [illegible] و [illegible] جسمانی و نفس [illegible]

[illegible] معنوی [illegible] غالب کرده و هرگاه [illegible]

قوت نفس [illegible] باشد [illegible] کرد [illegible]

حال کرده و دنیا پرستی [illegible] و [illegible] قوی [illegible]

جانب [illegible] باشد و [illegible] آدمی [illegible] زبان [illegible]

باشد و [illegible] دنیا [illegible] در هر حال [illegible] بود [illegible]

[illegible] علیه و آله و سلم چون نظر در باطن خود و درون دیگران کردند [illegible]

و چون ندانند ظاهر خود و دیگران نگاه نتوانند داشت و چون در باطن نگرند

ظاهر دیگران نظاره کنند و خود معزول گشته باشند و آدم چون الله را بالطبع و چون عهد ظاهر شود

و باطن دیگران نگرند گفت ای چون مرده باشد ... مقدم بدان که ظاهر و باطن

جمله بهشت جای کند دنیا ضد آخرتست و هر او زنده در دنیا آخرتست و دنیا عاقبت آن

بود و با آن دارد و آن باید و بودن دارد در ملک دنیا و آخرت

آخرت ... ترسناک بلکه از بهر آن که این جا رسیده ام و رسول صلی الله

علیه و آله و سلم بر این معنی فرمود

در ... که ... می‌شود آن

شیخ ما ابوسعید ابوالخیر را قدس سره پرسیدند که پیغمبر گفته است که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر

و تو درین ناز و نعیم و من درین محنت و بیم چون باشد شیخ فرمود که صدق یاران را نیز از

نعمتی که جهت او بهشت است ... این ... زندانست با آن بهشت زندان دارد

در ... جحیمی که جهت تو مهیا شده این تو را بهشت و ارد ... میان ... تا نگردد

آنکه ... الدنیا مزرعة الآخرة ... دنیا ... خوبی و ...

دنیا ... و آخرت ... بر ... بر ... برده است و ... که ...

... مشغول ... شناخت ... و ... تعالی ... خوان کرد

و اگر ... هیچ ثمره ندهد و بدین ... شناخت ... تعالی بر همه کس فرض است و شناخت

بر شناخت نفس خود موقوفست و ... هیچ آفریده که معرفت حق رسیده

بتواند رسید چنانکه در کلام مجید از آن خبر میدهد

[illegible] علیه السلام [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

و [illegible] رسید [illegible]

[illegible]

[illegible]

و نوح علیه السلام [illegible]

ابراهیم خلیل [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] داود علیه السلام [illegible]

[illegible] انا جعلناک خلیفة فی الارض و [illegible] سلیمان [illegible]

لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی [illegible] و عیسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

از این مرتبه [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال علیه السلام [illegible] المعروف [illegible]

همین بود [illegible]

که ظرف وجود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باری تعالی است لاجرم او واجب الوجود [illegible]

و [illegible] در بیان [illegible] مثال آن [illegible]

[illegible]

حقیقت [illegible] از دست [illegible]

[illegible]

[illegible] و بعضی [illegible]

[illegible]

هدایت یافتند

چون معلوم شد که ماسوی همه آفریده خداست [illegible]

که [illegible] و خالق همه یکی است و آن خدای تعالی است [illegible] واجب الوجود

[illegible] قدیم باشد [illegible] زوال و فنا [illegible]

[illegible] زوال و فنا [illegible]

[illegible] البته صانعی باید [illegible] بقدر فهم و عقل [illegible]

حق [illegible] اگرچه [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ودر سعادت [illegible] سعید [illegible] زیاد نموده و گفته

و چنانکه در اوایل [illegible] بر علم الهی و [illegible] افتاده [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] چنانکه رسول [illegible] علیه السلام فرموده

ستفترق امتی [illegible] و سبعین فرقة الناجیة منهم واحدة [illegible]

[illegible]

[illegible] چنانکه گفته‌اند [illegible]

[illegible] هفتاد و دو [illegible]

[illegible] هفتاد و دو [illegible]

[illegible] هفتاد و [illegible]

[illegible] گر نبی گوید و گرنه تو [illegible] باش [illegible]

مردم [illegible] شقاوت [illegible] دو صورت [illegible] حقیقی و آن [illegible] چنانکه [illegible]

علیه [illegible] و [illegible]

می‌آید

شقاوت عارضیست و آن چنانکه در اوایل سعید بوده و بسبب اعمال شقی شده و آن [illegible]

بحرمت این علم مشغول شود و از هوس جهان باز رود و آنچه مطلوب بود در جهان شود و [illegible]

ملکی بهر [illegible] و آنکه [illegible] بدین سبب او بود   بزرگی از اهل

دل قطره است [illegible] ای دل از علم حق اگر پاک شوی   تو روح مقدسی بر افلاک

شوی [illegible] عرش است نشیمن تو شرمت ناید   که ساکن خطه خاک شوی   و چون

از این سبب عمل صالح میتوان یافت آن عمل [illegible] مشغول گردد [illegible] مستقیم

و چون آنکه تحقیق رساند و نفس کلمه طیبه بود و چنانکه در قرآن مجید است

و در این عمل [illegible] حاصل بود [illegible]

[illegible] باشند هر که [illegible] شود و [illegible]

[illegible] در خواب [illegible] از این صنف [illegible]

[illegible] غالب گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] و چون [illegible]

[illegible] علم [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

و علم دیگران [illegible] نسبت بعلم [illegible] و علم [illegible] از علم خدا [illegible]

و چنانکه [illegible] بود [illegible] شود [illegible] باشد و [illegible]

شود و [illegible] گردد [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible]   صورت [illegible] شود و [illegible]

قوت صفت دوستی وحدت دوئی مرتفع گردد که وحدت نماید چو ماند دوئی

مگر گفتی که گفت است در وی که التوحید اسقاط الاضافات لاجرم ظاهر وجودش حجة

الحق علی الخلایق باشد و این مقام اقطاب اولیا و عظام است چنانکه رسول علیه السلام از حق تعالی

حکایت کرد بی سمع و بی بصر و بی نطق و بنیاد عمل صالح بر گرسنگی و ریاضت و خوف بالکلیه

یعنی نفس را آرزوها نادادن و بر نایافت آرزوها خو کرد و حریص گردانیدن و از بیم قهر خدا

گریان داشتن و از ثواب و جزا نومید ناشدن حق تعالی میفرماید

زیرا که کار بخوف و رجا باتمام میرسد و بی مجاهدت و ریاضت هیچ مرتبه و منزلت

حاصل نشود و هیچ نخوردن صفتی از صفات خدا نیست و در کلام مجید می آید

و شیخ جنید بغدادی رحمه الله گفت الجوع طعام الله فی الارض فهو ثقتها

سالک را قدر سیری و پر خوردنست و حق تعالی در حق جمعی پر خواران میفرماید

هر که کم خورد و کم خسپد و نخفتن هم صفتی از

صفات خدا نیست و پیوسته در عمل صالح

قرآن را نام خود سازد که رسول فرمود القرآن حبل الله المتین لا یشبع علی عجائبه و لا یخلق من

کثرة الرد من قال به صدق و من حکم به عدل و من عمل به رشد و من اعتصم به فقد هدی الی

صراط مستقیم و در سلوک پیوسته مرگ را بیارد و امید بکیفیت حساب و خود تصور نکند تا در عمل صالح

کسالت ننماید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید

و باید که از متابعت شیطان باستیفاء لذات نفسانی

در حسب بشر دیدار رسول [illegible] نموده [illegible]

و چند اگر سالک بدین صفت آید ممکن باشد که ذوق و شوق او بیشتر [illegible] باید [illegible] [illegible]
[illegible] وجود و یاران در درون [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible]
گرد و دفع [illegible] [illegible] رشته شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اخلاص بی اعراض از ریاضت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عجیب افتد و قوله تعالی

و در معنی دیگر ذکر [illegible]

و رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] افضل الذکر لا اله الا الله [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ذکر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ذکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زبان [illegible] که سالک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ذوق [illegible] و ذکر باید چنان که در [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] افزاید و [illegible] خلوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در خلوت [illegible] [illegible] روی نماید و کشف حقیقی پدید آید [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] ذکر رسول [illegible] علیه السلام [illegible]
و این از ذکر [illegible]

و [illegible] در [illegible] حق تعالی از عالم [illegible] و ملکوت و لاهوت [illegible] [illegible]
[illegible] رسول معروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و در مقبول کند سالکان را و در آیه با رهنمود و دیگر مواضع خواهد گفت که مرتبهٔ [illegible] انجامد

پذیرد و بعضی [illegible] پیوسته سلوک را باید کرد اگرچه [illegible] بر این [illegible] و انتظار [illegible] سلوک [illegible]

خواهد داشت [illegible] رسیده در ره [illegible] بهترین صفت [illegible] عشق [illegible] در مواضع [illegible]

بودن [illegible] مردم [illegible] بودن و عشق [illegible] خود [illegible] و معنی

[illegible] صدای [illegible] عظمت و دیدن و محبوب [illegible]

مردم [illegible] شفقت [illegible] بستن [illegible] و [illegible]

[illegible] مواضع [illegible] بر کسی [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] ساختن و با احوال [illegible] از احوال [illegible] محبت و [illegible]

[illegible] و [illegible] و کلام انبیا و اولیا و مشایخ بسیار [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] و [illegible] تدبیر [illegible]

[illegible] و [illegible] افضل [illegible] سفیان [illegible]

[illegible] قدر [illegible] چه کسی [illegible] و [illegible]

[illegible] و تا سالک [illegible] در دو [illegible]

شوق [illegible] طلب [illegible] کند [illegible] و حصول [illegible]

[illegible] دو [illegible] و [illegible] عشق [illegible] حدیث

عشق [illegible] حق تعالی [illegible] خود [illegible] و [illegible]

و در [illegible] آن صفت [illegible] عشق دارد [illegible] اعمال الهی و [illegible]

و آن حسن ذات است و آنکه نسبت به خود تعلق دارد حسن صفات است به این کمال [illegible] عشق [illegible]

به وجود عشق دارد نسبت در حصول و وصول بدان کمال [illegible] آن [illegible] مستغرق [illegible]

جمال الهی یافت چه که میان حسن و کمال فرقی نبود و آنکه به عشق [illegible] بود [illegible]

مستغنی بود و عشق را چون بی او قرار [illegible] [illegible]

[illegible] از عصمت [illegible] [illegible] عالم [illegible]

گشت لاجرم [illegible] حرکت [illegible] [illegible]

[illegible] نمی تواند رسید و قابلیت آن جز آدمی نبود و دل

[illegible] و چون روح انسانی [illegible]

[illegible] حاصل گشت و بنا بر این معنی گفته اند

فلولاکم ما عرف الهوی • فلولا الهوی ما عرفناکم • و در عجم گفته اند بیت

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی • چندین سخن نغز که گفتی که شنیدی • ور باد نبودی که

سر زلف ربودی • رخساره معشوق بعاشق که نمودی • و عشق دو گونه است

حقیقی و مجازی و عشق مجازی اهل دنیا را بود [illegible] حاصل شود و بقا

لذت آن زوال [illegible] لذت [illegible] و حقیقی [illegible]

[illegible] رسد [illegible] عشق

[illegible] گفته اند العشق محبة مفرطة [illegible] از محبت و معرفت [illegible]

[illegible] عشق [illegible] و از اینجا گفته اند

[illegible] عشق [illegible]

مقام نیست [illegible] عشق [illegible] روی نماید [illegible]

اگر چه [illegible] مناسب با [illegible]

عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible] آید [illegible] از عراقی [illegible]

[illegible] مطلوب [illegible] عاشق [illegible]

به صفت [illegible] کرد چنانکه عراقی فرموده [illegible] از صفای می و لطافت جام

درهم آمیخت رنگ جام و مدام همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

و چون [illegible] طریق عشق [illegible] از عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible] از عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible] عاشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیغو و بجهده نه تیغ رفسده فیها اختلاف و تا مذکر فیها اختلاف او دو شاه و بسیار من [illegible]

نقصان یافت زدود بپرداخت

[illegible] دفتر پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

چون حیوانات و اوزان را آثار مشق در صلح روحانی [illegible] نظر بر لطف شمار [illegible]

از [illegible] و [illegible] خوانده [illegible] رده و ماحوال [illegible]

[illegible] و توی نباشد در غرب [illegible] و هر چند [illegible]

[illegible] از این مقولات [illegible] نسبت با مدلی [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] نسبت [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] و گل نشاه [illegible]

و [illegible] چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

و تعالی [illegible] و کرم [illegible]

چند صنف اند که در صورت خلقت با انسانی مشابهت [illegible]

اگر چه بعضی [illegible] انسانی بر [illegible] و بدین سبب بعضی [illegible]

[illegible] در [illegible] و نطق صنف [illegible] دم [illegible]

[illegible] و چون حروف [illegible] مناسبت [illegible] و انسان [illegible]

[illegible] آورده که در [illegible] جزایر [illegible] نوع مردم [illegible] چهره [illegible]

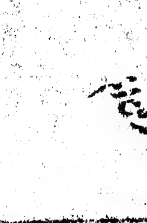

[illegible]

[illegible] کسی را نه بینی تو از پیدا و ال [illegible] چنین است [illegible]

در عجایب المخلوقات آمده که بجزایر بحر چین گروهی سرخ چهره اند و قدشان [illegible]

[illegible] از تیزی گفتار فهم نتوان کرد و ایشان [illegible]

[illegible] فروشند و آهن در عوض [illegible] و در جزایر بحر زنگ نیز همچنین گروهی [illegible]

[illegible] و ایشان را هر سال با عزانیق محاربه باشد و عزانیق بسیار از ایشان [illegible]

[illegible] در عجایب المخلوقات آمده که گروه گلیم پوش از تخم [illegible]

و مقام شان بجوار یاجوج و ماجوج است و گوشهاشان چنان بزرگ است که [illegible]

[illegible] و ایشان را [illegible] گلیم پوش میخوانند این روایت ضعیف است [illegible]

معتبر [illegible] پسر یافث بن نوح است و جد مغولان بوده است و مقام شان [illegible]

بوده و در دروازه کنه کون [illegible] گوش از دیگر آدمیان بزرگتر است [illegible]

که این نام بر ایشان اطلاق [illegible] و صاحب عجایب المخلوقات [illegible] گلیم پوش [illegible]

[illegible] در قلم آورده بود و اکنون اکثر [illegible] در تحت فرمان [illegible]

[illegible] دین اسلام مشرف گشته اند [illegible] و ایشان [illegible]

و حاکمان [illegible] امیران کشورگشا [illegible] و بعضی از آن قوم [illegible]

و عبادت یزدانی و طلب [illegible] درجه عالی حاصل کرده اند و سرآمد زمان [illegible]

[illegible] شده و گلیم پوش گروهی اند بر آن صورت که صاحب عجایب المخلوقات گفته [illegible]

قابیل بن آدم علیه السلام اند و از دین بهره ندارند و در حد شرقند [illegible]

در جزایر بحر چین و زنگ گروهی سیاه چهره قوی هیکل پر قوت مردم خوارند و ایشان را [illegible]

جزایری

و مسکن ایشان در پس آن سد [illegible] است که در آخر زمان نزدیک ظهور قیامت بیرون آیند
و خروج ایشان نشانه بزرگ بود از آثار وقوع قیامت و ایشان [illegible] تصغیر [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] زنان ایشان [illegible] و بعضی سپید [illegible] و بعضی [illegible]
و صورت ایشان خوب است اما [illegible]
و آن چهار [illegible] و [illegible]
آن مواضع [illegible] ایران [illegible] و بیشتر [illegible] این [illegible] احوال [illegible]
اما چون [illegible] قیامت [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] علیه [illegible] آن مواضع نوشتن [illegible] است [illegible] احوال
[illegible] و [illegible] و ذکر این مواضع [illegible] در قرآن و حدیث [illegible]
منها قوله تعالی

و در مواضع [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] است
مسجد الحرام و مسجد الاقصی و [illegible] الکعبه المعظمه [illegible] خانه کعبه در مسجد الحرام است
و آن مسجد در شهر مکه است و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دوم است طولش [illegible]
و عرضش از خط استوا [illegible] و [illegible] که در [illegible]
و در [illegible] که طرف شرقی آن کوه ابوقبیس و کوه قعیقعان است [illegible] ابوقبیس [illegible]

و طرف غربی کوه شاه و کوه [illegible] و این کوه [illegible] مشهور [illegible] و [illegible] و کشتی [illegible]
[illegible] و آمد و طرف شمالی است و طرف جنوبی [illegible] بزرگ است و [illegible]
[illegible] اند و [illegible] و عالی [illegible] مهتاب [illegible] و [illegible]
و [illegible] منسوب [illegible]

[illegible]

[illegible] و الارض [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] علی [illegible] و [illegible] و لولا [illegible]
[illegible] وادی [illegible]
بیت الحرم و [illegible] و این طایفه [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] کوه [illegible] افتاده
و بران کوه برف [illegible] و [illegible] اینجا [illegible]
و [illegible] آدم [illegible]
[illegible] سراندیب هبوط کرد [illegible] و [illegible] اردبیل [illegible]
[illegible] و [illegible] از بهشت [illegible] آدم [illegible]
[illegible] یکپاره [illegible] با [illegible] کشتی [illegible] که آنجا
بیت المعمور بود [illegible] آدم علیه السلام [illegible] و آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] و زمان طوفان [illegible] شد [illegible] که [illegible]

از آنجا حجر اسمعیل بیاید و ستاده در آن شکاف افتاد و او را الزام نمود تا حجر و اسمعیل از پیش

ساره دور گشتند و او بغیر آن جا نشسته و بنشسته ابراهیم آن زمین عاطل بود و بلند است حجر

بطلب آب بر آن کوهها میدوید و میدید اکنون آن وادی بن بر گلوی او فرستاده و اسمعیل

میگریست و پاشنه پا بر زمین میزد [illegible] از زیر پاشنه او آب [illegible] زمزم [illegible] حجر پاره پاره [illegible]

آن آب بند کرد و [illegible] که اگر حاجر آن آب را [illegible] رود جاری بودی

از همه [illegible] بزرگتر و گفته اند که اگر [illegible] آنجا کافر [illegible] آن آب رود جاری

بودی [illegible] شب رفتند [illegible] چون آب پیدا شد قوم جرهم

بیامدند و اسمعیل [illegible] پرورش یافت [illegible] اسمعیل [illegible] مردی رسید فرمان

حق تعالی ابراهیم و اسمعیل را [illegible] خانه کعبه [illegible] کوه [illegible] معظمه

و [illegible] حجر الاسود [illegible] و تا در رکن خانه نهادند و آن [illegible]

بمقدار نیم گز [illegible] و در روایت [illegible] که [illegible] مردان [illegible]

[illegible] قال [illegible]

روایة فی الحجر الاسعد [illegible] یوم

[illegible] ولسان [illegible] قال [illegible] ان الحجر الاسود

یحشر یوم القیمة و له عینان [illegible] و لسان یتکلم به و یشهد [illegible]

علی [illegible] چون [illegible] آن را

مردم [illegible] و آنچه [illegible]

[illegible] حکایت آن [illegible]

که جای است عبد المطلب جد رسول صلعم بجانب دیگر [illegible] کرده و در اینجا مشهور است که دفن [illegible]

است [illegible] و قریش با [illegible] نزاع کردند [illegible] [illegible] است و اینجا [illegible]

و [illegible] دارد و دو [illegible] یازده [illegible] است و [illegible] ساخته اند و دوازده [illegible]

[illegible] از چوب ساج که [illegible] اند و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هزار [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مذهب حنفی اند و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول از راه مدینه تا [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم از راه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سیم

از راه مصر و شام تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چهارم از راه یمن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] پنجم از راه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ششم از راه طایف تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هفتم از راه عراق و مشرق تا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هشت بیست است که دوازده فرسنگ میمی بود و جهت نشستن وران دور امیال حجاج [illegible]

حرم و درخت و گیاه حرم ... در خود را خارج حرم ... میقات ... و در عشه امیال [illegible]

چهار دو آب روان باشد و در حوالی ... که ... سنگ ... [illegible]

و میمی بود و ... مسجد الحرام ... ایشان ... از ... حجاج بود و خانه کعبه در میانه

آن محل است و آنکه در جای ... بلاد و به میان ... جهت مناسبت ...

... مسجد الحرام ... به بعدی ... به طرف ... و ... شمال ...

بر طرف شرقیست ... و در عهد رسول صلی الله علیه و سلم ... بنا ... کعبه ...

... خانه کعبه ... که ... جهت ... الله کعبه را ...

... و ... آن کشتی را غرق کرده ... آن چوبها را ... و ... آن ...

بر ... خانه کعبه را ... مسقف کردانیدند و چهار ... در ... نقش و ... کردند

و رسول را ... حکمی ... حجر الاسود را بیرون خانه کعبه در رکن

عراقی ... بلندی ... از ... قامتی تا دست ... و آن رکن ... شرقیست

و مقابل زمزم ... و رکن ... شامی گویند و رکن ...

غربیست رکن ... و ... جنوبی است رکن یمانی گویند و ... خانه کعبه

... شد ... بقره ... که در ... زمزم ...

... چوب ... دیوار کعبه ... کرده بود ... کرد و ...

کعبه را ... و دو در کرد ... و حجر الاسود را در اندرون خانه ... شد و ...

چون رسول ... حجر الاسود ... خانه کعبه ... کرده ... حجاج

هم در طرف جنوب [illegible] از بیرون [illegible] و دیگر مصلا بطرف شرقی مسجد الحرام [illegible]
در [illegible] مسجد الحرام است [illegible]
و [illegible] است [illegible] اول [illegible]
در [illegible] و [illegible] بطرف [illegible]
بجهت آن نام مشهور شده و بعضی گویند بجهت نام [illegible] آن کوه [illegible] است و نام آن [illegible]
[illegible] و در کلام مجید [illegible] بسیار آمده است
[illegible] و در [illegible] روایت [illegible] علیه [illegible]
وقوع [illegible] خواهد بود [illegible] خواهد آمد [illegible] و در میان [illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
و مسجد [illegible] هم بطرف غربی مسجد الحرام است [illegible] هم بطرف غربی مسجد الحرام [illegible]
[illegible] و مسجد [illegible] هم خارج حرم است [illegible] اول [illegible]
[illegible] و در آنجا [illegible]
[illegible] ظهر و عصر [illegible] و در آنجا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام آمد [illegible] و آن [illegible]
[illegible] میان [illegible]
[illegible]
[illegible] و در راه [illegible] است [illegible] برنگاه

بیت

[illegible] بود آنجا مهران آدم [illegible] و [illegible] حبش

[illegible] مدفون است و [illegible] صالح پیغمبر علیه السلام و [illegible] تبریز [illegible]

[illegible] و غربی [illegible] بوده اند [illegible] در حرم [illegible] خفته اند و [illegible]

رسول علیه السلام که از خدیجه [illegible] پیش از هجرت متوفی شد [illegible] خفته [illegible]

[illegible] بطرف شمال [illegible] در [illegible] آنجا [illegible]

و [illegible] و [illegible] است و [illegible] اکابر [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] فی الحدیث [illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible]

بودند [illegible] کردند [illegible]

[illegible]

[illegible] در کعبه [illegible]

یعنی [illegible] الی یوم القیامه [illegible]

جدول [illegible] شرح [illegible]

سلطانیه [illegible] دار الملک [illegible]

[illegible] دمشق [illegible] تبریز [illegible] دار الملک [illegible]

[illegible] دار الملک [illegible]

[illegible] دار الملک [illegible]

[illegible] ششصد و هفتاد و پنج فرسنگ کابل [illegible] پانصد [illegible]

[illegible] ششصد و [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] پانصد و پنجاه فرسنگ [illegible] طرف [illegible]

[illegible] مدینه تا [illegible] هشتاد [illegible] فرسنگ [illegible] مدینه [illegible]

پنجاه فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] دوازده [illegible]

[illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible]

فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] ششصد و پنجاه فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] براه بغداد دشت قبچاق [illegible]

ودیگر [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] بمدینه رفت [illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible] صد [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible] معلوم گردد [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible] و روضهٔ رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مدینه [illegible] و آن شهر
اول شهریست که رسول علیه السلام آنرا مدینه نام نهاد و از اقلیم دوم است طولش [illegible]
و عرض از خط استوا [illegible] بعضی گفته اند آنرا [illegible] نهاده اند و [illegible]
الاقالیم گویند [illegible] و آن دیگر از [illegible] در [illegible] کوه [illegible]
[illegible] رود [illegible] و راه [illegible] از آنجا [illegible] و طرف غربی [illegible]
شمالی کوه [illegible] در [illegible] و در طرف جنوبی [illegible]
علیه السلام [illegible] تا [illegible] فرموده [illegible] آنجا
در عرض [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شهر [illegible] و [illegible] کثیر بود و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] وارد و [illegible]
[illegible] دیگر ولایات [illegible] مردم آنجا اکثر [illegible] و [illegible]
مدینه احادیث بسیار روایت شده [illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] المدینه [illegible] [illegible]
[illegible] الا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیش از وصول رسول علیه السلام بآنجا مکانش نخلستان بود ... [illegible]

... از اوقات از قوم ... در آنجا ... [illegible]

... و اقرباء مسجد ... قبله ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت مصطفی صلی الله علیه

و آله و سلم و در آن ... [illegible] ... و بعد از آن

داخل مسجد ... [illegible] ... حضرت ابو بکر صدیق

... [illegible] ... اگر ... مسجد ... و آن

موضع ... رسول علیه السلام ... مسجد ... [illegible]

... بر آن بنا ... [illegible]

... و سقف از چوب ... ولید بن عبد الملک ... [illegible]

... محمد بن ... [illegible] ... و مأمون خلیفه ... [illegible]

دا... طول آن مسجد ... و عرض ... [illegible]

... و اطراف آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آن مسجد ... رسول علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... ملک ... [illegible]

... [illegible]

برعقب او امیرالمؤمنین ابابکر و عمر رضی الله عنهما نزد روضه رسول بیرون از روضه و حجره ...
باز هشت در یک قدم رسانیده و دو [illegible] به [illegible] تا رکن ... پیدا شده و در آن ...
دور از آن بیت که گذشته در مدفن و در حرم رسول الله صلعم انتشار یافت ... آن ...
... و بیست کرده و چهار روز در هوا ... [illegible] احدی عشر
... بوده و ... اسمعیل بن ... و ... رسول الله صلی الله علیه و سلم که ... ابراهیم
مشهور ... و در ... فرموده ... در ... و در آن شهر ... در مدینه ...
شرقی شهر است و در قبور ... ابراهیم ابن رسول ... صفیه ... و ...
علی و امیرالمؤمنین حسن بن علی و عباس بن عبدالمطلب و امام زین العابدین و امام جعفر صادق
و در شهر ... او ... در سال ... رسول ... و ...
... [illegible] ... احدی ... ابراهیم ...
... [illegible] ... الذی ...
انگشتری رسول از دست عثمان در آن چاه افتاد ... برده و ...
... قبله و ... [illegible] ... بوده و ... آن ...
... بهتر بوده ... [illegible] ...
و آن ... بزرگ بوده ... و ... نام ... و در ... بسیار ...
... بوده ... [illegible] ... بزرگتر ...
و ... [illegible] ... بوده ...
و ... آن فرموده و ... ایشان در کوه ...

چنانکه حق تعالی میفرماید [illegible] و در آنجا چاهی بود و در کاه [illegible] ایشان [illegible]

صالح علیه السلام با گوران آنجا حق تعالی میفرماید [illegible]

و [illegible] بلیغ بر امیر المؤمنین علی وقف بوده بعد از وی اولادش بتصرف داشتند و دیه

[illegible] که حضرت رسول چون بصلح [illegible] فرموده بود و در زمان [illegible]

بخشیده بود و بعد از وفات رسول فاطمه و امیر المؤمنین علی خواستند که [illegible]

[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] صالح [illegible] و سلم [illegible] پیغمبر [illegible] که قال [illegible] علیه السلام

و دیه [illegible]

با قلعه قیدار [illegible] رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و گفت

و مواضع [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] چهار [illegible]

بر سه مرحله [illegible] و کوه [illegible] که سنگ [illegible] از آنجا آرند [illegible] بر سه مرحله [illegible]

[illegible] و [illegible] ابوا که [illegible] رسول آنجا مدفون شد بر راه مکه است و بر چهل و چهار فرسنگی [illegible]

مرحله جحفه که میقات [illegible] فرسنگی او بسوی مکه است و [illegible] موسی علیه السلام براه مصر و شام است

تا [illegible] مرحله و [illegible] صور [illegible] چهل فرسنگ [illegible] چهل فرسنگ است و [illegible]

[illegible] آن مسجد در شهر اورشلیم است و آن شهر را بعربی بیت المقدس

و بسریانی ایلیا خوانند از ولایات شام است و زمین فلسطین و اقلیم سیم است [illegible] از جزایر

[illegible] و عرض از خط استوا [illegible] بر بلندی افتاده است [illegible]

باید رفت و در کتاب [illegible] قتیبه آمده که وهب بن منبه گوید که [illegible] علیه السلام [illegible]

یعقوب را فرموده که دختر خال خود لاثان بن ناصری بن ارو را در نکاح آورد و ابراهیم
مهم عازم خانه حال شد و در راه شبی بمرحله اورشلیم بخواب دید که بر فراق او دری از آسمان
گشوده شد و نردبانی بران نهاده و فرشتگان از و فرود می آمدند و بالا میرفتند و حق
تعالی بدو وحی کرد و فرمود انی انا الله لا اله الا انا الهک و الله اباک ابراهیم و اسحق
و اسحق و قد ورثت هذه الارض المقدسة و ذریتک من بعدک و بارکت فیک و فیهم
و جعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معک حتی اورکه الی هذه المکان فاجعله بیتا
فیه و ذریتک فقال انه بیت المقدس و بدان سبب آن زمین را قدس خوانند و یعقوب جلاء وطن
در کنعان مقام کرد و کنعان را بر فرشتگی انجاست بعد از آن بنی اسرائیل آنجا شهر اورشلیم
و تختگاه آنجا بردند چون روزگار بر آن داود علیه السلام رسید حق تعالی او را خلافت داد
چنانکه در کلام مجید می آید

در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از و پسرش سلیمان علیه السلام باتمام
رسانید طول آن مسجد و عرض بود و از تاریخ
اتمام عمارتش تا اکنون دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال و گفته اند سلیمان علیه السلام
بتماشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد عزرائیل بفرمان خدای تعالی در وحش قبض کرد و او
همچنان ایستاده بود تا بعد از یکسال که دیوان عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه چوب
خورده عصا بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد در زمانی که بخت النصر ملکین یحیی پیغمبر
علیه السلام بیت المقدس را خراب میکرد و آن مسجد را نیز خراب کرد و عزیر پیغمبر را علی آنجا گذر
افتاد و آنرا خراب یافت بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدای تعالی این مسجد و شهر را بازی

[illegible] و در کتاب [illegible] اقلیم آمده که [illegible] [illegible] آن [illegible]

گویند [illegible] علیه السلام [illegible] بود [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] و شرح قسمت ربع مسکون [illegible] ایران [illegible] است [illegible]

گویند حکیم هرمس [illegible] الحکمه [illegible] که [illegible] حکیم [illegible]

[illegible] بخشش [illegible] است [illegible]

میان [illegible] و دوم [illegible]

[illegible] است کشور ایران [illegible] کشور روم [illegible]

کشور ترک و چین [illegible] و بعد از آنکه فریدون مملکت

را میان سه پسر خود بخش کرد [illegible] تقسیم کرد قسم شرقی را بتور داد و قسم غربی را بسلم [illegible]

[illegible] کهتر ایرج را داد [illegible] و ایران [illegible]

[illegible] شعرای عرب [illegible] قسمت [illegible]

[illegible]

[illegible] و آنچه [illegible] ایرج [illegible] کشته [illegible] و آن [illegible]

این [illegible] ایران [illegible] منسوب است [illegible] ایران [illegible]

که به هوشنگ مشهور است و او نیز ایران نام داشته اما صحیح [illegible] فریدون [illegible] مشهور است [illegible]

عرب گویند که نوح علیه السلام ربع مسکون را منقسم [illegible] بر پسران [illegible]

آنچه [illegible] بخش شمالی [illegible]

است و اهل یونان گویند [illegible] ربع مسکون را [illegible]

شرقی آن را آسیا خوانند و غربی آن [illegible]

[illegible] و شمالی [illegible]

[illegible] از [illegible] شرقی و شمالی [illegible]

بخش [illegible]

زمین [illegible]

و آن ایران [illegible] چین و ماچین و هندوستان [illegible]

ربع مسکون [illegible] بخش [illegible] و آن [illegible]

بخش شمالی را [illegible] و آن [illegible]

و ماچین است و بخش غربی را [illegible] خوانند قوم [illegible] بخش [illegible]

مشرق [illegible] بخش [illegible] مشرقی شمالی [illegible] قوم

[illegible] بخش [illegible] شمالی مغرب را [illegible]

بخش [illegible] مغرب و جنوب [illegible] قبطه [illegible] بخش

ما بین [illegible] خوانند یعنی میانه ممالک [illegible] ایران است غرض آنکه [illegible] ایران [illegible]

ربع مسکون [illegible] و [illegible] اطراف آن [illegible]

زمین ما موجب شرح ما قبل [illegible] در ربع مسکون است از حد مغرب [illegible] و طول ما کثر

آن از صد و عرض [illegible] اقصی [illegible] مشرق است و در عرض بیشتر بلاد آن از اقلیم سیم و چهارم

اندکی از اقلیم [illegible] دوم [illegible] افتاده است و مشرق آن موجب [illegible] و از [illegible] است

و آن [illegible] طول است تا ایران [illegible] و آنرا [illegible] مسافت ما بین الطولین [illegible]

ایران [illegible] اسطرلاب [illegible] باشد که [illegible] بطلمیوس [illegible] صد و چهار و [illegible]

چنانچه [illegible] صد و [illegible] و شش [illegible] ابو عباس [illegible] صد و [illegible] هفت و [illegible]

و بحسب [illegible] چون [illegible] سلطانیه [illegible] چهل و شش [illegible] و از [illegible]

تا [illegible] صد [illegible] از جهات [illegible] و آنرا

عرض [illegible] عرض [illegible] و آنرا [illegible] عرض [illegible]

[illegible] که عرض ایران [illegible] باشد با اسطرلاب [illegible] باشد و بحسب بطلمیوس

صد و [illegible] و شش [illegible] صد و [illegible] و [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] دو [illegible] و [illegible] و از [illegible]

و از [illegible]

تا سلطانیه

[illegible]

[illegible]

و این [illegible] طول

طول و عرض [illegible] اسطرلاب

عرض ایران [illegible] و طول [illegible] عرض [illegible]

واقع [illegible] که در شرح ربع مسکون [illegible]

و [illegible] مرتبه [illegible] است [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] ایران زمین را حد شرقی ولایت سند و [illegible] و [illegible] دریا و [illegible]

و حد [illegible] و [illegible] و حد غربی ولایت روم و [illegible] و حد شمالی

ولایت [illegible] از روس و [illegible] و چرکس و [illegible] و بلغار و دشت قبچاق و خوارزم

و [illegible] و فرنگ [illegible] میان این ولایت و ایران زمین [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] جیحون [illegible] که [illegible] و حد جنوبی [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] طرف یمن و [illegible] شام و طرف [illegible] دریای [illegible] فارس [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] و [illegible] ولایت [illegible] ایران [illegible]

بود و [illegible] ایران [illegible] و [illegible] شرقی ایران [illegible]

بود و [illegible] شد از [illegible] قسمت ایران زمین [illegible]

جنوب و مغرب [illegible] طرف [illegible]

[illegible] ربع مسکون [illegible] سه طرف دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible] طول و عرض [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] و ولایت عراقین و آذربایجان و [illegible]

[illegible] و تمام کردستان و [illegible] و مازندران و طبرستان و [illegible]

[illegible] روی [illegible] شمالی از [illegible] سوی [illegible] بود و [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] در [illegible] بود و [illegible] و [illegible]

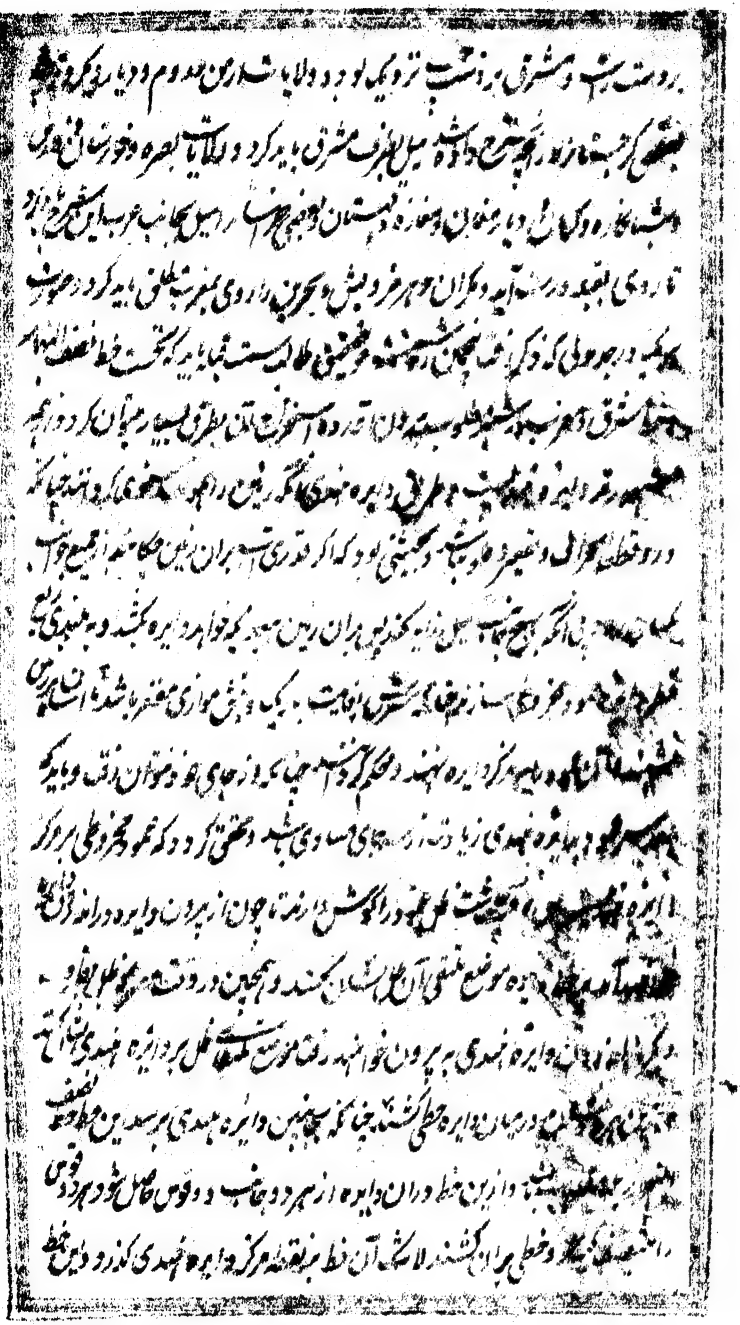

جهت سمت خط نصف النهار و شرق و غرب در عرض بود و اگر طول و عرض بلد مطلوب مثل
طول و عرض مکه و ردد بود و هیچ طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه بود در سمت قبله میان
مغرب و شرق افتد و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله میان جنوب
و مشرق باشد و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه بود و عرض کمتر از عرض مکه باشد سمت
قبله میان شمال و مغرب افتد و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه بود و عرض بیشتر بود سمت قبله
میان جنوب و مشرق باشد و بعضی از ... در ... بود ... بمعرفت سمت قبله و ...
حل آن سمت بنا ... عبد الرحمن ... و جدولی ترتیب کرده اند
و سمت قبله اکثر مواضع بی تعب ... از آنجا معلوم میتوان کرد و طریق ... جدول ...
سمت قبله ... چنان بود که فاصل میان طول مکه و طول شهر مطلوب
بگیرند و همچنین فاصل میان عرض مکه و عرض شهر مطلوب بگیرند و فصل میان الطولین را
طول جدول و فاصل میان العرضین در عرض جدول در آورند آنچه مقابل هر دو ...
در موضع مشترک بود درجه ... انحراف سمت قبله بود از خط ...
و دقیقه بود پس اگر طول و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود مقدار آن
انحراف از نقطه جنوب دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است ... دایره هندی
بشمارند و در جانب مغرب بموضع که برسند میان آن نقطه و مرکز خطی وصل کنند آن خط سمت
قبله آن موضع باشد و ... بر آن خط ... گشته و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول
و عرض مکه باشد مقدار انحراف سمت از نقطه شمالی در دایره هندی ...
بشمرند ... سمت قبله ... و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرض

... بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق ... بشمرد این قدر ... معرفت سمت قبله ...

وجه معرفت طول بین البلدین ... معرفت سمت قبله گردیم ... و ... ایران ...

... [illegible] ... الطول ... و عرض ... و ... شهر ... [illegible]

و عرض ... تفاوت ما بین الطولین ... و ما بین العرضین ...

تفضیل ما بین الطولین از طول ... دوایر ... و تفضیل ما بین العرضین از عرض ...

... [illegible] ... حقیقی جمع کرده شد ... [illegible]

و قوس ... انحراف سمت قبله ... از نقطه جنوب ... طول ... عرض ...

... از طول ... عرض ... در دایره ... از نقطه جنوب ... [illegible]

انحراف ... و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم سمت ... [illegible]

در دایره هندی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] شهنشاهی [illegible] و حقوق دیوانی آن

[illegible] سلطنت [illegible] به حسب [illegible] معمول [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] نوشته [illegible]

یکهزار و هشتصد [illegible] تومان بوده و بعد از آن [illegible]

جمع دو هزار و صد تومان [illegible] می‌رسد و اکنون [illegible]

و [illegible] لشکر [illegible] از ربع [illegible] و در ممالک [illegible] سال

پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سلاطین [illegible] زیرا که در [illegible]

[illegible] مشرق [illegible] جمیع [illegible] مملکت [illegible] چهار صد [illegible] هزار [illegible]

[illegible] بوده [illegible] اکنون [illegible]

باشد و [illegible] پادشاهی [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

بوده [illegible] جهان [illegible] قیاس توان کرد [illegible] دولت

[illegible]

[illegible]

[illegible] هر روز [illegible]

[illegible] سبحانه و تعالی [illegible] مملکت ایران

و سایه [illegible] سلطان [illegible] ابد الدهر از [illegible]

و خصوصیات آن ... تمام و مساوی بود دوم کرامت و منبع جود ... [illegible]

[illegible] و رسالک الممالک ... آورده که عراق عرب را دل ایرانشهر خوانده‌اند و چون آن مملکت

و ... است شرح آن اولی بود در صورت الاقالیم ... چون عراق عرب [illegible]

زمین افتاده از ... مقدم داشتن بهتر ... و تخفیف ... امیرالمؤمنین علی ... و از خلفا

آنجا ... و ... خلافت آل عباس بوده آمده ... صد و ...

تا بیابان نجد و دریای فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته ...

طولش از ... تا عبادان صد و بیست و پنج فرسنگ و عرض آن از ... تا ...

بیابان ... و سنگ در عهد خلافت امیرالمؤمنین عمر رض که عراق عرب ... [illegible]

کرده مساحت ... آن ... کرد و بعد ... شمار ... جریب ... [illegible]

حساب کرده ده هزار ... هشت ... و هر ... جریب ... و هر جریب [illegible]

... ایشان ... صد ... هزار جریب ... باجهت ... [illegible]

ده هزار فرسنگ ... حاصل توانند ... [illegible]

... اتفاق افتاده ... آن دیار ... بیابان

بطلیح ... و خراب ... توانند بود و آن مساحت که در عهد عمر رض ... [illegible]

هر زمین مزروع و مغروس بوده ... که آب بدان مشرف بوده بدان سبب این اعداد

... و عمر رض بر هر جریب زمین گندم که ... چهار درم و بر جو ... دو درم و ... [illegible]

درم و ... نخل ... شمرده ... و بر رز و میوه هشت درم خراج معین کرد و اهل ذمه

... پانصد هزار آدمی برآمدند و ایشان را سه مرتبه معین کرد اعلی چهل و هشت درم

[illegible] هزار [illegible] کرده [illegible]

و مبلغ آن [illegible] و [illegible] صد و بیست و هشت [illegible] هزار [illegible]

دو هزار و [illegible] صد [illegible] و سه تومان [illegible] باشد و در [illegible]

و در [illegible] سیصد تومان [illegible] تفاوت [illegible]

[illegible] هزار [illegible]

سه [illegible] سیصد و [illegible]

[illegible]

چهار [illegible] هزار [illegible]

دو [illegible] تومان [illegible] وقت [illegible]

که در [illegible] هزار [illegible]

در [illegible]

داشت [illegible]

اکنون چون [illegible] را [illegible] با آبادی [illegible] نمانده [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

می‌نویسیم و اگر چه [illegible] حروف اول الف [illegible] نوشته [illegible] شهر کوفه از حروف [illegible]

از حروف [illegible] اما چون کوفه دار الملک [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] است [illegible]

از آن پس بمملکت شده و مقر خلافت بنی عباس بوده ابتدا بنای آن ... کرده تا به عهد
... حروف ... و در ... است ... مقرر است که اول دار الملک ...
... و بعد از آن ... از اقلیم سیم است ...
... و ... آن ... و در ... است ... و از روی اتفاق ...
و ... این شهر ... است لاجرم از اهل آنجا ...
... با اهل بیت رسول ...
... کوفه ... ساخته بود ...
... در عهد خلافت ... و وقایع ...
... در ... امیر المؤمنین ... و ...
آن را کوفه ... مسجد جامع ...
و ... از ... که در آن است ...
و از ... و ... دیگر ...
... جایی دارد و تنوری که آب طوفان در عهد نوح علیه السلام از آنجا برآمد و ...
... و فار التنور ...
... امیر المؤمنین علی ... مسجد ...
... و در آن مسجد ... مردم روی ...
کوفه ... و امیر المؤمنین علی در آنجا چاهی حفر فرمود و در همه شهر کوفه آب چاه تلخ است
و آب آن چاه شیرین است همه کوفه بغیر از آن چاه آب شیرین نمی‌باشد و در دیگر چاهها آب تلخ ...

و در مسجد او منارهای جنبان است در عهد سلطان ملکشاه سلجوقی آنرا ... که در راه کوفه مشهد

منارهٔ کج شده چنانکه پنداری از زمین برجسته بود و پنداری افتاده و از حال آن مناره پرسیدند

گفتند که امیرالمؤمنین علی ... بدین موضع رسید ... تواضع کرد ... او اشارت کرده و تا

همچنان مانده و بطرف غربی کوفه بهشت فرسنگی در صحرای کربلا امیرالمؤمنین حسین ع

و شهدا آنجا مشهور ... جائی ... است ... که در گرد ... السعید ... کل ... اند و ... بسته اند

... خراب شد ... آورد و ... که ... عمارت آن مشهد ... عضدالدوله

دیلمی ... و ... آن قبر ... قدم قبر ... است ... امیرالمؤمنین

... کرد و در آن ... [illegible] ... علیه ... و ... است

و ... [illegible] ... طرف شمال ...

... [illegible] ... مشهد ... اکنون ... کرد او در ...

زیارتگاه ... [illegible] ... مشهد ...

و ... [illegible] ... اقلیم ... ام البلاد ...

... و ... دجله ... [illegible] ... و ...

... و ... در ... [illegible] ... غربی ...

دو ... [illegible] ... از توابع ... و کسری انوشروان

... [illegible] ... آن ... بود و ... بود و ...

آن شد و ... از عرب ... الاسلام ... ابوجعفر المنصور ... علیه

غلات ارزانی [illegible] اتفاق افتاده و در آن وقت میرزا [illegible] بود [illegible] به میوه‌های آن

به جز [illegible] بسیار نیکوست چون خربزه [illegible] و انار [illegible]

[illegible] اما آنچه [illegible] باشد سخت نیکو می‌آید و چند [illegible] دیگر [illegible]

نیکو می‌آید [illegible] که [illegible] نیکو [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] بسیار باشد و [illegible] بیان میکرد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible] شهر [illegible] و آن [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] بنظر آید [illegible]

[illegible] و در [illegible] مردم

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] روز [illegible] کردن [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] و زن [illegible]

[illegible] و زبان [illegible] شهر [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] که [illegible] اهل بهشت و [illegible] حضرت [illegible] والد و

مزار اقوام و دیگر اولیای [illegible] و [illegible] خوانی [illegible]

و [illegible] از خواص بغداد [illegible]

انچه [illegible] و برکات [illegible] آن [illegible] متبرکه [illegible]

و مزار [illegible] شیخ [illegible]

امام [illegible] و مشایخ [illegible] بغدادی و [illegible] معروف کرخی [illegible]

و همچنین [illegible]

[illegible]

و در [illegible]

[illegible] فرسنگی [illegible] شیخ [illegible]

دیگران [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] دو فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible] هشت فرسنگ [illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible] پنجاه و هشت [illegible] فرسنگ حلوان [illegible] دو فرسنگ [illegible]

هست و دو فرسنگ [illegible] این شش فرسنگ [illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible] دو فرسنگ [illegible] واسط [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

خواهد شد و [illegible] بغداد [illegible] شعرای عرب و عجم [illegible]

[illegible] الدین [illegible] آن [illegible]

جهود است و منزلهای آنجا بلند است و بعضی [illegible] و اهل آنجا سیه چرده اند و زبانشان
عربی و پارسی نزدیک به هم [illegible] ولایات بسیار از توابع آنجاست و معظم آن [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] آن [illegible] است و [illegible] [illegible] و [illegible] طول آن از [illegible]
[illegible] و عرض از [illegible] و در فضیلت [illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] حقوق و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رایج بود [illegible] [illegible] دیوان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و هوای [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب روان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] و عرض [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اقلیم چهارم آب و باد و هوا [illegible] [illegible] [illegible] شهری [illegible] [illegible] از [illegible]

و زرد و بلوچستان بسیار دارد و خندق دارد و هوای آن ... [illegible] و سیصد و چهار ... اقلیم

سیوم است و شهرهای ... طولش از جزایر خالدات ... [illegible] و عرض از خط استوا

[illegible] ... و سیصد ... [illegible] ... و در جوار او شهری ... [illegible]

و ... [illegible] ... و ... [illegible] ... غربی ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... اکثر ... [illegible]

... [illegible] ... طولش ... [illegible] ... عرضش ... [illegible]

اهل بغداد و زبان ایشان عربی ... [illegible]

... [illegible] ... محمد بن ... [illegible]

و ... [illegible] ... آن ... [illegible]

از اقلیم چهارم است ... [illegible] ... طولش از جزایر خالدات ... و عرضش از خط استوا

... [illegible] ... و در ... [illegible]

اکابر ... [illegible]

و ... [illegible] ... از اقلیم ... [illegible] ... عراق ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... [illegible]

و ... [illegible] ... بوده و در آنجا ... [illegible] ... بهرام ... [illegible]

بوده ... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible]

والله ... [illegible] ... تعالی ... [illegible] ... تمام ... [illegible] ... بوده

و حقوق دیوانیش هفت تومان و سه هزار دینار است [illegible] قصبه [illegible] و آن اکنون

معتبر و دیهی [illegible] است آب [illegible] بر آنجا گذرد و دویست موضع از توابع آنست حقوق

دیوانیش یک تومان و دو هزار و دویست دینار است [illegible] در تواریخ [illegible] است و از جمله

[illegible] سه [illegible] جبل [illegible] خوانند و آن قصبه [illegible] است و دیههای معتبر دارد قریب

[illegible] و جاهای [illegible] است و [illegible] دیگر و آنرا [illegible] بغداد است حقوق

دیوانی آنجا سه تومان و چهار هزار دینار [illegible] از اقلیم چهارم [illegible] شهری

[illegible] و هوای او خوش [illegible] و دیگر [illegible] و در حوالی آن [illegible] حقوق

دیوانیش هفت تومان [illegible] دینار است [illegible] بیستون [illegible]

و معبد [illegible] دارد [illegible] از اقلیم سیم است و از [illegible]

عرب است انوشیروان عادل [illegible] بر شکل انطاکیه [illegible]

است بر آب نهروان و محصولاتش [illegible] و از حقوق دیوانیش یک هزار و پانصد دینار است

از اقلیم چهارم است بر جانب شرقی دجله افتاده [illegible] و بعضی عمارات [illegible] در غربی آن بر جانب

غربیست [illegible] [illegible] عمر [illegible] [illegible] دار الملک بوده

[illegible] بود و چون [illegible] خوشترین بلاد عراق عرب بود و آنرا سر من

رای خواندندی [illegible] المعتصم [illegible] محمد بن هارون الرشید تجدید عمارات آن شهر کرد

و آنرا دار الملک ساخت و بمرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول عمارات آن بود و اکنون در عرض

یک فرسنگ [illegible] [illegible] خاک [illegible] و آنرا [illegible]

بر آنجا کوشکی [illegible] بلند [illegible] جامع [illegible] که [illegible] گردد [illegible]

حاضر شود و آب [illegible] و شیرین [illegible] و نخل [illegible] تمام [illegible] جای خود [illegible] اما [illegible]

در [illegible] و [illegible] آب شیرین [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] تمام [illegible] و [illegible]

از [illegible] و حقوق دیوانی [illegible] و [illegible] تومان [illegible]

بود و [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] اخراج کرد و [illegible]

و [illegible] و حقوق دیوانی آنجا [illegible] تومان بود [illegible] شهری [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] بر طرف

و [illegible] و [illegible] و نخلستان بسیار دارد [illegible] و [illegible] محکم [illegible]

[illegible] و [illegible] آب [illegible] و [illegible]

[illegible] بستان و نخلستان بسیار دارد و میوه‌ای [illegible] و [illegible] هوای [illegible] معتدل [illegible]

درخت جوز و [illegible] و [illegible] و میوه‌ای [illegible]

در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

بر طرف دجله افتاده است و غالب [illegible] عربی است و نخلستان بسیار دارد و [illegible] هوایش [illegible]

عفونت [illegible] و حقوق دیوانی آنجا [illegible] مقرر است [illegible] عراق عرب [illegible]

[illegible]

و به پوشنگ ... [illegible] ... بزرگ شد بعد از عراق [illegible]

[illegible] ... باز عراقی یافت [illegible] ابو [illegible]

و [illegible] دوازده هزار [illegible] و از [illegible]

[illegible] شهر [illegible] و ولایت [illegible]

و [illegible] در [illegible] از توابع ری [illegible] حد [illegible] متعلق به ولایت

گرفته و [illegible] اند [illegible] [illegible] آب [illegible] ده [illegible]

[illegible] و در [illegible] و ولایت [illegible]

[illegible] و [illegible] پانصد [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] یکصد و [illegible] هزار [illegible] بوده و اکثر [illegible]

[illegible] و مردم [illegible]

[illegible] و [illegible] بوده [illegible]

[illegible] و [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] و [illegible] مردم [illegible]

و [illegible] اند تا [illegible] شهر [illegible]

از صد هزار [illegible] تمام شهر [illegible] یافته [illegible]

[illegible] ملک [illegible] و [illegible] کرد و [illegible]

و [illegible] الدین [illegible] هرگز [illegible] شد [illegible]

و [illegible] در میان کوه [illegible] از جانب عراق بیابان [illegible] و [illegible]

الدین [illegible] بر روی [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] فخر الدین [illegible] بعد [illegible] و [illegible] بابای [illegible]
[illegible] و [illegible] ملکان [illegible] در کنار سیاه آب [illegible] و [illegible]
و در [illegible] آن [illegible] نیشابور [illegible] فخر الدین [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] در [illegible] و [illegible] از [illegible]
جمال الدین [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible]
سلطان ابو سعید [illegible] و [illegible] بهادر خان [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] چون [illegible] و [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] در [illegible] و [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] ملک [illegible] شهر کرده و دیگری [illegible] از آن [illegible] شهر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] نوشته [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] ولایت [illegible] و [illegible] آن [illegible] فیروزه [illegible]
و [illegible] ده [illegible] ولایت [illegible] و [illegible] نیشابور [illegible]
[illegible] فیروزه [illegible] بهرام [illegible] فیروزه [illegible] و اکنون فیروزه از آن [illegible] معدن [illegible]
نعمت [illegible] بسیار بود و [illegible] و [illegible] بود و قحط [illegible]
اتفاق [illegible] و [illegible] ولایت [illegible] ارزاق بسیار و [illegible] میوه های [illegible]
[illegible] و [illegible] و انگور [illegible] میوه های [illegible]
و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه اثنا عشری اند الا [illegible] و [illegible]

و اهل آن موضع را بجهت آن سبب توهم حیرانی نبوده و رونق از آن باغها و فواکه مذکور شد و از

اکابر و اولیا بسیار شده اند چون ابو القاسم [illegible] و شیخ [illegible] و ابو سعید [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] شیخ جلال الدین ابو اسحق و [illegible] و [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] داخل آن تومان است [illegible] تومان [illegible]

قصبه [illegible] خوش [illegible] است و [illegible] حاصل [illegible] آن [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] و الحال [illegible]

[illegible] و [illegible] خوش [illegible]

و در محصول [illegible] میوه [illegible] آن [illegible] شیعه [illegible]

غالب [illegible] اول این تومان [illegible]

و درین [illegible] ایراق [illegible]

و [illegible] و درین تومان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] تمام [illegible]

[illegible] روش [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] وفات [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] و آتش [illegible]

[illegible] سر و [illegible]

عیب در میان شهر شاپور بود و الان فیه ... شکست تاریخ عمارت آن ... نیز شکست

ستون‌ها را به ... بسیار ... تاریخ عمارت ... به جهت ... آن ... به ... ستون ...

عثمان ... برادر را در ایشان ولید بن عقبه الاموی و سعید بن العاص الاموی را با ولایت ...

... را مردم ... کردند و شورش کردند و الهادی پسر موسی بن المهدی ... آن ...

... موسی ... مبارک ... بزرگ ... و مبارک ...

الرشید رسید ... بزرگ ... بالمره ... خود ...

... و ... بود ... وقت او ... رسید ... موسی ...

در ... مردم ...

منظم شد ... اسمعیل بن ...

و ... ولایت ... بود ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... تجدید عمارت ... کرد

... به روایت عمر عبدالعزیز

[illegible]

[illegible]

و قال عمر بن عبد العزیز اللهم لا تمتنی حتی تجعل لی فی احدهما ...

و جهت خود در آنجا عمارت عالی ... به محله ... و ... اکنون ... آباد

و شکرآباد و سیاه دهن و سرسان و شهرستانک و شرف آباد و فرکده و یامرین از توابع آنند

این ولایت را [illegible] تومان و نیم حقوق دیوانی است ابهر از اقلیم چهارم است طولش از

جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible] کیخسرو بن سیاوش کیانی

ساخته بود [illegible] داراب بن داراب کیانی [illegible] و بعد از آن اسکندر رومی

باتمام رسانید و بر آن قلعه قلعه دیگر بهاء الدین حیدر [illegible] اتابک [illegible]

ساخت [illegible] موسوم کرد و بر روی آن [illegible] مقدار پانصد گام [illegible]

[illegible] دروازه است و از [illegible] بر [illegible] در ولایت قزوین میرود

[illegible] میوه دار آن بسیار است [illegible] اما [illegible] نیکو بود [illegible]

امرود [illegible] و الوی [illegible] نیکو است و مردم آنجا سفید چهره و شافعی مذهب

[illegible] غالب بود [illegible] شیخ ابوبکر [illegible]

[illegible] حقوق دیوانی آن شهر [illegible]

[illegible] ولایات [illegible] گیلان

و جنگلها در کوهستان سخت افتاده و هر ولایتی در حکم حاکمی علیحده باشد و آن حاکم خود را حاکمی

و مردم [illegible] جنگی و مردانه باشند اما چون زبان [illegible] بیرون [illegible] نشوند [illegible]

کوهی [illegible] آن ولایت [illegible]

[illegible] آن جبال [illegible]

دیلمان [illegible] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات [illegible] عرض از خط استوا

باقی [illegible] معلوم نیست [illegible] آن [illegible] و [illegible] قریب [illegible]

و کم از بیست هزار دینار نبوده و اکنون بیست و هشت هزار و مردم آنجا مذهب اهل سنت و جماعت دارند

و اکثر ایشان خواهند که بسبب نسبت کنند اما اهل رود و ناحیت خود را به آنها نسبت کنند

ری و بر راه دین می آشیند حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است [illegible] و از اقلیم چهارم است

طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible] دور شهرش ... گام دور

خواهند و باروش ده هزار گام است و در قرب منزل شهرست هوایش معتدل است و آبش از رود

که از آن شهر می آید و در آن ده ساله بر شهر و رود می آید دو رود و نیز در آن صحرا

انجیر و انگور بسیار بود و در روزگار پادشاهان و پیش از آن آباد بوده و حاصلش میوه نیست و اهل

از آن و مردم آنجا از شافعی مذهب اند بر خط آن شهر راه بغداد که در حدود اقلیم چهارم

بر سبیل غلبه است و در آنجا در جانب ان پهلوی کاروانسرا است و از قرب آن مسجد دینی از شهر

مسقط عبدالحمید شیخ الحقیقه زنجانی و عبدالعزیز و عبداللطیف و عیسی بن علی و قبور دیگر

حقوق دیوانیش دوازده هزار دینار تمغا و از آن است و حقوق دیوانی ده هزار و هشت هزار

دینار مقرر است و در آن محله و نواحی او آثار [illegible] از اقلیم چهارم است و شهری وسط

طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible] و در اول ایران زمین

بحیره بوده و در شب ولادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب آن بحیره فرو نشست و آن

جا شهر ساخته بود و بر آن زمین شهر ساختند و بانی آن شهر [illegible] بطالع عقرب و در شهر

جامع ساخته اند و آن را بار نیز یافته بود و صاحب سعید خواجه ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین

ساوجی در آنجا در آن عمارت کرد و آب از رود آن شهر از نهر است و در آن رود هفت هزار و دو

ذراع عمق است و پیش از صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد صرف کرده و رود آن را که در شهر است

نشین بوده [illegible] [illegible] [illegible] معمول بود [illegible] پیدا کرده [illegible]

بوده [illegible] توابع [illegible] [illegible] مردم [illegible] حدود [illegible] [illegible] [illegible]

کوه [illegible] کرده و [illegible] [illegible] و مردم [illegible] [illegible] [illegible] مذهب [illegible]

در ولایت [illegible] و [illegible] معمول [illegible] [illegible] خواهند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قصبه [illegible] بزرگ و [illegible] [illegible] [illegible] بزرگ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] آب هر یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] زیاده [illegible] و چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معمول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از توابع آن بوده [illegible]

معمول [illegible] شده بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بوده و مردم آنجا [illegible] مذهب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولایتی

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و نام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و قصبه [illegible] [illegible] کوهستان [illegible] شده [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن ولایت [illegible] [illegible] مذهب [illegible] [illegible] [illegible]

... مسافت دو فرسخ ... بوده هوایش بسردی مایل است و آبش از رودی که ...

... است و از حدود ... می‌آید ... و میوه اندکی ... و مردم ...

... [illegible] ... آن ... بیشتر ... و ...

... [illegible] ... اقلیم ... [illegible]

... [illegible] ... از اقلیم ... [illegible] ... از ... اعمال ...

... [illegible] ... از ... و رودخانه ... بیشتر ...

... [illegible] ... و مردم آنجا سنی ...

... [illegible] ... و آبش از ... و ولایت ...

... [illegible] ... و ...

... و دیوار این ولایت ... قزوین ... [illegible]

... است ... از ... [illegible] ... اعمال ... [illegible]

... [illegible] ... و حاصلش غله و میوه ... و بستان ...

... [illegible] ... سه هزار ... [illegible]

... [illegible] ... از اقلیم چهارم است

طولش ... [illegible] ... و عرض ... [illegible]

... [illegible] ... ده هزار ... از رودی قزوین ...

معتدل است و آبش از رودی که ... [illegible] ... و بستان ...

... [illegible] ... و اندکی شوری ...

[illegible] و پنجم [illegible] خوانده‌اند و اول [illegible] گفتندی و از آنجا [illegible]

گفته و عرب معرب کرده [illegible]

و مردم [illegible]

[illegible] حقوق دیوانی [illegible]

[illegible] از اقلیم [illegible] طولش از جزایر خالدات [illegible]

[illegible]

[illegible] از اقلیم چهارم است [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن ولایت [illegible] و عرض از خط استوا [illegible]

[illegible]

مردم آنجا شیعه [illegible] اند [illegible]

[illegible] حقوق دیوانی آن ولایت [illegible]

از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از

خط استوا [illegible] هارون الرشید ساخته [illegible]

[illegible] آن کوه چشمه [illegible]

[illegible]

[illegible] حقوق دیوانی آن [illegible] از اقلیم [illegible]

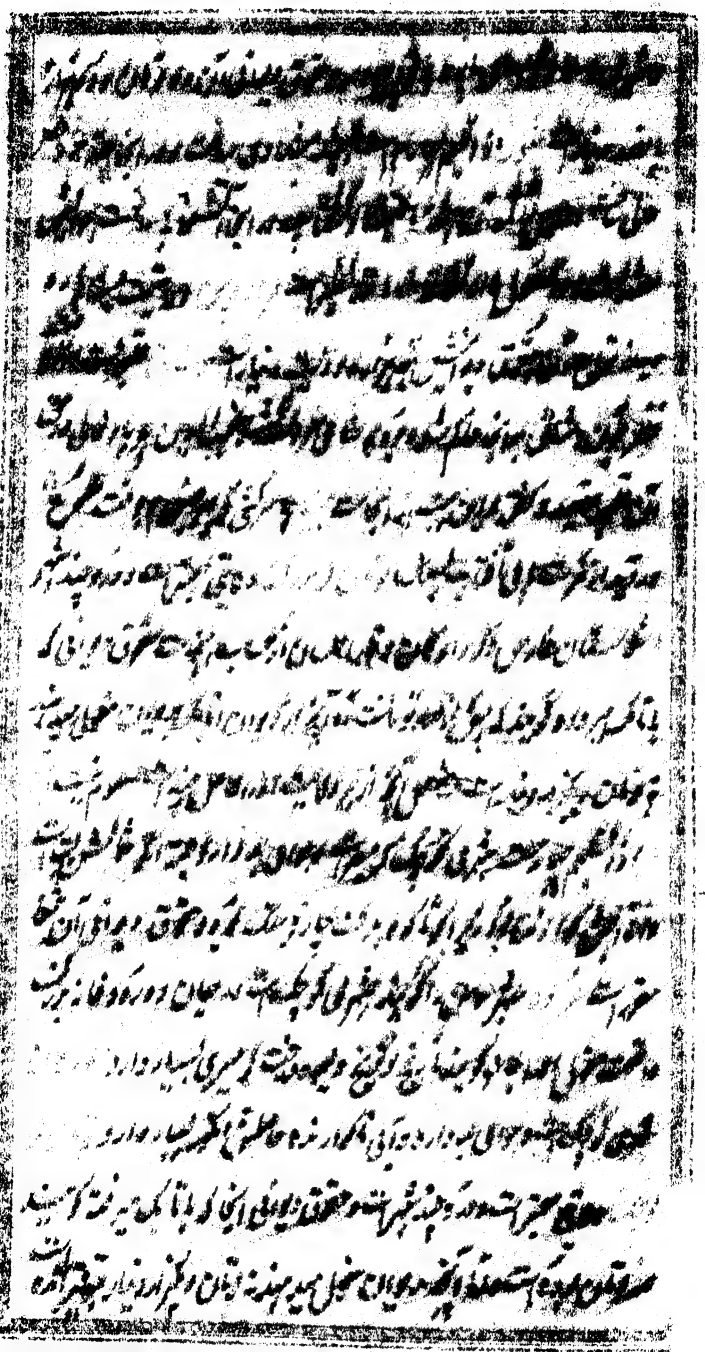

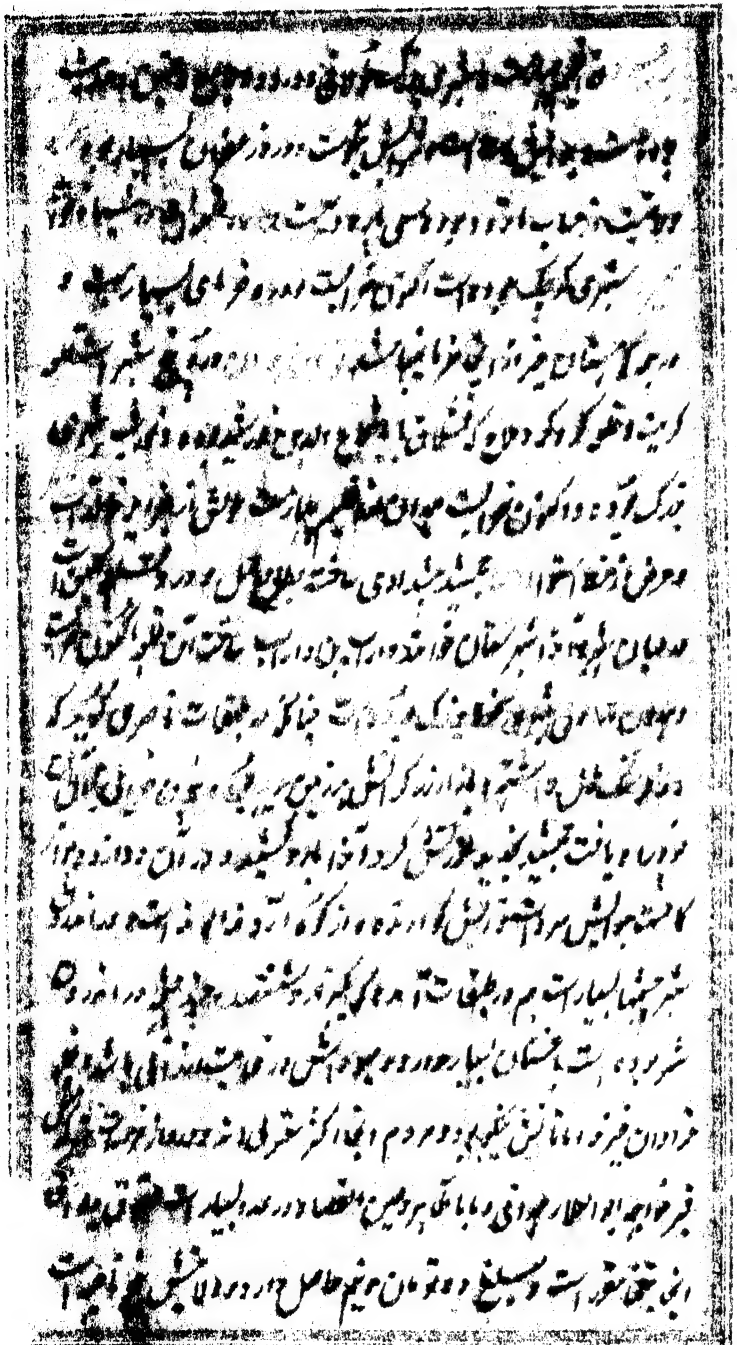

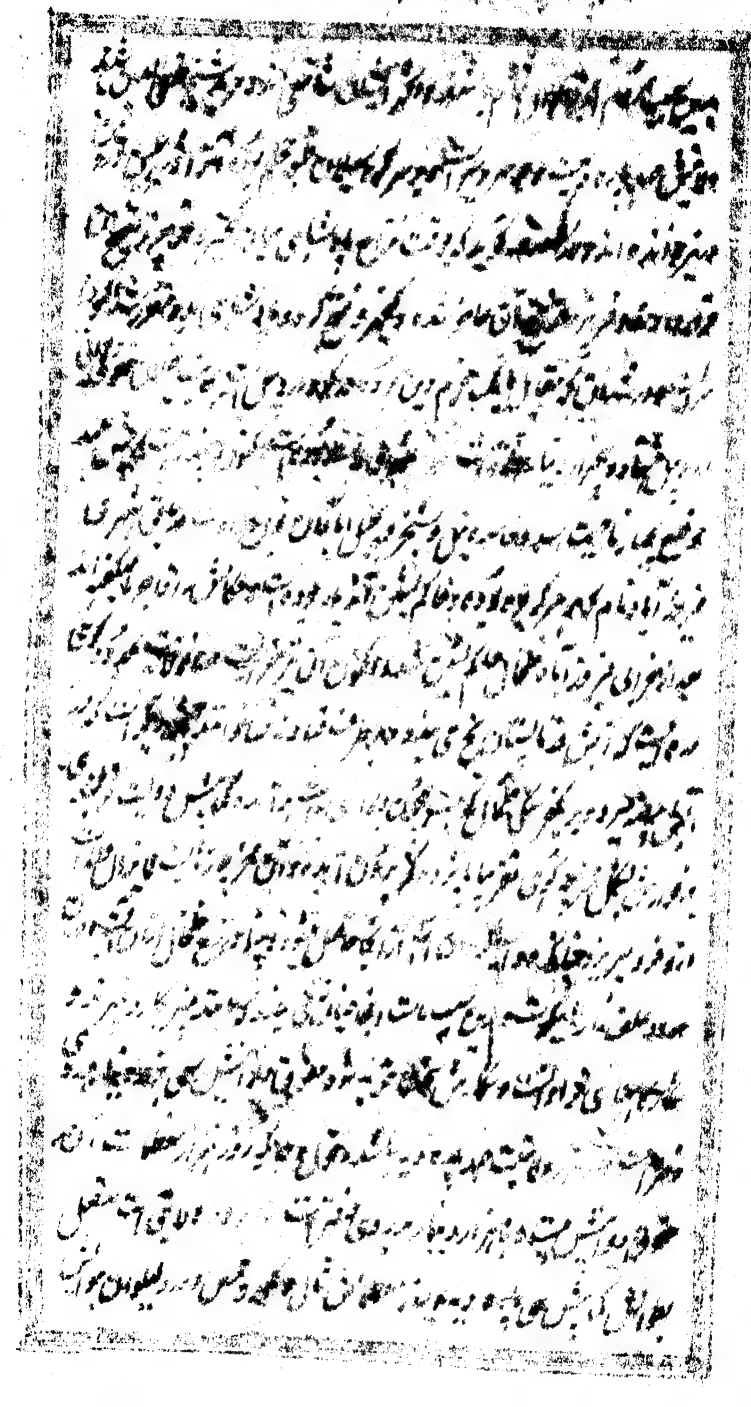

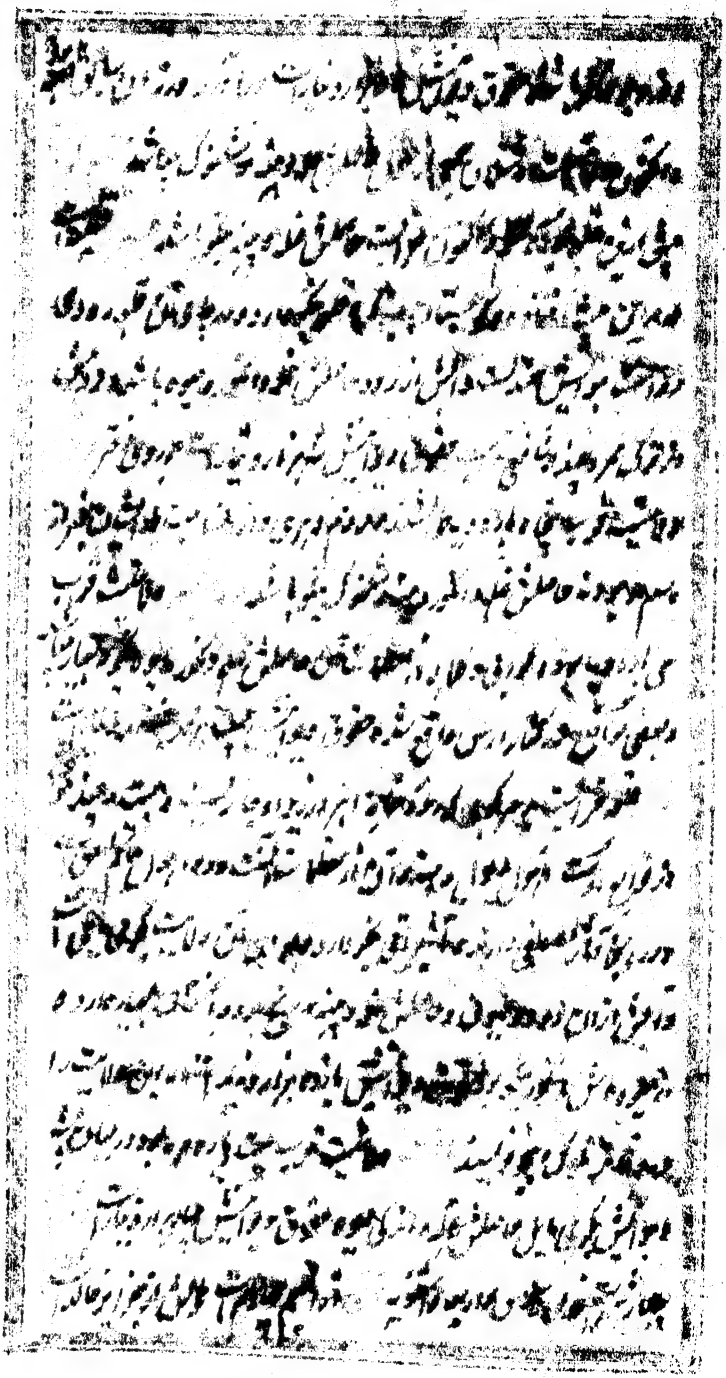

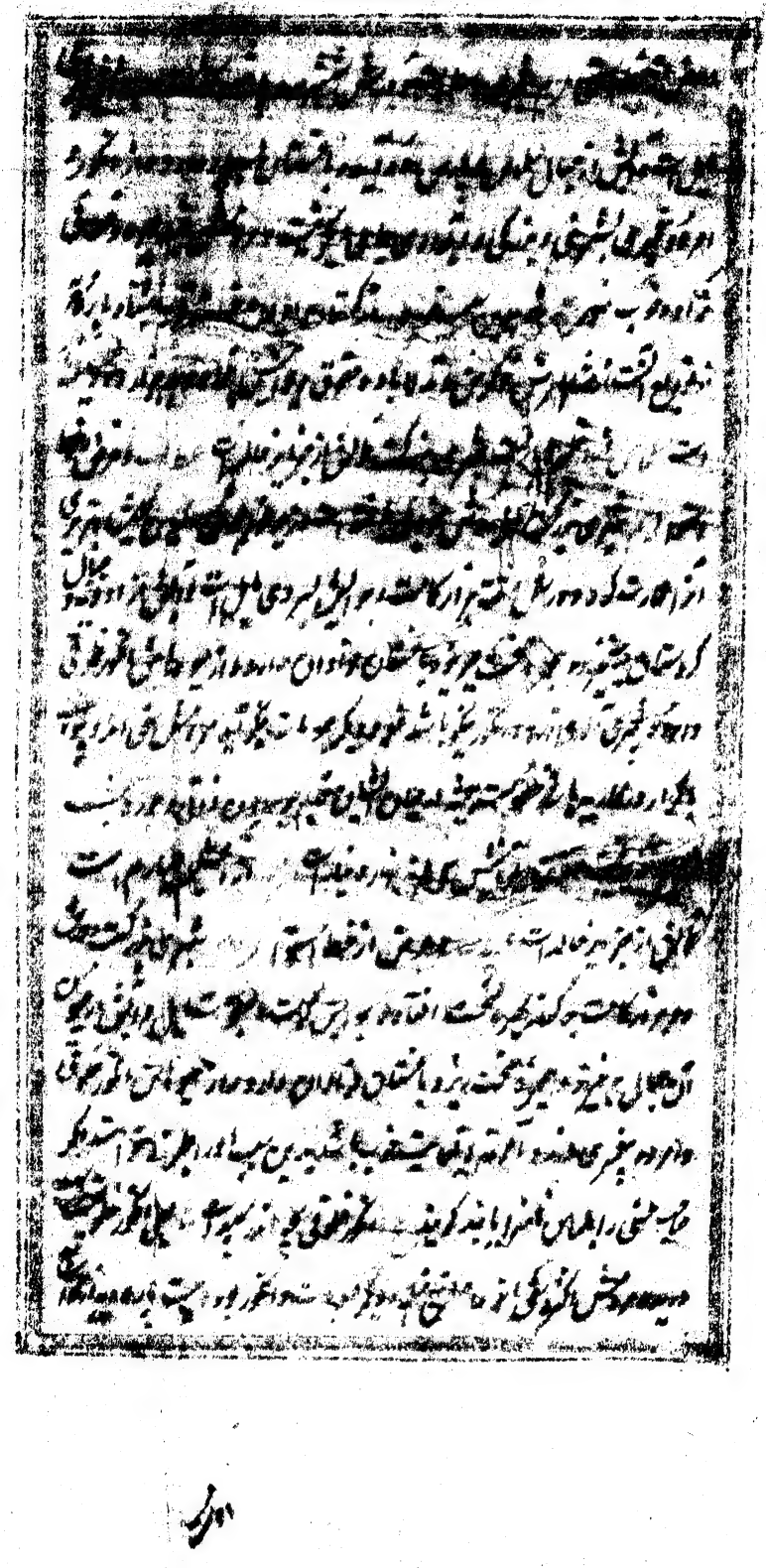

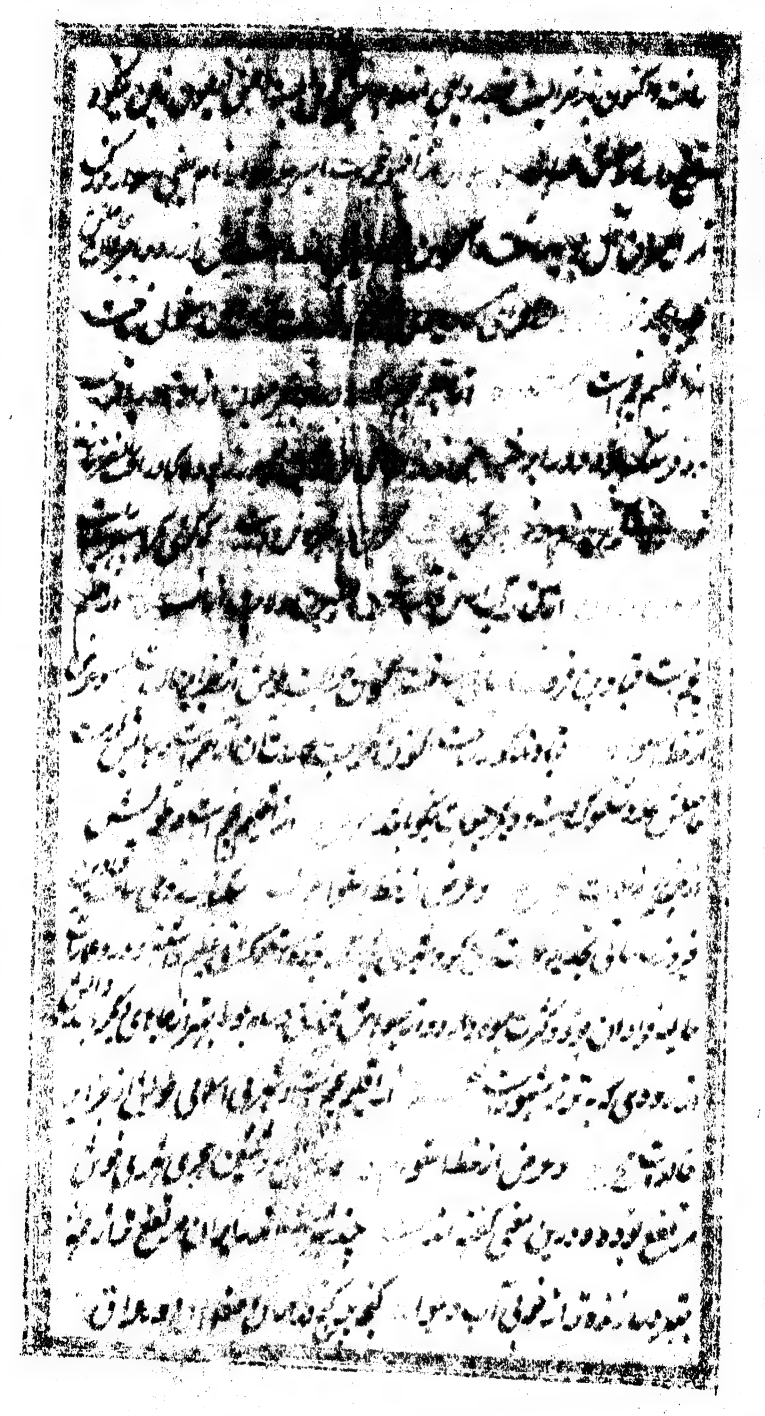

[illegible] پرده [illegible] [illegible]

[illegible] و کلام مجید شاهد این قول است [illegible]

[illegible] و مملکت [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] اقلیم

چهارم است طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible]

[illegible] سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بار دیگر [illegible]

[illegible] مشهور است [illegible]

[illegible] از اقلیم چهارم است

[illegible] طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible]

[illegible] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات

و عرض [illegible] سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی

[illegible]

[illegible] و میوه انگور [illegible]

[illegible] از اقلیم

[illegible] طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible]

در ولایت [illegible]

[illegible]

و از برکات گنبد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

[illegible] است [illegible] شهری وسط است [illegible] [illegible]

[illegible] میوه [illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است

[illegible] [illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است [illegible] از اقلیم چهارم است

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

میوه و انگور فراوان و خوب حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است

[illegible] است [illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

شهری معظم بوده [illegible]

[illegible] هوای خوش [illegible] دارد [illegible] شهری [illegible]

[illegible] [illegible] شهری [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن شهر [illegible]

[illegible] از اقلیم [illegible] شهری بزرگ بوده [illegible] شهری [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است [illegible] شهری [illegible]

از اقلیم چهارم است و هوای خوش دارد و حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار [illegible]

شهری وسط است حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است [illegible] شهری

وسط است حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است [illegible]

دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است [illegible] شهری کوچک است [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] دینار است [illegible]

[illegible] از اقلیم [illegible] است طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا

شهری [illegible] صفوان بن [illegible] مسجد [illegible] صلی الله علیه

[illegible]

شهری [illegible] از اقلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

[illegible] از اقلیم [illegible] طولش از جزایر [illegible]

و عرض از خط استوا [illegible] شهری بزرگست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار و ششصد دینار است

[illegible] حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد دینار است

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار [illegible]

شهری وسط است حقوق دیوانیش یازده هزار دینار است

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] دینار [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] حقوق [illegible]

دیوانیش [illegible] هزار دینار است قلعه ایست [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

مطبوعی و قلعه محکم است [illegible]

در [illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

شهری کوچک است [illegible] شهری بزرگ [illegible]

بزرگ [illegible] آبش [illegible] بسیار است [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است

و در [illegible] حقوق [illegible] هزار دینار است

[illegible] شهری بزرگ [illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

[illegible] است حقوق دیوانیش [illegible] دینار است

[illegible] بسیار [illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

دینار است [illegible] شهری بزرگ [illegible]

[illegible] دیوانیش [illegible] هزار و سیصد دینار است [illegible]

[illegible] از جمله [illegible]

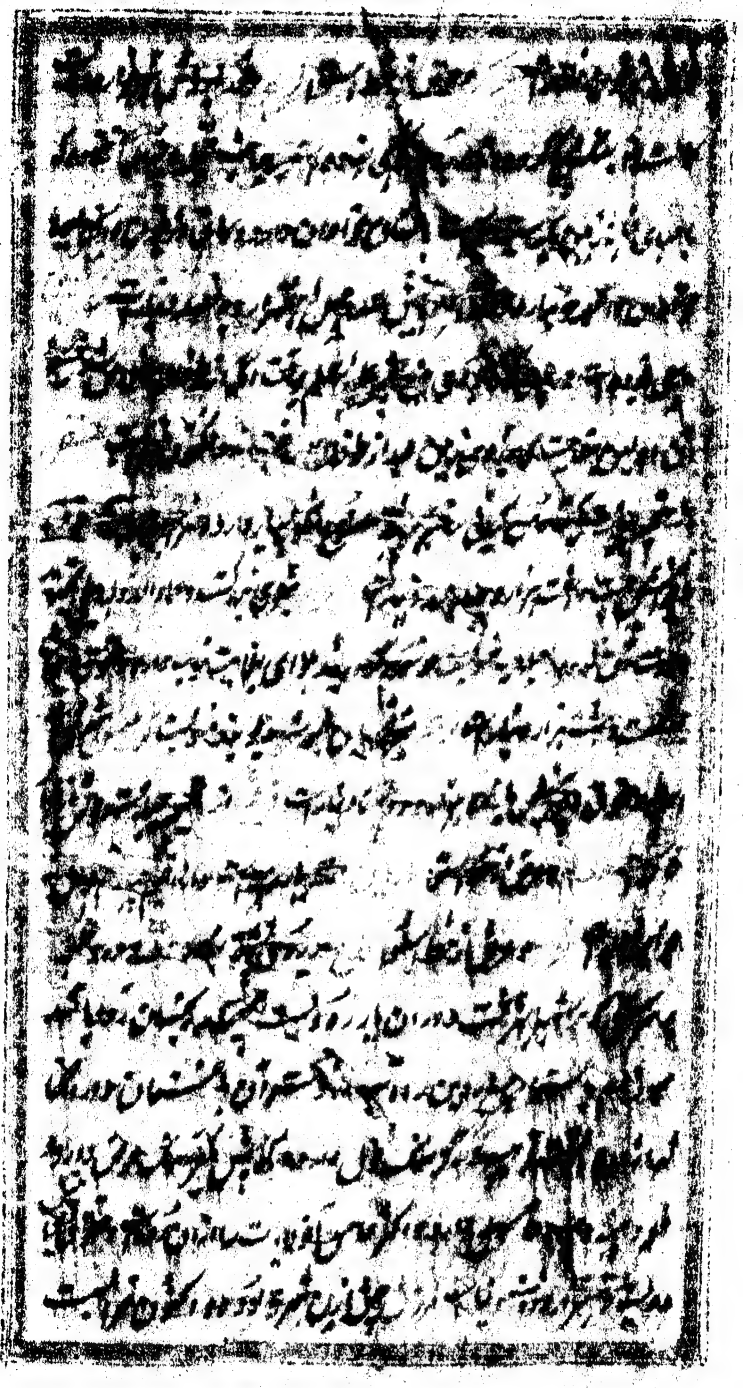

شهری وسط بوده و اکنون خراب است و بناهای عظیم خوب بوده [illegible]

شهری است بزرگ [illegible] مستطیل [illegible] دارد و [illegible]

[illegible] زن را [illegible] شهری وسط [illegible]

[illegible] شهری است از اقلیم چهارم [illegible] و جزایر [illegible]

[illegible] شهری کوچک است و بر وادی مستطیل و [illegible]

[illegible] واقع باشد

شهری است از اقلیم چهارم [illegible] افتاده [illegible]

[illegible] باشد

[illegible] از [illegible] خالدات [illegible]

[illegible] اقلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] اکنون [illegible]

[illegible] در کتب [illegible] نوشته اند [illegible] اقلیم چهارم [illegible]

[illegible] خالدات [illegible] بهرام بن [illegible]

[illegible] ساخت و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ساخت و [illegible] عادل [illegible]

[illegible] منصور [illegible] قاآن [illegible] خراب [illegible]

[illegible] شهری وسط بوده است اکنون [illegible]
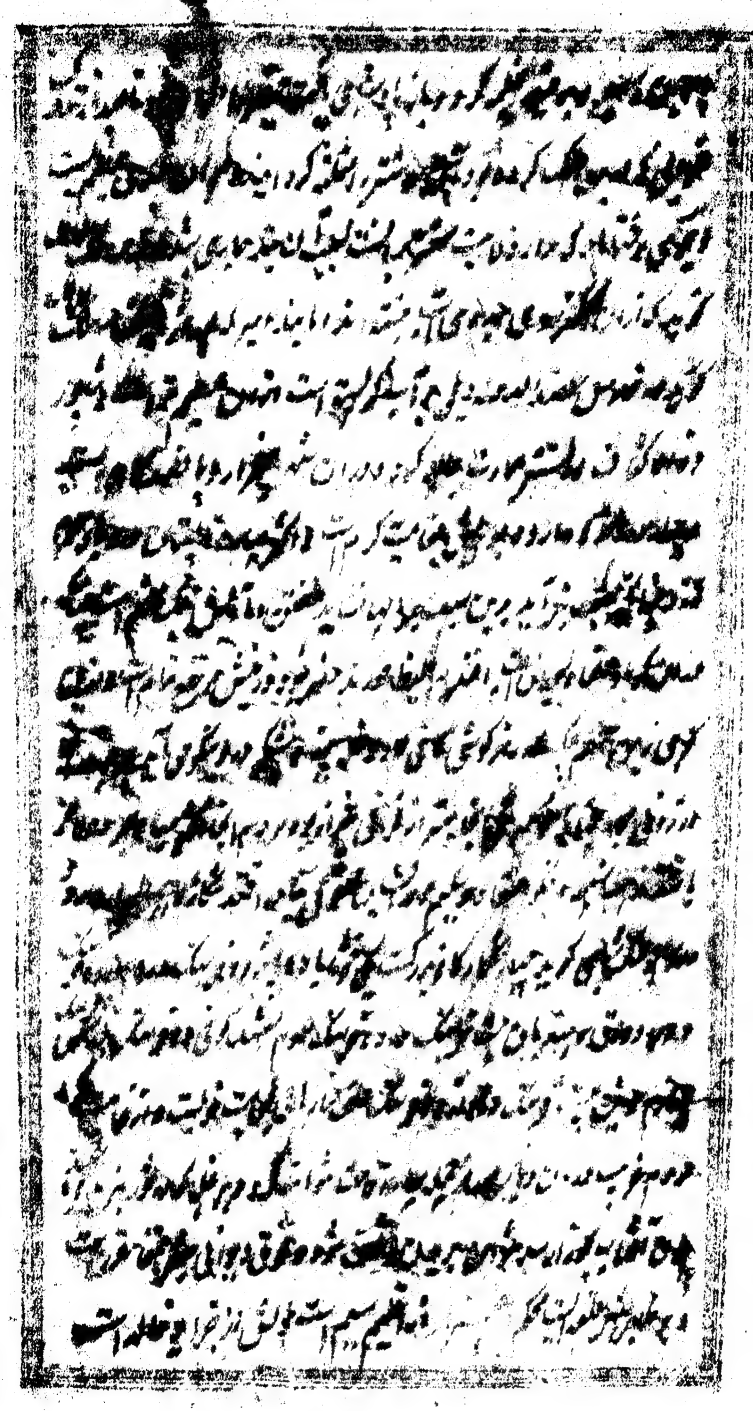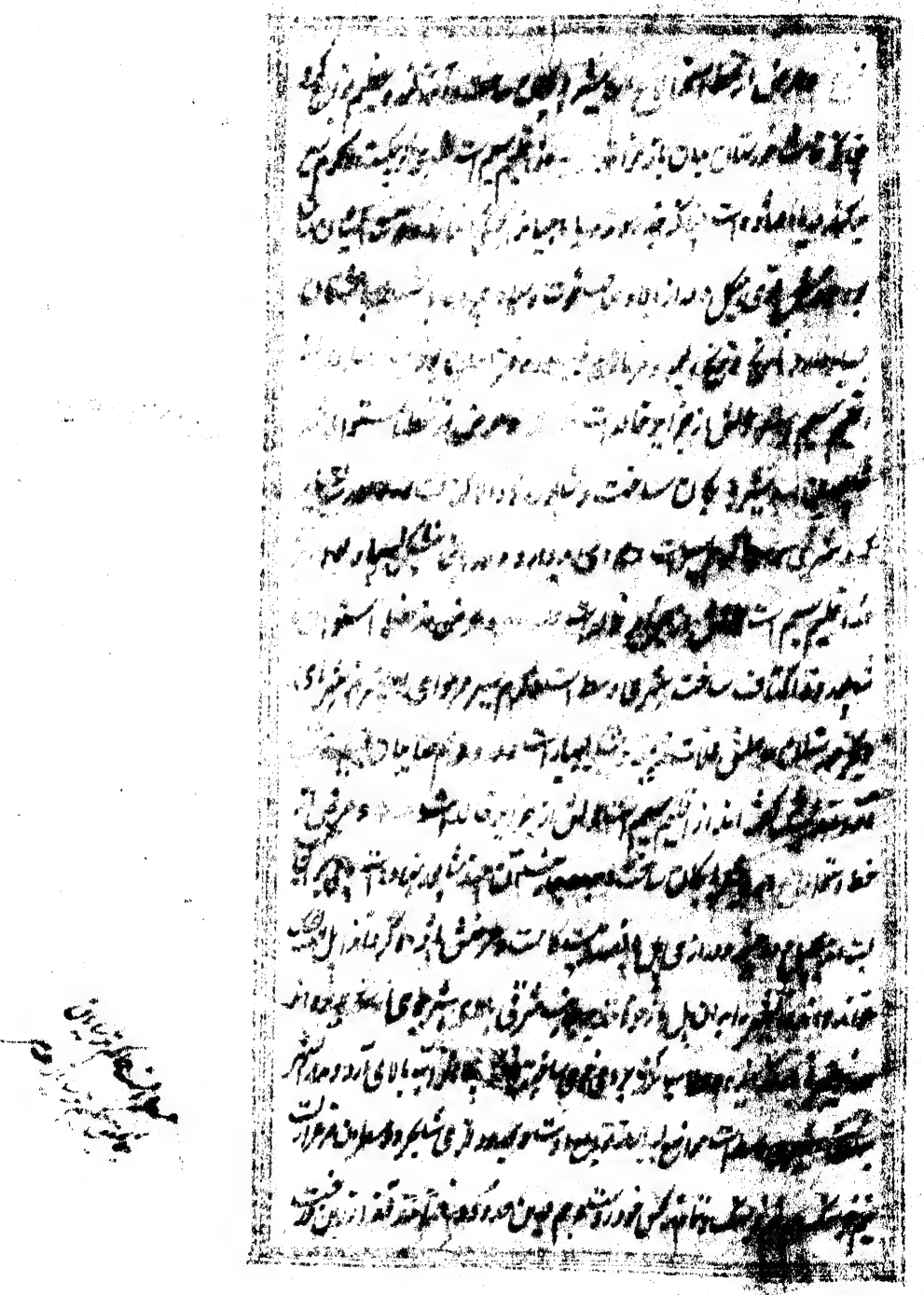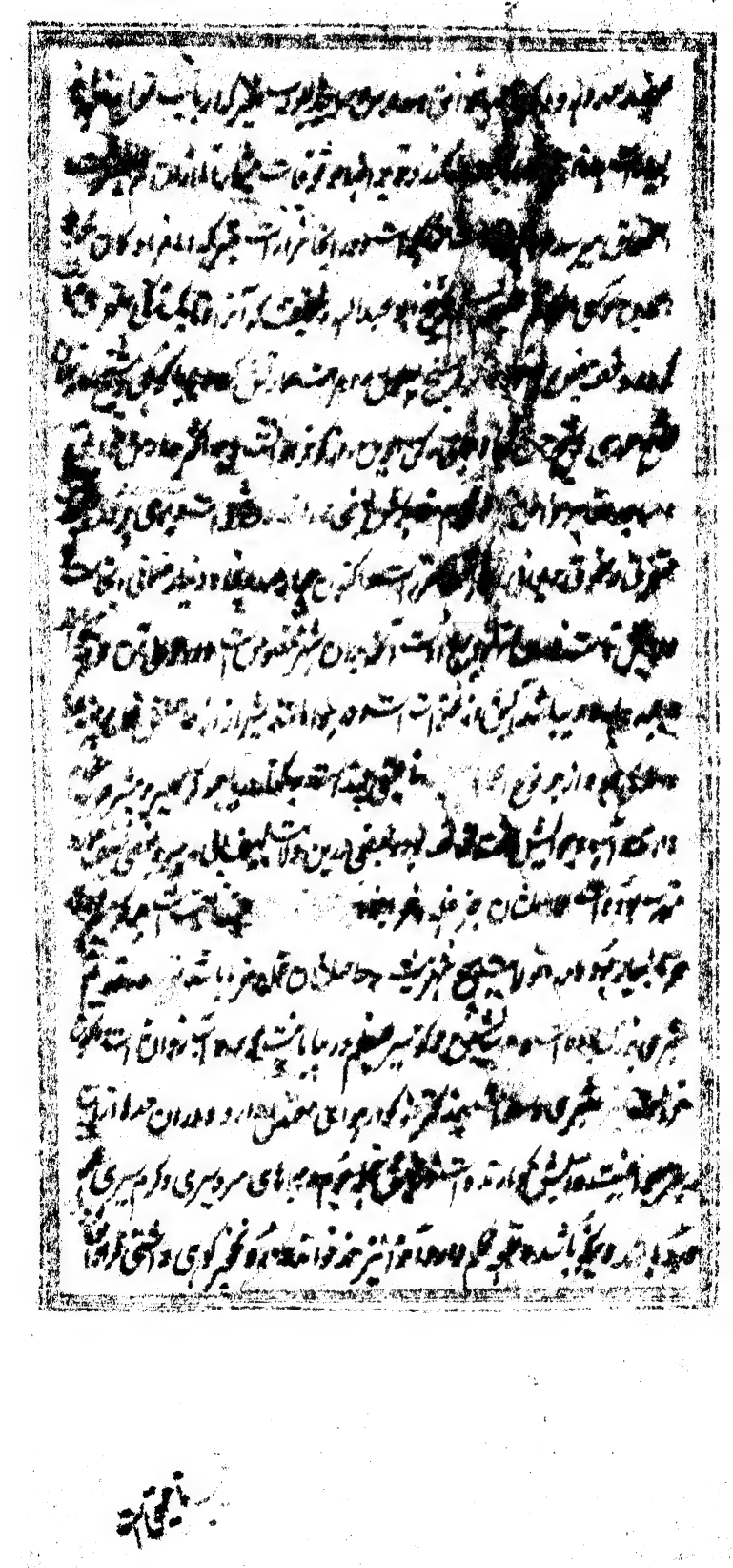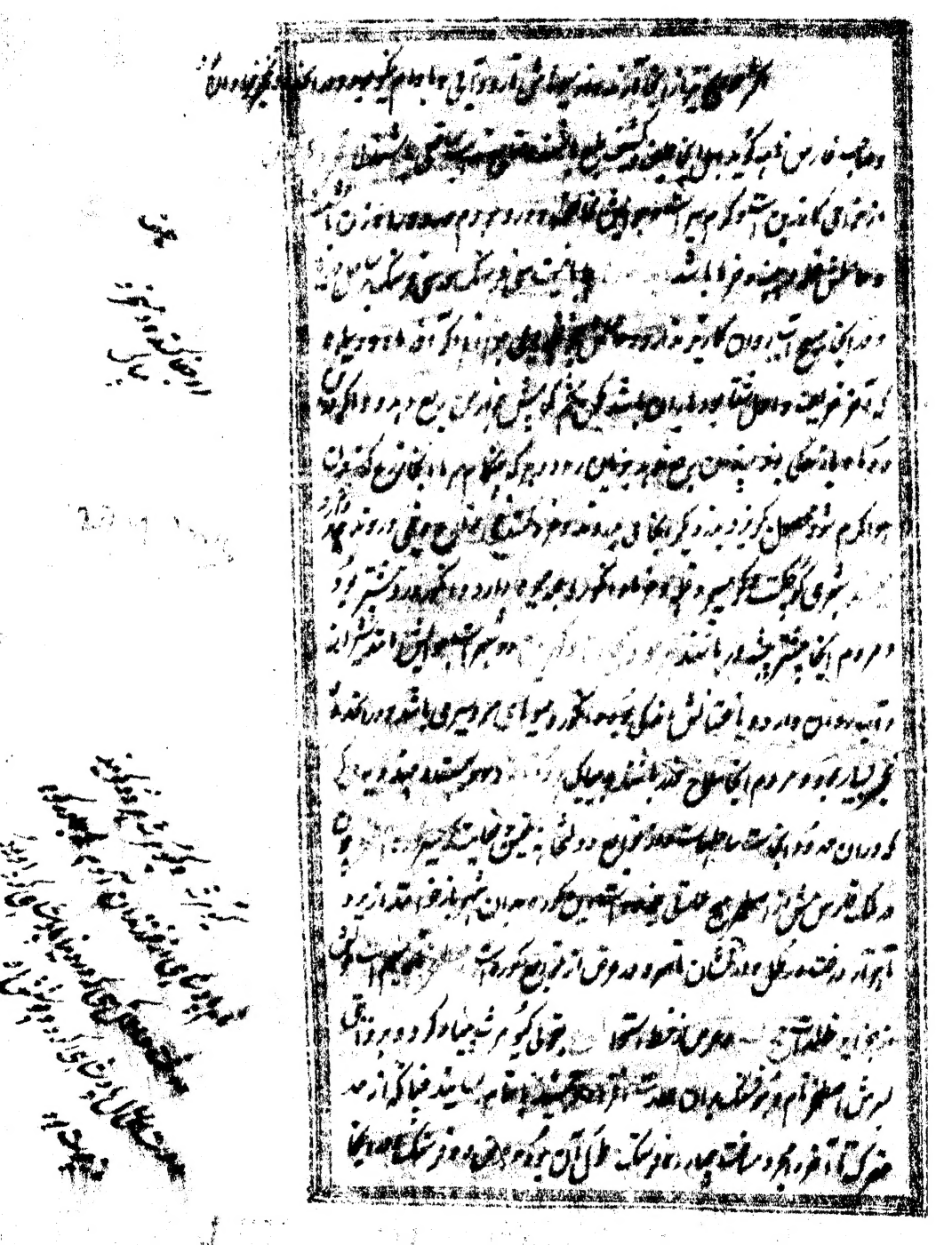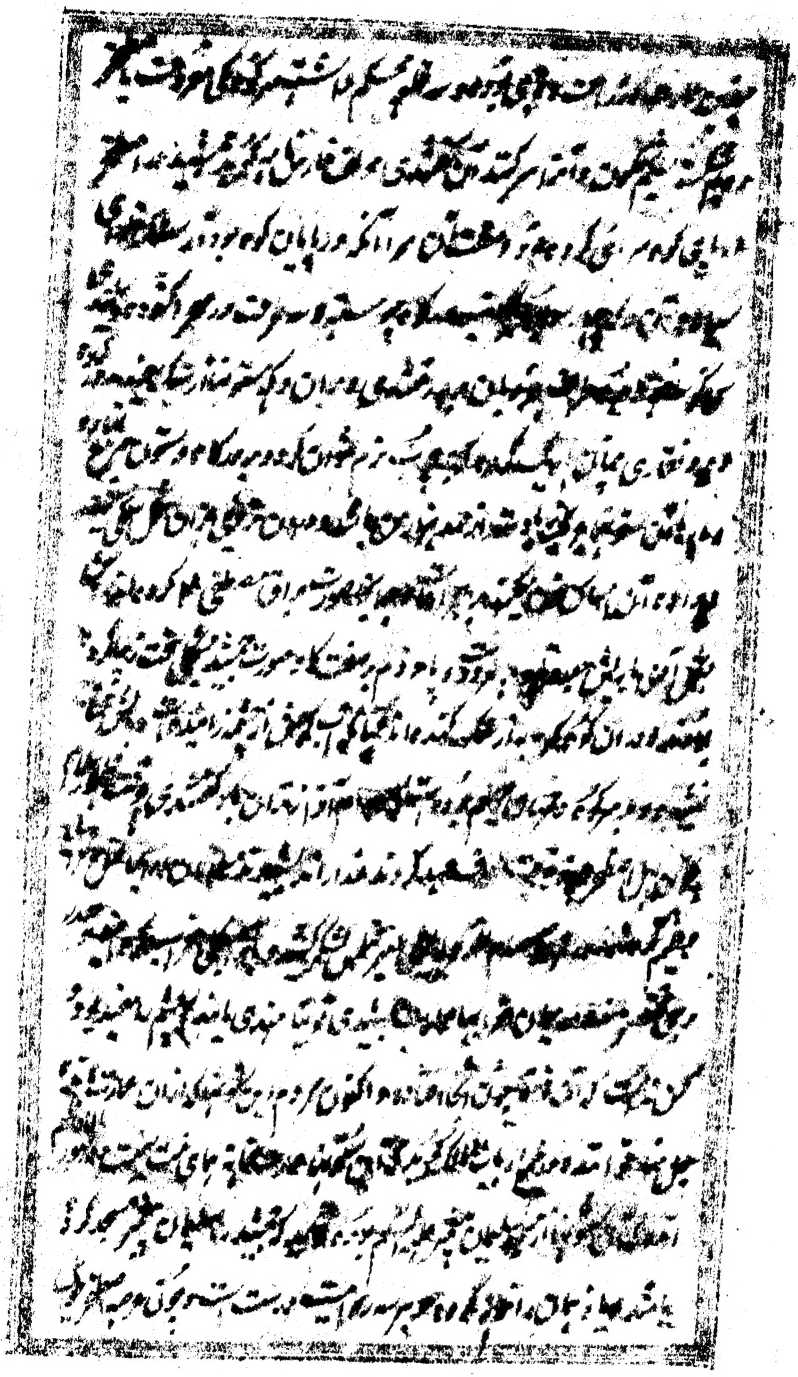
[illegible]